



انتشارات
دانشگاه اصفهان
۳۸۵

بازتاب مفهوم تشرافی صبر

در ادبیات عرفانی فارسی

از قرن پنجم تا پایان قرن هشتم



تألیف:

دکتر طاهره خوشحال دستجردی

*Reflection of the Quranic
Concept of patience
in Persian
Mystic literature
Fifth to seventh H.A*

By:
Dr. Tahereh Khoshhal Dastjerdi

ISBN: 964-8658-16-1

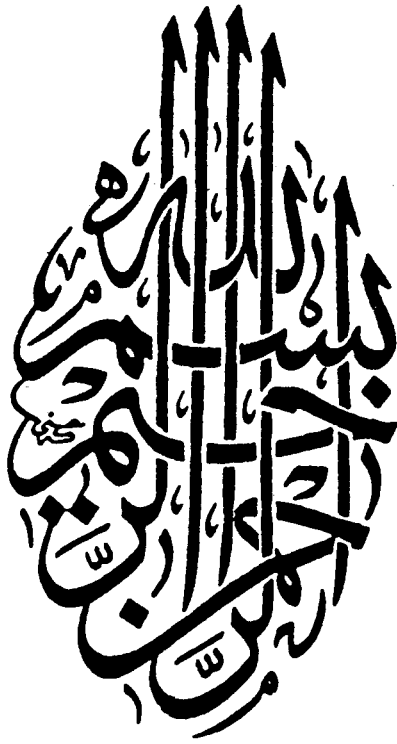


دکتر طاهره خوشحال دستجردی

بازتاب مفهوم قرآنی صبر در ادبیات عرفانی فارسی



۱۱۰۰
۶۴۱





کتابخانه ملی ایران

بازتاب مفهوم قرآنی صبر در ادبیات عرفانی فارسی

(از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم)

تألیف:

دکتر طاهره خوشحال دستجردی

خوشحال دستجردی، طاهره، ۱۳۳۳ -

بازتاب مفهوم قرآنی در ادبیات عرفانی فارسی از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم / تألیف
طاهره خوشحال دستجردی. - ویراستار: ناصر کریم پور. اصفهان: دانشگاه اصفهان،
۱۳۸۴.

۲۰۲ ص

ISBN ۹۶۴-۸۶۵۸-۱۶-۱

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص ۱۹۷.

نمایه.

۱. صبر - - جنبه های قرآنی. ۲. صبر - - احادیث. ۳. ادبیات فارسی - - قرن ۵ ق.
۷ق. - - تاریخ و نقد. ۴. صبر در ادبیات. ۵. ادبیات عرفانی - - تاریخ و نقد. ۴.
صبر در ادبیات. ۵. ادبیات عرفانی - - تاریخ و نقد. ۶. شعر عرفانی - - تاریخ و
نقد. الف. دانشگاه اصفهان. ب. عنوان.

۲۹۷/۱۵۹

خ ۲ ص / ۱۰۴ BP

۸۴-۱۶۶۱۳ م

کتابخانه ملی ایران

انتشارات دانشگاه اصفهان

نام کتاب:	بازتاب مفهوم قرآنی در ادبیات عرفانی فارسی از قرن پنجم تا
	پایان قرن هفتم
مؤلف:	دکتر طاهره خوشحال
تیراژ:	۱۰۰۰ نسخه
سال انتشار:	چاپ اول ۱۳۸۴
شابک:	ISBN ۹۶۴-۸۶۵۸-۱۶-۱

حق چاپ برای دانشگاه اصفهان محفوظ است

آدرس فروش کتاب:

دانشگاه اصفهان - خیابان دانشگاه - درب شمالی - کتابفروشی دانشگاه اصفهان تلفن:

۰۳۱۱-۷۹۳۲۰۶۸ - دورنگار ۰۳۱۱-۷۹۳۲۱۷۷

تهران - میدان انقلاب اول کارگر شمالی - کوچه برهانی - پلاک ۵۵ - موسسه کتابیران

موزع دانشگاه اصفهان تلفن: ۰۲۱-۶۴۱۸۵۷۹

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

پیشگفتار

۱	معنی واژه صبر.....
۳	صبر از دیدگاه قرآن و حدیث.....
۲۳	صبر و اجرای احکام شریعت.....
۲۴	صبر در برابر هوای نفس.....
۳۲	صبر و سکوت.....
۳۷	صبر و ذکر.....
۴۰	صبر و جذبه.....
۴۲	صبر و مقام فقر.....
۵۱	پیامبر اکرم ﷺ و مقام فقر.....
۵۸	صبر و مقام زهد.....
۵۹	صبر در برابر گرایش‌های نفس به دنیا.....
۶۴	صبر بر اعمال شیخ یا انسان کامل.....
۶۶	صبر و مقام طلب.....
۶۹	صبر و مقام عشق.....
۸۱	پیامبر ﷺ در مقام عشق.....
۸۱	پیامبر ﷺ در مقام مشاهده.....
۸۴	عروج عاشقانه در نماز، رمز صبر و استقامت پیامبر ﷺ.....

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۸۹	صابران در بلا، معشوقان حقند
۹۱	پیامبر ﷺ در مقام معشوقی حق تعالی
۹۴	صبر و معشوق
۱۰۲	صبر و مقام فنای در توحید یا مقام توکل
۱۰۵	پیامبر ﷺ در مقام فنای در توحید
۱۰۷	صبر و تخلّق به اخلاق الهی
۱۰۸	صبر پیامبر ﷺ تجلّی صبر بی پایان الهی
۱۰۹	صبر در برابر شداید و سختی ها (ابتلا)
۱۱۷	صبر و استقامت در برابر گرسنگی
۱۴۲	صبر و سختی های عبادت
۱۴۹	صبر در برابر جفای خلق

فهرستها

۱۶۵	فهرست آیات
۱۷۰	فهرست احادیث
۱۷۲	فهرست کلمات ائمه ﷺ و مشایخ و بزرگان صوفیه
۱۷۵	فهرست الفبایی اشعار
۱۸۴	فهرست اصطلاحات عرفانی و نوادر لغات
۱۹۳	فهرست نام کسان
۱۹۶	فهرست نام کتب
۱۹۷	فهرست منابع و مآخذ

پیشگفتار

پیروی از اندیشه دینی و آیین شریعت در اواخر قرن اول و دوم هجری، بویژه آنگاه که با زهدورزی و ذکر دایم همراه می‌گردید، موجب شد که بعضی از مؤمنان بر اثر کنار رفتن حجابهای ظلمانی و تاریک نفس و تاییدن نور کشف و شهود، مفاهیم آیات قرآن را در ابعاد ژرف‌تر و عمیق‌تری دریابند.

شرح و بیان مفصل این دریافتهای روحانی، زمینه اوج‌گیری عرفان و تصوف اسلامی را فراهم آورد. بنابراین، قرآن کریم منبع فیاض و چشمه جوشانی است که عرفان و تصوف اسلامی از آن نشأت گرفته و قرن به قرن با به وجود آمدن عرفای بزرگ، از غنای بیشتری برخوردار شده است.

بیان دریافتهای عرفا - که در حقیقت همان معانی باطنی و سرّی قرآن است - به صورت مکتوب در زبان فارسی از قرن پنجم هجری آغاز شد. این نوشته‌ها (نظم و نثر) که حرکت و پویایی به سوی کمال مطلق در آنها موج می‌زند و رمز و رازهایی و آزادی از تنگنای عالم خاکی و پرواز به عالم بی‌نهایت الهی را تعلیم می‌دهد، ادبیات عرفانی زبان فارسی را تشکیل می‌دهد.

هر نوع حرکتی به سوی کمال - چه مادی و ظاهری و چه معنوی و روحانی - بر اثر صبر؛ یعنی استقامت و پایداری در برابر رنج‌ها و سختی‌ها و مشکلات به وجود می‌آید و این یکی از قوانین و نوامیس الهی است که برای همیشه بر جهان خلقت حکمفرما بوده و خواهد بود.

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خداوند برگزیده شد تا طبق آیات قرآن و وحی الهی در تمامی ابعاد جوامع بشری تغییر و تحول ایجاد کند، با موانع و مشکلات زیادی

روبرو شد، اما خداوند در همه اوضاع و احوال سخت اجتماعی، آن حضرت را به صبر (استقامت و پایداری) فراخواند و با بیان رنجها و مشکلات انبیای بزرگ الهی؛ از جمله ابراهیم، نوح، موسی، عیسی، شعیب و دیگر انبیاء، به آن حضرت تعلیم داد که صبر (استقامت و پایداری) رمز و راز موفقیت انبیا در دگرگون کردن جوامع بشری و نجات انسانها از همه علل و عوامل رکود و سکون و عقب ماندگی و جهل، و هدایت آنان به سوی سرچشمه و معدن کمال بوده است.

صبر در سیر و سلوک - که حرکت و تغییر درونی و باطنی برای رسیدن به مبدأ کمال است - نقش اساسی و بنیادین را بر عهده دارد. بدین جهت، صبر در بینش عرفا بسیار با اهمیت شمرده می شود و در ادبیات عرفانی همواره بازتاب عمیق و گسترده ای داشته است.

عارفان با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر ﷺ و بیان روایات و حکایات و تمثیل های پر رمز و راز، نقش اساسی و بنیادین صبر را در سیر الی الله بیان کرده و بر آن تأکید ورزیده اند.

با وجود بازتاب وسیع و گسترده ای که مفهوم قرآنی صبر در ادبیات عرفانی داشته، اما تاکنون دیدگاه های مختلف عرفا درباره صبر و نقش آن در سیر و سلوک، مورد تحقیق و پژوهش قرار نگرفته است.

پژوهشی که پیش روی شماست، به تحلیل و بررسی بازتاب مفهوم قرآنی صبر در ادبیات عرفانی از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم پرداخته است. این دوره، یکی از درخشان ترین و پراهمیت ترین دوره های فرهنگ و ادب و عرفان اسلامی است، زیرا در این دوره عرفای بزرگی همانند ابوسعید ابوالخیر، خواجه عبدالله انصاری، امام محمد غزالی، عطار نیشابوری، سنایی، عراقی، و مولانا ظهور کردند و با بیان تجربیات عرفانی و کشف و شهودهای خود - که بیشتر به صورت منظوم و با هنرمندی های ادیبانه و شاعرانه همراه بود - ادبیات عرفانی فارسی را به اوج قله های کمال رسانیدند.

در این تحقیق بیش از پنجاه اثر از برجسته‌ترین آثار عرفانی این دوره (از قرن پنجم تا پایان قرن هفتم) مطالعه و از مطالبی که در مورد اهمیت و نقش صبر در سیر و سلوک بیان شده بود، یادداشت برداری شد. در مرحله بعد، یادداشت‌ها براساس موضوع، مانند صبر و اجرای احکام شریعت، صبر و ذکر، صبر و جذبه، صبر و مقام فقر، صبر و مقام عشق و... طبقه‌بندی گردید. در مقدمه با استناد به تفاسیر مهم؛ از جمله تفسیر ابوالفتح رازی، تفسیر کشف‌الاسرار میبیدی و تفسیر المیزان، درباره مفهوم صبر در قرآن، انواع صبر، و نقش صبر در تکامل فردی و اجتماعی انسان از دیدگاه قرآن مطالبی بیان شد. سپس دیدگاه‌های گوناگون عرفا درباره نقش صبر در مراحل مختلف سیر و سلوک مورد تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری قرار گرفت.

امید است این اثر بتواند زمینه را برای پژوهش‌های گسترده‌تر و ژرف‌تری فراهم آورد.

نگارنده در اینجا بر خود فرض می‌داند از معاونت محترم پژوهشی دانشگاه، جناب آقای دکتر محمدعلی شاهزمانیان، داوران محترم، و اعضای شورای انتشارات دانشگاه که چاپ این کتاب را مورد تأیید قرار دادند و از بذل هرگونه مساعدتی دریغ نورزیدند؛ تشکر و قدردانی کند.

همچنین نگارنده، از آقای ناصرکریم‌پور که زحمت ویراستاری متن را عهده‌دار شدند و نیز از خانم محبوبه عسگری به خاطر حروفچینی متن سپاسگزاری می‌نماید.

طاهره خوشحال دستجردی

بهار ۱۳۸۴

۳- ابو الفتوح رازی، تفسیر رُوح الجنان و رُوح الجنان، ج ۱، ص ۱۶۷.

و در جای دیگر گوید: «و صبر حبس نفس باشد از آنچه نفس منازع آن بود و ضدش جَزَع باشد.»^(۱)

خواجه نصیرالدین طوسی درباره لغت صبر می‌گوید: «صبر در لغت حبس نفس است از جزع به وقت وقوع مکروه و لابد آن منع باطن باشد از اضطراب و بازداشتن زبان از شکایت و نگاهداشتن اعضا از حرکات غیر معتاد.»^(۲)

ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب درباره معنی صبر می‌گوید: «والصبر حبس النفس عن السعی فی هواها.»^(۳)

ابوالقاسم قشیری در ترجمه رساله قشیریه، نظر بعضی از بزرگان صوفیه را درباره صبر این چنین نقل می‌کند: «ابن عطا گوید: صبر ایستادن بود با بلا به حسن ادب. عمرو بن عثمان گوید: صبر ایستادن بود با خدای و فراگرفتن بلا و بی به خوشی و آسانی. خواص گوید: صبر ایستادن بود بر کتاب و سنت. ذالنون گوید: صبر استقامت کردن است به خدای تعالی.»^(۴)

و امام محمد غزالی در کتاب معروف احیاء علوم الدین درباره صبر و اهمیّت آن از لحاظ دین و عرفان بحث گسترده و مفصّلی دارد. وی در تعریف صبر می‌نویسد: «صبر عبارت است از پایداری و ثبات لشکری در مقابل لشکری دیگر که به علت تضادّ بین خواسته‌ها و تمایلاتشان با یکدیگر به درگیری و جنگ پرداخته‌اند... پس باید این صفتی^(۵) را که در پرتو آن، انسان در سرکوبی شهوات و غلبه بر آنها از حیوانات متمایز

۱- ابوالفتوح رازی، تفسیر رُوحِ الْجَنان و رُوحِ الْجَنان، ج ۵، ص ۴۳۶.

۲- خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، ص ۴۱.

۳- ابوطالب مکی، قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۸۰.

۵- مراد امام محمد غزالی از این صفت، توانمندی انسان برای غلبه بر شهوات و خواسته‌های نفسانی است.

می‌شود، انگیزه دینی، و شهوت طلبی را انگیزه نفسانی نامید و باید دانست که بین این دو انگیزه، جنگ و درگیری جریان دارد و صحنه این جنگ قلب انسان است. یاری‌دهندگان انگیزه دینی از ملائکه‌ای هستند که به حزب خدا یاری می‌رسانند، در حالی که یاری‌دهندگان انگیزه نفسانی از شیطان‌هایی هستند که دشمنان خداوند را یاری می‌دهند. پس صبر عبارت است از پایداری انگیزه دین در مقابله با انگیزه شهوت. چنانچه اگر انگیزه دینی در انسان ثابت و راسخ شده و بر انگیزه شهوت غلبه نماید و به طور مستمر با خواسته‌های شهوانی مبارزه کند چنین انسانی در زمره صابرين حزب خداوند را یاری می‌دهد و اگر انگیزه دینی در انسان ضعیف و پست شود، به طوری که انگیزه شهوانی بر آن غلبه کند و انسان بر دفع شهوت صبر ننماید، از زمره پیروان شیطان خواهد بود. بنابراین، ترک اعمالی که نیروی شهوانی انسان تمایل به انجام آن دارد منجر به وجود حالتی در او می‌گردد که صبر نامیده می‌شود^(۱) ...»

صبر از دیدگاه قرآن و حدیث

با تأمل در آیات قرآن و با توجه به تعاریف مفسران از صبر، می‌توان گفت صبر به معنی استقامت و پایداری در برابر تمامی علل و عواملی است که مانع رسیدن انسان به آن تعالی و کمالی است که هدف آفرینش و خلقت اوست و ادیان و شرایع الهی بشر را به سوی آن هدایت می‌کنند. این عوامل و نیروها به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- عوامل درونی مانند تمایلات نفسانی و یا راحت طلبی نفس؛

۲- عوامل بیرونی و یا اجتماعی مانند حوادث و رویدادهای سخت، جنگ و

صبر در مقابل عوامل درونی به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- صبر در مقابل گناه و معصیت

خداوند در سوره یوسف آیه ۹۰ می‌فرماید: «قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يَوْسُفُ قَالَ انا يوسُفُ و هذا اخي قد مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»:

«گفتند: آیا تو خود، یوسفی؟ گفت: [آری،] من یوسفم و این برادر من است. به راستی خدا بر ما مَنَّ نهاده است. بی‌گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.»^(۱)

ابوالفتح رازی در تفسیر این آیه گفته است: «هر کس که او متقی باشد و از معاصی بپرهیزد و واجبات بگذارد و صبر کند از محارم "فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ" خدای تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند و مزد ایشان بدهد»^(۲) ...».

و خداوند همچنین در سوره رعد آیه ۲۲ می‌فرماید: «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيُذَرُّونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»:

«و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپاداشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند، و بدی را با نیکی می‌زدایند، ایشان راست فرجام خوش سرای باقی.»

در تفسیر این آیه آمده است: «و آنان که صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت»^(۳) ...».

۱- ترجمه این آیه و ترجمه دیگر آیاتی که در متن آمده، از ترجمه قرآن استاد محمد مهدی فولادوند نقل شده است.

۲- ابوالفتح رازی، تفسیر رُوحِ الْجَنَانِ وَ رُوحِ الْجَنَانِ، ج ۶، ص ۴۳۴.

۳- همان، ج ۶، ص ۴۸۴.

۲- صبر در عبادت و واداشتن نفس به تحمل مشقت و سختی آن

خداوند در آیه ۶۵ سوره مریم می‌فرماید:

«رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»:

«پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است. پس او را پرست و در پرستش

او شکیبا باش. آیا برای او همنامی می‌شناسی؟»

در تفسیر کشف‌الاسرار میبیدی در تفسیر این آیه چنین آمده است:

«صبر کن بر عبادتش دلیل است بر آنکه عبادت سخت و خسته کننده است و

ملاال آور و مؤمن بر صبر بر آن امر شده است زیرا صبر مقرون به سختی و

ناخوشایند است.»^(۱)

و همچنین در تفسیر عرفانی آیات آمده است:

«فاعبده واصطبر لعبادته»، بار بندگی باری گران است و راه تکلیف راهی دشوار؛

چون می‌دانی که نهنده این بار کیست و تعبیه این بار در این راه چیست، شکیبایی کن و

هیچ منال! هر که جلال حق بشناخت و مقصد این راه بدانست، دست تصرف وی از

کونین کوتاه بود، و پای عشق وی همیشه در راه بود، قعر چاه نزدیک وی چون صدر و

جاه بود.»^(۲)

همچنین خداوند در آیه ۱۳۳ سوره طه به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى»:

«و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش. ما از تو جویای روزی

نیستیم، ما به تو روزی می‌دهیم، و فرجام [نیک] برای پرهیزگاری است.»

در شماری از آیات نورانی قرآن، خداوند به مؤمنان سفارش می‌کند که خواست

و رضایت پروردگار را بر رضایت و خواست‌های نفسانی خود برگزینند و در مقابل

۱- رشیدالدین میبیدی، کشف‌الاسرار، ج ۶، ص ۷۶.

۲- همان، ج ۶، ص ۸۷.

هر نوع خودکامگی و افسار گسیختگی نفس پایداری و استقامت کنند.

خداوند در آیات ۱۰ و ۱۱ سوره هود می‌فرماید:

«وَلَمَّا أَتَيْنَاهُ نَعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهْ لَيْقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ»:

«و اگر - پس از محنتی که به او رسیده - نعمتی به او بپشیمانیم حتماً خواهد گفت: گرفتاری‌ها از من دور شد! بی‌گمان، او شادمان و فخر فروش است. مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند [که] برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود.»

در تفسیر رُوحِ الْجَنَان و رُوحِ الْجَنَان در تفسیر این آیه آمده است: «وَلَمَّا أَتَيْنَاهُ نَعْمَاءً» و اگر نعمتی بپشیمانیم از پس محنتی و شدتی، گوید محنت از من برفت و بطر و فخر کردن پیشه گیرد... «إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا» گفت مگر آنان که صابر باشند و صبر پیشه گیرند و عمل صالح کنند^(۱)...» .

همچنین خداوند در آیه ۱۲۶ سوره نحل می‌فرماید:

«وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ»:

«و اگر عقوبت کردید، همان‌گونه که مورد عقوبت قرار گرفته‌اید [متجاوز را] به عقوبت رسانید، و اگر صبر کنید البته آن برای شکیبایان بهتر است.»

ابوالفتوح رازی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «در حق کشتگان احد آمد، و سبب نزولش آن بود که چون مسلمانان بدیدند که مشرکان چه قتل کردند از مسلمانان و چه مثله کردند و کسان را شکم بشکافتند؛ خصوصاً حمزة بن عبدالمطلب را رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، مسلمانان چون چنان دیدند گفتند اگر ما را دست باشد بر ایشان بدتر از این و بیشتر از این کنیم که ایشان کردند و مثله کنیم که در عرب کس به کس نکرده بود... خدای تعالی این آیه فرستاد و «إِنْ عَاقَبْتُمْ» اگر عقوبت کنید به مثل آن کنید که ایشان

کرده باشند... و اگر صبر کنید، "لَهُوَ خَيْرٌ"، آن بهتر باشد، یعنی بهتر باشد صابران را.^(۱)

صبر در مقابل عوامل بیرونی عبارت است از:

۱- صبر در مقابل آزار و اذیت کُفار و مشرکان

کُفار و مشرکان و گروهی از اهل کتاب سعی می‌کردند با تکذیب رسالت پیامبر ﷺ و نسبت دادن سخنان ناروا به آن حضرت؛ از جمله کاهنی، شاعری و یا جنون، مانع گسترش دین خداوند شوند، اما خداوند در آیات متعددی پیامبر ﷺ را در برابر تبلیغات منفی کُفار و دیگر معاندان به صبر و پایداری دعوت می‌کند و می‌فرماید:

«وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا»^(۲)

«و بر آنچه می‌گویند، شکبیا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر.»

و هنگامی که در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند و دندان پیغمبر ﷺ شکسته شد و خون بر چهره آن حضرت جاری شد، فرمود: «كَيْفَ يُفْلَحُ قَوْمٌ شَجَّوْا نَبِيَّهُمْ وَخَضَبُوا وَجْهَهُ بِالْدَمِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ»^(۳) «چگونه رستگار می‌شوند قومی که سر پیامبرشان را شکستند و چهره‌اش را به خون رنگین کردند در حالی که او آنان را به سوی خدا فرامی‌خواند.» و خواست به کسانی که با او جنگیده بودند نفرین کند، اما خداوند فرمود:

"فَاضْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ"^(۴) «پس در [امثال] حکم پروردگارت شکبیایی ورز، و مانند همدم ماهی [= یونس] مباش، آنگاه که اندوه زده ندا در داد.»

۱- ابوالفتح رازی، تفسیر رُوح البَیِّنَان و رُوح البَیِّنَان، ج ۷، ص ۱۶۱.

۲- سوره مَزْمَل، آیه ۱۰.

۳- رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

۴- سوره قلم، آیه ۴۸.

خداوند برای آرامش پیامبر ﷺ و تقویت نیروی روحی او در برابر تکذیب کفار و مشرکان به او می‌فرماید: «وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَأِ الْمُرْسَلِينَ»^(۱)

«و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند، ولی بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید، و برای کلمات خدا هیچ تغییردهنده‌ای نیست. و مسلماً اخبار پیامبران به تو رسیده است.»

خداوند با بیان زندگی انبیا برای پیامبر ﷺ این حقیقت را به آن حضرت تعلیم می‌دهد که قیام و نهضت انبیا، تنها با استقامت و پایداری آنان در برابر آزار و اذیت دشمنان و معاندان و کفار به ثمر رسیده و نتیجه داده است و انبیای بزرگ تنها از طریق صبر و مقاومت توانستند جوامع بشری را از چنگال ظلم و شرک و انحطاط اخلاقی نجات دهند و به سوی خیر و عدالت و پاکی هدایت کنند.

در تفسیر ابوالفتح رازی درباره این آیه چنین آمده است: «به دروغ داشتند پیش از تو ای محمد رسولانی که بودند از آن من، ایشان صبر کردند بر آن تکذیب و ایذاء و رنج که با ایشان کردند و انتظار فرج کردند تا نصرت و یاری من بایشان آمد که: "إِنَّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْرِ وَإِنَّ الْفَرْجَ مَعَ الْكَوْثِ" نصرت با صبر یک جا بود و فرج با غم بود "إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا" و با سختی آسانی بود و تو نیز یا محمد صبر کن که آنچه من گفتم کس آن را بدل نتواند کردن و در آن خلاف نبود.»^(۲)

خداوند در سوره هود بعد از حوادث زندگی نوح می‌فرماید:

«تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نَوْحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَغْلُبُهَا أَنْتَ وَ لِقَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»^(۳)

۱- سوره انعام، آیه ۳۴.

۲- ابوالفتح رازی، تفسیر رُوحِ الْجَنَانِ وَ رُوحِ الْجَنَانِ، ج ۴، ص ۴۱۸.

۳- سوره هود، آیه ۴۹.

«این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو. پس شکبیا باش که فرجام [نیک] از آن تقوا پیشگان است.»
«در این آیه متقین یعنی کسانی که به خاطر خداوند در برابر رنج‌ها و عذاب‌های منکران و معاندان استقامت و پایداری می‌کنند.»^(۱)

همچنین خداوند در سوره اعراف آیه ۱۲۸ دربارهٔ حوادث زندگی موسی علیه السلام و قوم او می‌فرماید: «وَقَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللّٰهِ وَاصْبِرُوا اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»:

«موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگان که بخواهد می‌دهد، و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.»

مبیدی در تفسیر این آیه آورده است: «موسی قوم خود را ارشاد کرد که شما دست در جیل عصمت‌الله زنید و از نصرت و نعمت وی نومید مباشید و بر ضمان وی تکیه کنید که وی گفته است: "وكان حقاً علينا نصر المؤمنين" و در همه حال یاری دهنده اوست، یاری از وی خواهید و غم‌ها را فرج آورنده و درها را گشاینده اوست و بر بلاء فرعون صبر کنید تا روزی به سرآید و دولت شما دررسد؛ ماه وی در خسوف افتد و آفتاب عز شما از برج شرف شما بتابد.»^(۲)

و همچنین در آیه ۱۳۷ همین سوره می‌فرماید:

«وَأَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَفْرُسُونَ»:

«و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند، [بخش‌های] باختر و خاوری سرزمین

۱- سیدمحمد حسین طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۱۰، ص ۲۳۱.

۲- رشیدالدین مبیدی، کشف الاسرار، ج ۳، ص ۷۱۷.

[فلسطین] را - که در آن برکت قرار داده بودیم - به میراث عطا کردیم. و به پاس آنکه صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت، و آنچه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند ویران کردیم.»

خداوند در این آیه می‌فرماید قوم بنی اسرائیل که توسط فرعون به استضعاف کشیده می‌شدند بر اثر صبر و مقاومت پیروز شدند و فرعون و قومش با تمامی قدرت و نیرویی که داشتند به هلاکت رسیدند و نابود شدند.

خداوند با بیان داستان زندگی موسی و قوم بنی اسرائیل و همچنین پیامبران دیگر، مسلمانان را از این حقیقت آگاه می‌کند که برای رسیدن به یک جامعه الهی و غلبه بر شرک و بی‌عدالتی در برابر آزار و اذیت کفار باید صبر و استقامت داشته باشند، زیرا صبر رمز موفقیت انبیا و اقوام و ملل در مبارزه علیه ظلم و شرک و جهل بوده است و این قانون تغییرناپذیری است که در طول تاریخ بشر همواره حکم فرما خواهد بود.

خداوند در آیه ۳۴ سوره احقاف به پیغمبر دستور می‌دهد و می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرْزُوقُ مَا يُوعَدُونَ»:

«پس همان‌گونه که پیامبران نستوه، صبر کردند، صبر کن، و برای آنان شتابزدگی به خرج مده. روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند بنگرند.»

۲- صبر در جنگ با مشرکان یا جهاد

یکی از صفات متقین و نیکوکاران در قرآن، استقامت در سختی و ضرر و هنگام جنگ است. خداوند در آیه ۱۷۷ سوره بقره می‌فرماید:

«لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»

در این آیه یکی از شروط تقوی و نیکوکاری، صبر و پایداری و مقاومت هنگام برافروخته شدن آتش جنگ و روی آوردن مصایب و مشکلات آن جنگ است.

ابوالفتح رازی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «و قوله "حين البأس" ای وقت الحرب البأس والبأس کنایتان عن الحرب یعنی در جهاد کردن با کافران صابر باشند و بر این همه صبر کنند و نیز در وقت کارزار کُزار باشند فَرار نباشند. در حق آنکه ثبات کند و بر جای بایستد این است که "والصابرين في البأساء والضراء و حين البأس" تشبیه بیانش به این است که "كأنهم بنيان مرسوؤ" اگر ثابت القدم را این رسد آن را که قدمش از حمله فرو نایستد چه نصیب باشد؟ او را این رسد که "اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة."»^(۱) و خداوند در آیه ۱۴۶ سوره آل عمران می‌فرماید: «وَكَايُنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»:

«و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند، و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند، و تسلیم دشمن نگردیدند، و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.»

مبیدی در تفسیر این آیه گوید: «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ای ماضعفوا عن الجهاد لما نالهم من الم الجراح» یعنی به خاطر رنج‌هایی که از جهاد به آنان رسید ضعیف نشدند و "و ما استکانوا" "أَيَّ مَا خَضَعُوا و ما خشعوا لعدوهم" یعنی برای دشمنانشان خضوع و خشوع نکردند.»^(۲)

همچنین خداوند در آیه ۴۶ سوره انفال، مسلمانان را در برابر سختی‌ها و مصایب جنگی که از سوی دشمن آنها را تهدید می‌کند، به استقامت و پایداری فرا می‌خواند و می‌فرماید: "وَ اطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِجْكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»:

۱- ابوالفتح رازی، تفسیر رُوحِ الْجَنَانِ وَ رُوحِ الْجَنَان، ج ۲، ص ۳۱.

۲- رشیدالدین مبیدی، کشف الاسرار، ج ۲، ص ۳۰۲.

«و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود، و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.»

«کلمه (ریح) در این آیه به معنی نصر و غلبه و دولت است.»^(۱)

و همچنین خداوند در آیه دیگری از همین سوره خطاب به پیغمبر می‌فرماید:
 «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»^(۲)

«ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از [میان] شما بیست تن، شکیبیا باشند بر دویست تن چیره می‌شوند، و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند، چرا که آنان قومی اند که نمی‌فهمند.»

۳- صبر در برابر مصایب و رویدادهای سخت

خداوند در بعضی آیات قرآن مسلمانان را در برابر حوادث و رویدادهای سخت همانند مرگ عزیزان، از دست رفتن اموال و دارایی و پیش آمدن حوادثی که خوف به دلها می‌ریزد و گرسنگی و فقر را به همراه می‌آورد، به صبر و پایداری فرا می‌خواند:
 «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»^(۳)

«و قطعاً شما را به چیزی از [قبیل] ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جان‌ها و محصولات می‌آزماییم، و مژده ده شکیبایان را: [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می‌گویند: ما از آن خدا هستیم، و به سوی او باز می‌گردیم.»

۱- ابوالفتح رازی، تفسیر رُوحِ الْجَنَانِ وَ رُوحِ الْجَنَانِ، ج ۵، ص ۴۱۹.

۲- سوره انفال، آیه ۶۵.

۳- سوره بقره، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶.

استقامت و پایداری در برابر این رویدادها که در عرفان و تصوّف ابتلا یا الطاف خفیه پروردگار نامیده می‌شود، موجب شکفته شدن استعدادها و قدرت‌های نهفته روح می‌گردد و انسان به خدا یا منبع کمال نزدیک می‌شود.

به طور کلی، از دیدگاه قرآن صبر عامل اصلی هر نوع تکاملی است که در زندگی فردی یا اجتماعی بشر به وجود می‌آید. به همین دلیل خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^(۱) «خدا با شکیبایان است».

به علت نقش مهمّی که صبر در رشد و تعالی انسان بر عهده دارد، پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام درباره آن بسیار سخن گفته‌اند و آن را یکی از ارکان مهم ایمان و گاهی برابر با کل ایمان - دانسته‌اند؛ از جمله پیامبر می‌فرماید: «الایمان نصفان، نصف صبر و نصف شکر»^(۲) «ایمان دو نیمه است؛ یک نیمه صبر است و یک نیمه شکر».

«از امیرالمؤمنین علی - علیه‌السلام - درباره ایمان پرسیدند. فرمود: "الایمانُ علی أربع دعائم: علی الصَّبْرِ، والیقین، والعَدْلِ وَالْجِهَادِ"»^(۳)

«ایمان بر روی چهار ستون استوار است: صبر و شکیبایی، یقین و باور، عدل و داد، جهاد و کوشش (در راه دین)».

و همچنین حضرت علی - علیه‌السلام - می‌فرماید: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ لَا إِيْمَانَ لَهُ»^(۴) «صبر نسبت به ایمان مانند سر است نسبت به تن، پس هر که صبر ندارد ایمان ندارد».

۱- سورة انفال، بخشی از آیه ۴۶.

۲- حسن حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۴۸؛ و ابوالفتح رازی، رُوحُ الْجَنَانِ وَرُوحُ الْجَنَانِ، ج ۱، ص ۱۶۸؛ و رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳- شریف‌رضی، گردآوری نهج البلاغه، ص ۴۷۳.

۴- حسن حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۰۲؛ و ابی‌حامد محمد غزالی، احیاء علوم‌الدین، ج ۴، ص ۹۱.

«و یک بار از پیامبر درباره ایمان پرسیدند، فرمود: "الصبر"»^(۱)
 «و رسول قومی را دید از انصار گفت: مؤمنان اید؟ گفتند: آری. گفت: نشان ایمان چیست؟ گفت: بر نعمت شکر کنیم و در محنت صبر و به قضای الهی راضی. مصطفی گفت: "مؤمنون و ربُّ الکعبة"»^(۲)
 و همچنین حضرت علی - علیه السلام - در نهج البلاغه می فرماید: «و لا ایمانَ کالحياء والصبر»^(۳)

تصَبَّر

تصَبَّر در لغت به معنی به تکلف صبر کردن، خود را به ستم باز داشتن است.^(۴)
 در ترجمه رساله قشیریه درباره فرق بین صبر و تصَبَّر چنین آمده است: «صبر آن است که فرق نکنی میان حال نعمت و محنت به آرام خاطر اندر هر دو حال و تصَبَّر آرام بود با بلا به یافتن گرانی محنت»^(۵)
 ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب درباره صبر و تصَبَّر می گوید: «معنی تصَبَّر غیر از صبر است. تصَبَّر عبارت است از مبارزه با نفس و وادار کردن و تشویق آن به صبر نمودن، یعنی خود را به تکلف به صبر واداشتن و تظاهر به صبر نمودن، همانند تَزْهَد که به معنی تظاهر به زهد کردن است، و عبارت است از اینکه برای وصول زهد در جهت اسباب و علل آن عمل کنیم، امّا صبر تحقق صفت صبر است که همان مقام صبر است»^(۶)

۱- ابی حامد محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۹۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۹۱ و رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار، ج ۵، ص ۲۴۸.

۳- امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، گردآوری شریف رضی، ص ۴۸۸.

۴- دهخدا، لغت نامه، ج ۴، ص ۵۹۲۵.

۵- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۸۱.

۶- ابوطالب مکی، قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۹۹.

بعضی از عرفا تصبّر را مقام مریدان می‌دانند، و ابوالمفاخر یحیی باخرزی در اوراد الاحباب می‌گوید: «باز مقام تصبّر است؛ یعنی خود را به تکلف و رنج بر صبر داشتن و تصبّر آن است که نفس خود را در مکاره متحمل داری و تلخ‌کامی‌های مجاهده و ناکامی و مذلت را تجزّع کنی و این آخر مقامات مریدان است.

باز مقام یازدهم مقام صبر است و صبر آن است که ترک شکایت‌گیری.^(۱) و باباطاهر در کلمات قصار خود صبر و تصبّر را این گونه تعریف کرده است: «الصَّبْرُ حَبْسُ النَّفْسِ بِوُجُودِ الْحَبْسِ وَ التَّصَبُّرُ حَبْسُ النَّفْسِ بِوُجُودِ النَّفْسِ» یعنی صبر، حبس کردن نفس است از مکروهات بدون اضطراب و تردید و تصبّر حبس نمودن نفس است از مکروهات با اضطراب و ناراحتی.^(۲)

متصبّر، صابر و صبار

ابونصر سراج طوسی، در کتاب اللّمع فی التّصوّف درباره متصبّر و صبار و صابر چنین می‌گوید: «در بصره درباره صبر از ابن‌سالم سؤال کردم، گفت: بر سه وجه است: متصبّر، صابر، صبار. متصبّر کسی است که در راه خدا صبر می‌کند و لذا گاهی در برابر ناملایمات صبر کرده و گاهی ناتوان است. از قتاد رحمة الله علیه، درباره صبر سؤال شد گفت: همراهی در امر واجب بدین گونه که از آنچه نهی شده اعراض کرده و به آنچه که به آن امر شده عمل نماید. و صابر کسی است که در راه خدا و برای خدا صبر کند و هیچ جزع نکرده و جزع نتواند بر او غلبه کند، ولی از او انتظار شکایت می‌رود، همانطور که از ذوالنون رحمة الله علیه روایت شده است که برای عیادت مریضی پیش او رفتم. در ضمن اینکه با من سخن می‌گفت، ناله‌ای کرد. به او گفتم کسی که در برابر ضربه محبوب صابر نباشد در عشقش صادق نیست و حتی کسی که از ضربه محبوب (بلای محبوب) لذّت

۱- ابوالمفاخر یحیی باخرزی، اوراد الاحباب، ص ۵۲.

۲- عین القضاة همدانی، شرح کلمات قصار باباطاهر، ص ۵۹۱.

نبرد، در عشقش نسبت به او صادق نیست و نیز شبلی رحمة الله علیه گفت که وقتی در بیمارستان بستری شد، برخی دوستانش بر او وارد شدند. از آنان پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما قومی هستیم که تو را دوست داریم. شروع به پرتاب آجر به سوی آنان نمود، آنان فرار کردند، گفت: ای دروغگویان! ادعا می‌کنید مرا دوست دارید، ولی در برابر ضربات من صبر نمی‌کنید؟

اما صبار کسی است که در راه خدا و برای خدا و به واسطه خدا صبر کند. لذا اگر تمامی بلاها و گرفتاریها بر او نازل شود هیچ ناتوان نشده و نه تنها از لحاظ ظاهری، بلکه حقیقتاً و از لحاظ وجودی در او هیچ تغییری ایجاد نمی‌شود.^(۱) و در ترجمه رساله قشیریه آمده است: ابوعثمان گوید: صبار آن بود که خوی کرده باشد به مکاره کشیدن.^(۲)

صبر از دیدگاه عرفان و تصوف

هم در دین و هم در عرفان و تصوف - که بیان دیگری از دین است - رسیدن به نهایت کمال بر اثر صبر؛ یعنی استقامت و پایداری در برابر سختی‌هاست. در قرآن نهایت سعادت و خوشبختی انسان رسیدن به بهشت است و این بهشت، پاداش و جزای تحمل دردها و رنج‌ها و سختی‌های مؤمنان در راه خداوند و اجرای فرمان‌های او در جهت مبارزه با نفس است. مؤمنان با تحمل سختی‌های عبادت و آزار و اذیت معاندان و کافران، و پایداری و مقاومت در جنگ با آنان، سبب شده‌اند تا در قیامت فرشتگان به آنان سلام و درود فرستند: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ».^(۳) «[و به آنان می‌گویند:] درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه

۱- ابن‌نصر سراج، اللّٰمَعُ فِی التَّصَوُّف، ص ۵۰.

۲- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۸۰.

۳- سوره رعد، آیه ۲۴.

نیکوست فرجام آن سرای!»

و همچنین خداوند می‌فرماید: «اولئکَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَاماً»^(۱).

«اینان‌اند که به پاس آنکه صبر کردند، غرفه [های بهشت را] پاداش خواهند یافت و در آنجا با سلام و درود مواجه خواهند شد.»

در عرفان و تصوّف، نهایت کمال، رسیدن به مقام انسان کامل یا انسانی است که مظهر ذات و اسماء و صفات خداست (تعبیر دیگری است از انسانی که به بهشت می‌رود). رسیدن به این مقام، مستلزم صبر و پایداری در مقابل رنج‌ها و سختی‌های سیر و سلوک و مبارزه با نفس است. به همین دلیل، هم در دین و هم در تصوّف و عرفان، صبر و پایداری عامل اصلی حرکت به سوی خداست و بدون آن، بیمودن هیچ مرحله‌ای از مراحل کمال امکان‌پذیر نیست.

صبر (پایداری و استقامت) از جهت نقش مهمی که در تکامل معنوی و روحی انسان و شکوفا کردن استعدادها و نیروهای بالقوه روحانی او برعهده دارد، در تصوّف و عرفان از اهمیت بسیاری برخوردار است و عرفای بزرگ در کتب خود درباره آن بسیار بحث کرده‌اند و در تعلیمات خود بر آن تأکید بسیار ورزیده‌اند؛ به طوری که بخش‌های مهمی از کتب مهم صوفیه، از جمله *اللمع فی التصوّف*، *التّعرف لمذهب اهل التّصوّف*، *قوت القلوب*، ترجمه رساله قشیریه، *کشف المحجوب*، *احیاء علوم الدین*، *التّصفیه فی احوال المتصوّفه* و غیره به صبر اختصاص دارد و مؤلفان این کتب، با استناد به آیات فراوان قرآن و احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آوردن روایات و حکایات زیاد، اهمیت و نقش صبر را در سیر و سلوک بیان کرده‌اند.

برای مثال، در کتاب اسرارالتوحید از قول شیخ ابوسعید ابوالخیر آمده است:

«لَا يَصِلُ الْمَخْلُوقُ إِلَى الْمَخْلُوقِ إِلَّا بِالسَّيْرِ إِلَيْهِ وَ لَا يَصِلُ الْمَخْلُوقُ إِلَى الْخَالِقِ إِلَّا بِالصَّبْرِ

عَلَيْهِ وَالصَّبْرُ عَلَيْهِ بِقَتْلِ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ^(۱)...»:

«آفریده به آفریده نمی‌رسد مگر با حرکت به سوی او؛ و آفریده به آفریدگار نمی‌رسد مگر با صبر بر او؛ و صبر بر او؛ از راه کشتن نفس و خواسته آن حاصل می‌شود...»
و در تذکرة الاولیاء از قول ابوعلی جوزجانی آمده است: «هر که ملازمت کند بر درگاه مولی، بعد از ملازمت چه بود جز در گشادن؟ و هر که صبر کند به خدای؛ بعد از صبر چه بود جز وصول به حق؟»^(۲)

هجویری در کتاب کشف‌المحجوب می‌گوید: تصوّف بر هشت خصلت بنا شده که به هشت پیغمبر علیهم‌السلام اختصاص دارد: یکی از آن خصلتها صبر است که به ایوب اختصاص دارد. «التَّصَوُّفُ مَبْنِیٌّ عَلَى ثَمَانٍ خِصَالٍ، السَّخَا وَالرِّضَا وَالصَّبْرُ وَالْإِشَارَةُ وَالْعُزْبَةُ وَتُبْسِ الصَّوْفِ وَالسِّيَاحَةُ وَالْفَقْرُ أَمَّا السَّخَا فَلِإِبْرَاهِيمَ وَأَمَّا الرِّضَا فَلِاسْحَقَ وَأَمَّا الصَّبْرُ فَلِإِيُوبَ وَأَمَّا الْإِشَارَةُ فَلِزَكَرِيَّا وَأَمَّا الْعُزْبَةُ فَلِإِسْحَاقَ وَأَمَّا تُبْسِ الصَّوْفِ فَلِمُوسَى وَأَمَّا السِّيَاحَةُ فَلِعِيسَى وَأَمَّا الْفَقْرُ فَلِمُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.»^(۳)

و در جای دیگر می‌نویسد: «خداوند بر نعمت شکر فرمود و شکر را علّت زیادت نعمت گردانید و بر فقر صبر فرمود و صبر را علّت زیادت قربت گردانید»^(۴)...»
در کتاب التعرّف لمذهب اهل التّصوّف آمده است: «قال السهل الصبر مقدّس تقدّس به الأشياء.»^(۵)

۱- محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، ص ۲۴۰.

۲- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۵۶۳.

۳- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۴۵.

۴- همان، ص ۲۵.

۵- ابوبکر کلاباذی، التعرّف لمذهب اهل التّصوّف، ص ۴۹.

ابو ابراهیم مستملی بخاری در کتاب شرح تعرّف در شرح و توضیح این جمله می‌نویسد: «گفت صبر پاک کننده است و چیزها به وی پاک کنند و معنی این سخن آن است که صبر بر خداوند بلا نهاده است از بهر پاک کردنش و پاک کردن بر دو گونه است: یکی عام راست و یکی خاص را. عام را بلا برگمارد تا از گناه پاک گرداند و چیزی که از گناه پاک کند، از و نالیدن محال است. باز خاص را بلا برگمارد تا باطن ایشان را از غیر حق پاک کند و در زیر بلا صابری کردن، درست کردن محبت است»^(۱) ...»

نجم‌الدین کبری در کتاب اصول عشره یا اقرب طریق الی الله می‌نویسد: «نزدیکترین راه برای وصول به حق، راه کسانی است که محبت بر آنان غالب است و با جذبۀ الهی سیر می‌کنند. آنها کسانی‌اند که به موت اختیاری رسیده‌اند.» او معتقد است برای رسیدن به موت اختیاری، ده اصل باید رعایت شود و سالک از ده مقام باید عبور کند که هشتمین آنها مقام صبر است.»^(۲)

عطار نیشابوری در تعریف تصوّف می‌گوید: تصوّف عبارت است از صبر و طمع بریدن از دنیا:

تصوّف چیست در صبر آرمیدن طمع از جمله دنیا بریدن^(۳)

در پیش عطار، در سیرالی الله، صبر نقش اساسی و بنیادین را بر عهده دارد و رمز و راز موفقیت در تمامی مراحل سیر و سلوک است. او معتقد است که انسان با صبر می‌تواند از حد محدود خود رها شود و به بی‌نهایت بودن، به مطلق شدن و به بیکرانه شدن برسد:

تنگدل ماندی که دل یک قطره خون است عالمی در عالمی می‌بایدت
تا که این یک قطره صد دریا شود صبر صد عالم همی می‌بایدت

۱- ابو ابراهیم مستملی بخاری، شرح التعرّف لمذهب التّصوّف، ج ۳، ص ۱۲۳۱.

۲- نجم‌الدین کبری، اصول عشره، ص ۷۱.

۳- عطار نیشابوری، الهی‌نامه، بیت ۲۸۳۴.

هر دو عالم گر نباشد گو مباش در حضور او دمی می‌بایدت^(۱)
سنایی معتقد است هر نوع کمالی - چه در طبیعت و چه در باطن و درون انسان - بر اثر صبر به وجود می‌آید و پیامبران بزرگ الهی نیز به رنج و درد و محنت دچار شدند، اما بر اثر صبر توانستند بر رنج و محنت خود غلبه کنند. وی سپس می‌افزاید که به واسطه صبر، به هر آرزویی می‌توان رسید و رسیدن به کعبه وصال حق نیز از طریق صبر امکان‌پذیر است:

صبر کن تا به کام خویش رسی	تو بدوری به جام خویش رسی
مردم از روزگار صدر شود	به دو هفته هلال بدر شود
میوه از شاخ خشک صبر آرد	گل شود قطره‌ها که ابر آرد
صبر کم ساخت محنت آتوب	صبر پرداخت راحت یعقوب
همه کامی ز صبر شاید یافت	به بوی وصل او به کعبه شافت ^(۲)

به علت آیات فراوانی که خداوند در قرآن پیامبر ﷺ را به صبر فرامی‌خواند، و همچنین به علت نقش اساسی و مهمی که صبر در سیرالی‌الله بر عهده دارد، صوفیه آن را یکی از مقامات مهم عرفانی می‌دانند که به پیامبر اکرم ﷺ اختصاص دارد. برای مثال، در شرح تعرف آمده است: «و صبر مقامی بزرگ باشد و خداوند مصطفی را علیه‌السلام صبر فرمود و گفت: "إِصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ"»^(۳)

مولانا نیز در مثنوی، ضمن بیان مسایل مربوط به سیر و سلوک و آموزش آنها بر صبر بسیار تکیه می‌کند و در سراسر مثنوی، با آوردن آیات قرآن و احادیث پیغمبر ﷺ و همچنین آوردن تمثیل‌ها و حکایات فراوان، از آن به عنوان عاملی مهم و حرکت‌آفرین در سیرالی‌الله (طریقت) بسیار یاد می‌کند و هر جا نکته یا بحثی عرفانی را مطرح می‌کند،

۱- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، ص ۱۴.

۲- سنایی غزنوی، مثنوی‌های حکیم سنایی غزنوی، مثنوی سنایی آباد، ص ۹۹.

۳- ابوابرهمیم مستملی بخاری، شرح تعرف، ج ۳، ص ۱۲۲۷.

صبر و پایداری را یادآور می‌شود.

برای مثال، مولانا این حدیث پیغمبر ﷺ را بارها در مثنوی تکرار می‌کند که: «الصبر مفتاح الفرج»؛ «صبر کلید گشایش مشکلات و سختی‌هاست».

گر تو اشکالی به کلی و حرج صبر کن الصبر مفتاح الفرج^(۱)
 همچنین مولانا حدیث دیگری را نیز از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «مَنْ لَا صَبْرَ لَهُ لَا إِيْمَانَ لَهُ» «هر کس صبر ندارد، ایمان ندارد (یا به تعبیر دیگر صبر برابر با تمامی ایمان است)».

صبر از ایمان بیابد سرگله حَيْثُ لَا صَبْرَ فَلَا إِيْمَانَ لَهُ
 گفت پیغمبر خدای ایمان نداد هر که را صبری نباشد در نهاد^(۲)
 وی برای بیان اهمیت صبر از نظر قرآن، سالکان را به آخر سوره والعصر ارجاع می‌دهد که خداوند حق و صبر را برابر قرار داده است.

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر والعصر را آگه بخوان^(۳)
 مولانا هر نوع پیروزی و موفقیت در سیر و سلوک را بر اثر صبر و پایداری می‌داند و در مبارزه و جهاد با نفس، صبر را به سپری آهین تشبیه کرده که خداوند بر روی آن نوشته است: «جاء الظفر»؛ یعنی پیروزی آمد.

اسپر آهن بود صبر ای پدر حق نوشته بر سپر جاء الظفر^(۴)
 همان‌گونه که خداوند در قرآن، در اوضاع و احوال گوناگون فردی و اجتماعی، صبر و پایداری را به عنوان رمز موفقیت، سعادت، نجات و رستگاری انسان تعلیم می‌دهد مولانا نیز در مثنوی - که آن را قرآن منظوم زبان فارسی نامیده‌اند - با استناد فراوان به

۱- مولانا، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۰۸.

۲- همان، دفتر دوم، ابیات ۶۰۰ - ۶۰۱.

۳- همان، دفتر سوم، بیت ۱۸۵۳.

۴- همان، دفتر پنجم، بیت ۲۴۶۹.

آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ و آوردن حکایت‌ها و تمثیل‌های گوناگون کوشیده است نقش سازنده و حرکت آفرین و تکامل بخش صبر را در تمامی مراحل سیر و سلوک نشان دهد و آن را عامل اساسی و بنیادین غرق شدن هستی نفسانی عارف در دریای نیکرانه و نامحدود هستی حق معرفی کند.

مولانا آن قدر در مثنوی به نقش صبر در سیر و سلوک اهمیت می‌دهد که معتقد است پیامبر ﷺ از طریق مقام صبر توانست به آسمان‌ها عروج کند و در عرش حق را ملاقات نماید:

چون قلاووزی صبرت پر شود جان به اوج عرش و کرسی بر شود
مصطفی بین که چو صبرش شد براق بر کشانیدش به بالای طباق^(۱)

در بینش سعدی نیز همانند عطار و مولانا، صبر نقش اساسی و بنیادین را در سیر الی‌الله بر عهده دارد. او این مطلب را با استفاده از صورت خیالی تشبیه، به شکل زیبا و هنرمندانه‌ای در یک بیت بیان می‌کند و می‌گوید: صبر و استقامت در برابر رنج‌ها و سختی‌های ریاضت و مجاهده با نفس در راه طلب حق، همانند بیابانی است که گذشتن از آن شرط اصلی رسیدن به کعبه لقاءالله است.

سعدی اگر طالبی راه رو و رنج بر کعبه دیدار دوست، صبر بیابان اوست^(۲)
او در غزل دیگری با آوردن تمثیل زیبایی همین حقیقت را بیان می‌کند و می‌گوید: همانگونه که استاد کیمیاگر باید بسیار رنج ببرد و پول‌های زیادی را خرج کند تا به طلا دست یابد، عاشقان دردمند نیز باید بسیار رنج بکشند و صبر کنند تا طیب عشق به سوی آنان گذر کند:

استاد کیمیا را بسیار سیم باید در خاک تیره کردن تا آنکه زر باشد

۱- مولانا، مثنوی، همان، دفتر ششم، ابیات ۳۸۹۲-۳۸۹۵.

۲- سعدی، کلیات، غزلیات، ص ۴۴۷.

بسیار صبر باید تا آن طبیب دل را در کوی دردمندان، روزی گذر بباشد^(۱)

صبر و اجرای احکام شریعت

تصوّف و عرفان مغز و لبّ احکام شریعت است. بنابراین، کسی که قدم در راه سیر و سلوک می‌گذارد احکام شریعت؛ یعنی اوامر و نواهی شرع را باید دقیق و به طور کامل اجرا کند و از هر گونه گناه و معصیت پرهیزد و در مقابل رنجها و سختی‌های آن صبر و استقامت داشته باشد.

صبر و استقامت در برابر رنج‌ها و سختی‌های عبادات و فرائض و دوری از محرّمات، آن قدر در عرفان و تصوّف با اهمّیت شمرده می‌شود که بعضی از عرفا گفته‌اند: «تصوّف صبر کردن است در تحت امر و نهی»^(۲) و بعضی از عرفا صبر را صرفاً ایستادگی و مقاومت در برابر رنجها و سختی‌های اجرای احکام شریعت و سنت پیامبر ﷺ دانسته‌اند. ابراهیم خوّاص در تعریف صبر می‌گوید: «صبر ثبات است بر احکام کتاب و سنت»^(۳).

در بینش بسیاری از عرفا، صبر بر سختی‌های اجرای اوامر و نواهی شرع در سیر و سلوک نقش اساسی و بنیادین را بر عهده دارد. ابوالعباس سیّاری معتقد است: صبر بر اوامر و نواهی شرع یکی از راههای جهاد و مبارزه با نفس است. در تذکرة الاولیاء آمده است: از او (ابوالعباس سیّاری) پرسیدند که: «مرید به چه ریاضت کند؟ گفت: به صبر کردن بر امرهای شرع و از مناهی بازایستادن و صحبت با صالحان کردن»^(۴) و همچنین از بایزید بسطامی چنین نقل شده است: «وگفت (بایزید بسطامی) هر چه هست در دو قدم حاصل آید که یک قدم بر نصیبه‌های خود نهد و یکی به فرمانهای حق. آن یک قدم را

۱- سعدی، کلیات، غزلیات، ص ۷۹۰.

۲- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۷۲۹.

۳- همان، ص ۶۰۸.

۴- همان، ص ۷۷۹.

بردارد و این دیگر را بر جای بدارد.^(۱) و خواجه عبدالله انصاری در رساله دل و جان می‌نویسد: نخستین چیزی که بر سالک واجب است، ایمان به خدا و پیامبران و اجرای قوانین شرع و صبر بر آنهاست: «و دلیل راه، علم را دان و سرمایه عمر توحید است و نماینده صراط مستقیم حق است و پیغمبران را زنده دان و نماز و روزه و زکوة و حج را فراموش مکن و صبور باش تا به مراد رسی^(۲)...».

و نجم‌الدین دایه در کتاب مرصادالعباد، می‌نویسد: «یکی از آداب و شرایط مریدی این است که مرید به دستور شیخ و پیر خود در برابر سختی‌های اجرای قوانین شریعت صابر باشد: «و ششم صبر است باید که در تحت تصرفات اوامر و نواهی شرع و اشارت شیخ بر قانون شرع صابر باشد، و مقاسات شداید کند و ملالت و سأمّت به طبع خویش راه ندهد و اگر از این معنی چیزی در وی پدید آید، به تکلف از خویش دور کند، و تجلّد و تصبّر می‌نماید که خواجه - علیه‌السلام - فرمود: "مَنْ تَصَبَّرَ صَبَّرَهُ اللَّهُ"»^(۳) «کسی که خود را شکیبیا نشان بدهد خدا او را شکیبیا می‌گرداند.»

صبر در برابر هوای نفس

در کشف‌المحجوب آمده است: «از جنید پرسیدند مالوصل قال ترک ارتکاب الهوی، آنکه خواهد تا به وصلت حق مکرم شود، هوای تن را خلاف باید کرد کی بنده هیچ عبادت نکند بزرگتر از مخالفت هوا از آنک کوه به ناخن کردن بر آدمیزاد آسانتر از مخالفت نفس و هوا بود... از محمد بن الفضل البلخی «رض» می‌آید که گفت عجب دارم از آنک به هوای خود به خانه وی شود و زیارت کند چرا قدم بر هوا نهد تا بدو رسد و با

۱- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۱۹۴.

۲- خواجه عبدالله انصاری، رسائل، رساله دل و جان، ص ۲۸.

۳- نجم‌الدین رازی، مرصادالعباد، ص ۲۵۹.

وی دیدار کند.^(۱) بنابراین، از دیدگاه عرفان و تصوّف بزرگترین حجاب و مانع بین خدا و انسان، نفس انسان است و عارف از آغاز سیر تا مقام فنای فی الله با نفس و خواسته‌های نفسانی می‌جنگد و مبارزه می‌کند. صبر و استقامت در برابر سختی‌ها و رنج‌های این مبارزه، از سخت‌ترین نوع صبر به حساب می‌آید.

اردشیر عبّادی در التّصفیه فی احوال المتّصوفه می‌نویسد: «و یک گونه از صبر دور بودن است از معصیت و متابعت شهوت و ترک لذّت و توقف بر آن و این صبر، دشوارترین نوعی است که از ملایم طبع دور باشد و بر این صبر کند. و این صبر مهمّ مریدان و مبتدیان است که درهای راحت و شهوات و لذات بر خود بندند و هر چه نفس اماره ایشان از ایشان طلب کند ندهند و بر آن صبر کنند و مخالفت هوا نمایند تا به نور دل برسند^(۲) ...».

بیشترین سخن و تأکیدهای مولانا در مثنوی، درباره پایداری و مقاومت و صبر در برابر گرایش‌های نفس است. در بینش وی نیز نفس بزرگترین حجاب و مانع بین انسان و خداست، زیرا گرایش‌های نفسانی روح را اسیر و وابسته به عالم خاک می‌کند و مانع می‌شود که صفات و قدرت‌های الهی در روح انسان تجلّی کند. به همین دلیل، سالک باید سخت‌ترین مبارزه را با نفس خود داشته باشد و در این مبارزه - که جهاد اکبر نیز نامیده می‌شود - شدیدترین پایداری و مقاومت را از خود نشان دهد. مولانا همچنین معتقد است که صبر در برابر گرایش‌ها و تمایلات نفسانی و تحمّل رنج‌ها و دردها و سختی‌های آن موجب می‌شود چشمه‌های علم، قدرت، اراده، و خلاقیت در روح جوشش کند و انسان را به دریای بی‌نهایت و مطلق کمال و حیات، یعنی خداوند پیوند بزند.

وی بر این اعتقاد است که گرایش به نفس و تمایلات نفسانی کار انسان‌های کمال نیافته، همانند کودکان است و پایداری و صبر در برابر آن، کار انسان‌های خردمند و کامل

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۲۶۳.

۲- اردشیر عبّادی، التّصفیه فی احوال المتّصوفه، ص ۷۳.

است. صبر و پایداری بمنزله دست‌های انسان خردمند است که با آن کارهای مهمی را می‌تواند انجام دهد. بر این اساس، هر کس در برابر خواهش‌های نفس صبر پیشه کند، می‌تواند به آسمان‌ها عروج کند، اما گرایش‌های نفس، روز به روز موجب انحطاط و تنزل انسان می‌شود و او را از مقام انسانیت دور می‌کند.

صبر باشد مشتهای زیرکان هست حلوا آرزوی کودکان

هر که صبر آورد گردون بر رود هر که حلوا خورد واپس‌تر رود^(۱)

مولانا در نتیجه‌گیری از داستان «کبودی زدن قزوینی بر شانگاه، صورت شیر و پشیمان شدن او به سبب زخم سوزن» می‌گوید: وقتی در برابر رنج‌ها و سختی‌های مبارزه با نفس و تمایلات و شهوات صبر و استقامت داشته باشی و هستی نفسانی تو از بین برود، از لحاظ اراده و قدرت بر تمامی کاینات و جهان خلقت غلبه می‌یابی و همه عوامل طبیعی، از جمله آسمان و خورشید و ماه و ابر و جز آنها در برابر تو تسلیم می‌شوند، وی سپس به قصه اصحاب کهف در قرآن اشاره می‌کند که خورشید از مقابل غار آنان به سمت راست بر می‌گشت تا نورش به آنان آسیبی نرساند، زیرا در بینش او اصحاب کهف مردان کاملی بودند که از قید و بند نفس رها شده و به دریای بی‌نهایت هستی حق پیوسته بودند.

ای برادر صبر کن بر درد نیش	تا رهی از نیش نفس گبر خویش
کان گروهی که رهیدند از وجود	چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود
هر که مرد اندر تن او نفس گبر	مر و را فرمان برد خورشید و ابر
چون دلش آموخت شمع افروختن	آفتاب او را نیارد سوختن
گفت حق در آفتاب منتجم	ذکر ترّاور کذی عَن کَهفهم ^(۲)

۱- مولانا، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۶۰۱-۱۶۰۲.

۲- همان، دفتر اول، ابیات ۳۰۰۲-۳۰۰۶.

بنابراین، مولانا نیز همانند عرفای دیگر معتقد است که صبر در برابر رنج‌ها و سختی‌های مبارزه با نفس و سیطره و غلبه بر آن موجب می‌شود که صفات و قدرتهای الهی در روح تجلی کند و عارف بتواند به روابط علت و معلولی حاکم بر عالم ماده سلطه پیدا کند و به مقام ولایت تکوینی برسد.

هجویری در کشف‌المحجوب می‌نویسد: «اندر حکایات یافتیم از ذوالنون مصری -رح- که گفت: یکی را دیدم که اندر هوا می‌پرید. گفتم: این درجه به چه یافتی؟ گفت: قدم بر هوا نهادم تا در هوا شدم.»^(۱) و همچنین در ترجمه رساله قشیریه آمده است: «مردی را دیدند اندر هوا نشسته، گفتند این به چه یافتی گفت: از هوا دست برداشتم هوا مرا مسخر کردند.»^(۲)

و همچنین در تذکرةالاولیاء آمده است: «نقل است که او را گفتند (ابومحمد مرتعش) که فلان کس بر آب می‌رود. گفت: آن را که خدای عزوجل توفیق دهد که مخالفت هوا کند، بزرگتر از آن بود که در آب و در هوا رود.»^(۳)

مولانا ضمن بحث درباره شناخت و معرفت حق می‌گوید: اگر چشم بصیرت نداری و باطن و درون تو کور است و نمی‌تواند حقایق را مشاهده کند، باید با نفس مبارزه کنی و در مقابل رنج‌ها و دردهای آن از خود صبر و پایداری نشان بدهی تا حجاب‌ها از مقابل چشم روح تو کنار بروند و درون و سینه‌ات برای درک حقایق گشاده شود. او همچنین روح را به آینه‌ای تشبیه می‌کند که وقتی از آلودگی و تیرگی گرایش‌های نفسانی پاک شود، درخشان و تابان می‌شود و حقایق غیبی و الهی در آن منعکس می‌گردد و نقش می‌بندد.

نامصوّر یا مصوّر گفتنت باطل آمد بی زصورت رستنت
نامصوّر یا مصوّر پیش اوست کو همه مغز است و بیرون شد ز پوست

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۲۶۳.

۲- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۲۹.

۳- عطّارنیشابوری، تذکرةالاولیاء، ص ۵۱۶.

گر تو کوری نیست بر اعمی حَرَج ورنه رو کالضُّبُرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ
 پرده‌های دیده را داروی صبر هم بسوزد هم بسازد شرح صدر
 آینه دل چون شود صافی و پاک نقش‌ها بینی برون از آب و خاک^(۱)

مولانا معتقد است اگر کسی در برابر شهوات و گرایش‌های نفسانی قرار بگیرد و فرصت استفاده از آنها برایش فراهم شود، دو نیرو در درون او به متازعه کشیده می‌شود: از یک طرف نفس و گرایش‌های او را به لذت‌ها فرامی‌خواند و از طرف دیگر نیروی عقلانی او را از گناه و عاقبت بد می‌ترساند. اگر نیروی عقلانی غلبه کند و در مقابل تمایلات نفس پایداری و مقاومت و صبر کند، جنبه‌های ضعیف باطن او تقویت می‌شود و از لحاظ روحی به تکامل می‌رسد؛ مانند بیماری که در اندیشهٔ صحت باشد اما انواع غذاهای ناسازگار در برابرش آماده شود، وقتی از خوردن خودداری کند و در مقابل گرایش نفس خود به غذاهای خوشمزه و اشتهاآور صبر پیشه کند، بیماری او به صحت و سلامت مبدل می‌شود، اما کسی که نمی‌تواند صبر و پایداری کند، باید از قرار گرفتن در معرض لذت‌های نفسانی پرهیزد.

شهوة رنجور ساکن می‌بود	خاطر او سوی صحت می‌رود
چون ببیند نان و سیب و خربزه	در مصاف آید مزه و خوف بزه
گر بود صبار، دیدن سود اوست	آن تهیج طبع سستش را نکوست
ور نباشد صبر، پس نادیده به	تیر دور اولی، ز مرد بی‌زره ^(۲)

مولانا معتقد است که خداوند نفس و تمایلات نفسانی را بدین جهت در وجود انسان قرار داده تا صبر و پایداری، اراده و اختیار، نیروی تعقل، عقوبت و پاداش الهی تحقق یابد. در بینش مولانا نفس باید وجود داشته باشد. اما نیروی تعقل انسان باید به مقابله با آن برخیزد و صبر و پایداری را همانند سپری در برابر آن قرار دهد تا اختیار و اراده - که

۱- مولانا، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۶۸-۷۲.

۲- همان، دفتر پنجم، ابیات ۶۳۷-۶۴۰.

نشانه بارز تکامل روح است - در انسان ظاهر شود. در این صورت، نفس و کشش‌ها و وسوسه‌های آن نه تنها موجب سقوط و انحطاط انسان نمی‌شود، بلکه می‌تواند موجبات ترقی و تعالی و کمال انسان را نیز فراهم آورد. وی این مسأله را در داستان حکیمی که می‌بیند طاووسی پرهای زیبای خود را با منقار می‌کند، بیان کرده است. طاووس در جواب حکیمی که از او می‌پرسد چرا پرهای زیبای خود را می‌کشی، می‌گوید: اگر من می‌توانستم در برابر نمایش و جلوه دادن پره‌ایم صبر و مقاومت داشته باشم، اراده و اختیار در وجود من تحقق می‌یافت و موجب ابهت، شکوه و عظمت، جلال من می‌شد، اما چون نمی‌توانم از جلوه‌گری خودداری کنم، آن را می‌کنم و از بین می‌برم.

جلوه‌گاه اختیارم آن پرست	برکنم پر را که در قصد سراسر است
نیست انگارد پر خود را صبور	تا پرش در نفکند در شرّ و شور
بس زیانش نیست پر، گو بر مکن	گر رسد تیری به پیش آور مجنّ
لیک بر من پر زیبا دشمنی است	چونکه از جلوه‌گری صبریم نیست
گر بدی صبر و حفاظم راه بر	برفزودی ز اختیارم کز و فرّ ^(۱)

مولانا در بحث اتحاد عاشق و معشوق می‌گوید که صبر نقش مهمی در رساندن انسان به مقام فنا فی الله و بقای بعد از فنا دارد. وی می‌گوید اگر می‌خواهی صفات نفسانی تو محو شود و صفات حق در تو تجلی کند، باید در مقابل گرایش‌های نفس به مبارزه و جهاد برخیزی و در مقابل رنج‌ها و سختی‌های آن صبر و مقاومت داشته باشی تا همانند سنگ تیره که بر اثر تابش آفتاب به لعل مبدل می‌شود و خاصیت و صفت نور و آفتاب را پیدا می‌کند، از وجود نفسانی تو به تدریج کم شود و صفات و هستی خداوند و بقا و جاودانگی او در تو تجلی کند و وجود تو مظهر و آینه ذات و صفات خداوند گردد:

جهد کن تا سنگی‌ات کمتر شود	تا به لعلی سنگ تو انور شود
صبر کن اندر جهاد و در عنا	دم‌بدم می‌بین بقا اندر فنا

وصف سنگی هر زمان کم می‌شود وصف لعلی در تو محکم می‌شود

وصف هستی می‌رود از پیکرت وصف مستی می‌فزاید در سرت^(۱)

در بینش مولانا هر نوع رکود و انحطاط و تنزل در اثر برخورد نکردن با سختی‌ها و یا نداشتن صبر و پایداری در برابر آنهاست.

هر که را بینی یکی جامه درست دان که او آن را به صبر و کسب جست

هر که را دیدی برهنه و بی‌نوا هست بر بی‌صبری او آن گوا^(۲)

بنابراین، در نظر مولانا هر نوع تکاملی چه مادی و ظاهری و چه معنوی و روحانی بر اثر برخورد با سختی‌ها و پایداری و مقاومت در برابر آنها به وجود می‌آید. به همین جهت، در سیر و سلوک - که یک حرکت و دگرگونی روحانی و معنوی به سوی کمال مطلق است - مولانا از صبر به عنوان یک اصل مهم که هر نوع تکاملی و حرکتی به سوی خدا فقط به آن بستگی دارد، یاد می‌کند و بر آن بسیار پافشاری می‌کند. وی در قالب یک گفتگو و مناظره بین روح انسان و خدا، این حقیقت عرفانی را مطرح می‌کند که خدا بر اثر یک لطف به ظاهر قهرآمیز، روح را در زندان تن گرفتار و در دام وسوسه‌های نفسانی و جاذبه‌های دنیوی اسیر کرده تا روح بر اثر صبر و پایداری در برابر آنها تکامل یابد و بتواند به خداوند واصل شود. خدا در جواب روحی که از همنشینی با نفس می‌نالند و از هجران و فراق او شکایت می‌کند و برای نجات خود از وی کمک می‌طلبد، می‌گوید: صبر و مقاومت کن! من نیز خواهان تو هستم و برای رسیدن به تو تلاش می‌کنم، فریاد برنیاور:

کیست آن یوسف دل حق جوی تو

چون اسیری بسته اندر کوی تو

۱- مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۰۳۹-۲۰۴۰.

۲- همان، دفتر ششم، ابیات ۱۴۱۱-۱۴۱۲.

جبرئیلی را برآستن بسته‌ایی

پرّ و بالش را به صد جا خسته‌ایی

پیش او گوساله بریان آوری

که کشی او را به کهدان آوری

کی بخور این است ما را لوت و پوت

نیست او را جز لقاء الله قوت

زین شکنجه و امتحان آن مبتلا

می‌کند از تو شکایت با خدا

کای خدا افغان ازین گرگ کهن

گویدش نک وقت آمد صبر کن

داد تو واخواهم از هر بی‌خبر

داد کی دهد جز خدای دادگر

او همی گوید که صبرم شد فنا

در فراق روی تو یا ربّنا

أَحْمَدَم درمانده در دست یهود

صالحم افتاده در حبس ثمود

ای سعادت‌بخش جان انبیا

یا بکش یا باز خوانم یا بیا

با فراق کافران را نیست تاب

می‌گود یا لیتنی کُنْتُ تُرَاب

حال او این است که خود ز آن سو است

چون بود بی تو کسی کان تو است

حق همی گوید که آری ای نزه

لیک بشنو صبر آر و صبر به

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش

من همی کوشم پی تو، تو مکوش^(۱)

صبر و سکوت

سکوت اختیار کردن و صبر در برابر تمایل نفس به سخن گفتن با دیگران، و روی آوردن به ذکر و یاد خداوند یکی از راههای سیرالی الله است که صوفیه در کتب خود درباره آن بسیار سخن گفته‌اند.

نجم‌الدین کبری در رساله «الی الهائم الخائف من لومة اللائم» می‌نویسد: سالک برای رسیدن به حضور پادشاه و فرمانروای عالم هستی، باید از آلودگی‌های ظاهری و باطنی خود را پاک و مطهر کند و پاکی ظاهر و باطن ده شرط دارد؛ یکی از آن شروط «سکوت الا عن ذکر الله»^(۲) است.

عطار از پیروان و تعلیم یافتگان مکتب نجم‌الدین کبری است، وی در آثار خود به صبر و سکوت بسیار اهمّیت می‌دهد و آن دو را شرط اصلی سیرالی الله می‌داند:^(۳)

چو شناسی سر مویی ز اسرار	به نادانی چه گردی گرد این کار
ترا خاموشی و صبر است راهی	نخواهی یافت به زین دستگاهی
مکن با سرّ این معنی دلیری	که چون موری شوی گر نره شیری ^(۴)

۱- مولانا، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۹۳ - ۴۱۱.

۲- نجم‌الدین کبری، الی الهائم الخائف من لومة اللائم، ص ۱۷.

۳- ربک، اصول عشره، ص ۳۸؛ و رساله «الی الهائم الخائف من لومة اللائم»، ص ۱۷.

۴- عطار نیشابوری، اسرارنامه، ابیات ۱۷۹۲-۱۷۹۴.

عطار برای سلوک در طریق حق، آن قدر به صبر و سکوت اهمیت می‌دهد که صبر را برابر با طریقت و سکوت را برابر با حقیقت می‌داند:

بدان این جمله و خاموش بنشین زبان در کام کش وز جوش بنشین
صبوری پیشه کن اینک طریقت خموشی پیشه گیر اینک حقیقت^(۱)

در پیش عطار، راز و رمز رسیدن به نهایت کمال، سکوت و صبر است:

گر سر کار می‌طلبی صبر کن خموش تا صبر و خاموشیت رساند به منتها^(۲)
عطار معتقد است که فروتنی، سکوت و همیشه به خداوند اندیشیدن و صبر و ثبات بر آنها موجب می‌شود که انسان به حق پیوندد و پیوسته با او مصاحب و همراه باشد.

چنان خواهم که همچون خاک گردی مگر در زیر پای پاک گردی
چو خاک راه خواهی شد از این پس چو خاک راه شو در پای هر کس
فروتن شو خموشی گیر پیشه بدین هر دو صبوری کن همیشه
ترا می‌صبر باید کرد حاصل که گفت الصبر مفتاح قلائل
صبوری کن ز حق اندیش پیوست که با حق باشی و با خویش پیوست
گرت باید به هر دم تازه جانی فرو مگذار یاد او زمانی^(۳)

در تعلیمات صوفیه، سکوت و خاموشی و نقش آن در تکامل روحانی و معنوی انسان دارای سرچشمه و منشأ قرآنی است. نجم‌الدین کبری گوید «چون زکریا - صلوات الله علیه - یحیی را از حضرت ربوبیت خواست، او را سه شبانروزه خاموشی فرمودند. قال الله - تعالی - "إِنَّا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا" فنطق یَحْیٰی وَهُوَ صَبٌ" پس یحیی - علیه السلام - به سخن درآمد در حال طفولیت. بعید نیست که چون تو خاموشی اختیار کنی و فضول کلام بگذاری، قلب تو که طفل راه

۱- عطار نیشابوری، اسرارنامه، ابیات ۳۱۳۴-۳۱۳۵.

۲- همان، دیوان اشعار، ص ۷۰۲.

۳- همان، اسرارنامه، ابیات ۳۱۷۵-۳۱۷۰.

طریقت است با تو در سخن آید و چون پروردگار - جَلَّتْ قُدْرَتُهُ و عَلَتْ کَلِمَتُهُ - خواست که عیسی مریم را - صلوات الله علیه - در حال طفولیت به سخن گفتن آرد، مادر او را به خاموشی اشارت کرد، فقال - عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: "قُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا - اِی صَمْتًا - فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا" فی الجملة هر گاه که زبان می گوید، دل می شنود و هر گاه که زبان خاموش شد، دل آن گاه در نطق آید.^(۱)

مولانا نیز در جای جای مثنوی به مناسبت در این مورد سخن گفته است و در تعلیمات خود نسبت به آن تاکید کرده است.

وی معتقد است اگر انسان در مقابل گرایش نفس به سخن گفتنی که از روی جلوه گری و خودنمایی است، مقاومت ورزد، روح او سخن می گوید و سخنی که روح بگوید، همانند دم مسیح جان و حیات در کالبدها می دمد.

مولانا بارها در مثنوی صفت حیات بخشی سخن انسان های کامل را مطرح کرده است:

گر حجاب از جان ها برخاستی گفت هر جانی مسیح آساستی
گر سخن خواهی که گویی چون شکر صبر کن از حرص و این حلوا مخور^(۲)
بسیاری از عرفا معتقدند سخن گفتن در مورد اسرار و رموزی که روح از عوالم غیبی و الهی درک می کند، موجب توقف سیر معنوی عارف می شود. بدین جهت، عارف باید در مقابل گرایش نفس خود به افشا کردن اسرار و بیان مشاهدات، مکاشفات، مقامات و کرامات خود صبر و پایداری پیشه کند تا بتواند به سیر معنوی خود به سوی مبدأ کمال ادامه بدهد.

مولانا در غزلیات خویش این حقیقت عرفانی را به طور مکرر یادآوری می کند:

۱- نجم الدین کبری، الی الهائم الخائف من لومة اللائم، صص ۱۸ - ۱۹.

۲- مولانا، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰.

بریند لب و تن زن، چون غنچه و چون سوسن

رو صبر کن از گفتن، چون صبر کلید آمد^(۱)

خاموش کن و در خمش تماشا کن بلبل از گفت پای بست آمد^(۲)

خامش کن و جاهِ گفت کم جوی کین جاه مزاج بنگ دارد^(۳)

ای همراه راه بین، بر سر راه ماه بین

لیک خمش، سخن مگو، گفت غبار می‌کند^(۴)

چون برسی به کوی ما، خامشی است خوی ما

زانکه ز گفت‌وگوی ما گرد و غبار می‌رسد^(۵)

نظامی نیز در مخزن‌الاسرار دربارهٔ افشا نکردن اسرار حق، مفصل بحث کرده و به همین مناسبت «داستان جمشید با خاصگی محرم» را نقل می‌کند و بسیاری از حقایق عرفانی را در قالب این داستان بیان می‌کند. خلاصهٔ داستان چنین است که جمشید پادشاه و فرمانروای بزرگ ایران باستان از میان خاصگیان و مقربان خود جوانی را بر می‌گزیند و خزینهٔ اسرار خود را به او می‌سپارد.

آن جوان برای افشا نکردن اسرار شاه از دیگران دوری می‌کند و با کسی سخن

۱- مولانا، کلیات شمس، ج ۲، ص ۵۶.

۲- همان، ص ۸۴.

۳- همان، ص ۸۹.

۴- همان، ص ۱۹.

۵- همان، ص ۱۵.

نمی‌گوید و از ترس به زبان آوردن سِرّ شاه روز به روز لاغر و زرد می‌شود. پیرزنی به آن جوان می‌گوید: با اینکه از خاصان و محرمان اسرار شاه هستی، چرا شاد و دلخوش نیستی و این چنین لاغر و زرد شده‌ای؟ جوان به او چنین پاسخ می‌دهد:

گفت جوان رای تو زین غافل است	بی‌خبری ز آنچه مرا در دل است
صبر مرا همنفس درد کرد	روی مرا صبر چنین زرد کرد
شاه نهاده است به مقدار خویش	در دل من گوهر اسرار خویش
هست بزرگ آنچه درین دل نهاد	راز بزرگان نتوانم گشاد
در سخنش دل نه چنان بسته‌ام	کز سر کم کار زبان بسته‌ام
زان نکنم با تو سر خنده باز	تا به زبان بر نپرد مرغ راز
گر ز دل این راز نه بیرون شود	دل نهم آن را که دلم خون شود
ور بکنم راز شهان آشکار	بخت خورد بر سر من زینهار ^(۱)

نظامی در قالب این داستان، این حقیقت عرفانی را بیان می‌کند که هرگاه کسی از مقربان و محرمان درگاه خداوند شد و خداوند اسراری را به او سپرد، باید طبق احکام دین صبر و استقامت پیش گیرد و آن اسرار را به زبان نیاورد و برای دیگران افشا نکند.

نظامی معتقد است در دل شب بسیاری از گنجینه‌های اسرار و رازهای الهی نهفته و پنهان است و عرفایی که شب‌ها به عبادت و ریاضت مشغولند، به آن گنجینه‌ها پی می‌برند، اما نسبت به آنها غیرت نشان می‌دهند و در مورد آنها با دیگران سخن نمی‌گویند. در بینش نظامی عرفای درون‌گرا - که حواس ظاهری خود، مثل چشم و گوش و زبان را از فعالیت باز می‌دارند و با تمام قوا به پرورش درون و باطن خود می‌پردازند، به سرعت مراحل کمال را طی می‌کنند و به اوج قرب حق راه می‌یابند.

در بینش نظامی، عشق تا زمانی که پنهان است، مانند کرامت و معجزه مقدس و با ارزش است اما وقتی آشکار شود، ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد و به یک

هوس خراباتی مبدل می‌شود. نظامی معتقد است که دین به ما می‌آموزد که اسرار عشق خدا را پنهان کنیم و همچون منصور حلاج نباشیم که به دستور دین و شریعت عمل نکرد و اسرار عشق را افشاء کرد، و در نتیجه ثمره مجاهدت‌های او بر باد رفت و به چنان سرنوشت دردناکی دچار گردید.

نظامی معتقد است که، سِرّ عشق را فقط دل درک می‌کند و می‌فهمد و تنها زبان دل باید آن را بیان کند. بنابراین، بی‌زبانی و خاموشی فصیح‌ترین زبان برای بیان راز عشق است و صبر و درنگ سریع‌ترین اقدام برای افشای آن است.

عشق که در پرده کرامات شد	چون به در آمد به خرابات شد
این گره از رشته دین کرده‌اند	پنبه حلاج بدین کرده‌اند
غنچه که جان پرده این راز کرد	چشمه خون شد چو دهن باز کرد
کی دهن این مرتبه حاصل کند	قصه دل هم دهن دل کند
این خورش از کاسه دل خوش بود	چون به دهان آوری، آتش بود
اینست فصاحت که زبان بستگی است	اینست شتابی که در آهستگی است ^(۱)

صبر و ذکر

یکی دیگر از انواع صبر که مولانا در مثنوی درباره آن بحث کرده، صبر و استقامت در ذکر است.

در کتاب تعرف درباره ذکر آمده است: «حقیقة الذکر: ان تنسى ما سوى المذکور فی الذکر لقوله تعالى: واذکر ربک اذا نسیت»^(۲)

یعنی حقیقت ذکر این است که در ذکر، آنچه جز مذکور است فراموش کنی، همانگونه که خداوند می‌فرماید: یاد کن پروردگارت را هرگاه فراموش کردی (یعنی

۱- نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۶۷.

۲- ابوبکر کلاباذی، التعرف لمذهب اهل التصوف، ص ۱۰۳.

هرگاه آنچه غیر از پروردگار است، فراموش کردی).

عرفا معتقدند که سالک به هنگام ذکر باید با تمام قوای باطنی و درونی خود به ذکر و یاد حق روی آورد و در برابر هر فکر و اندیشه دیگری از جمله هواهای نفسانی خود صبر و استقامت نشان بدهد و آنها را از صحنه ذهن و خاطر خود دور کند. تداوم و استمرار در این امر موجب می شود که سالک از هستی نفسانی محدود و مقید خود رها شود و به هستی مطلق و نامحدود حق پیوندد. در این مقام - که در اصطلاح صوفیه آن را فنای فی الله و بقای به او می نامند - سرچشمه های علم و حکمت و قدرت الهی در درون او جوشش می کند. در تذکرة الاولیاء درباره ابوالحسن خرقانی آمده است که: «گفتند کار تو چیست؟ گفت: همه روز نشسته ام و بردابرد می زنم. گفتند: این چگونه بود؟ گفت: آنکه هر اندیشه که بدون خدا در دل آید، آن را از دل می رانم که من در مقامی ام که بر من پوشیده نیست سر مگسی، در مملکت برای چه آفریده است؟ و از او چه خواسته است؟ یعنی ابوالحسن نمانده است، خبردار حق است؛ من در میان نیم؛ لاجرم هر چه در دست گیرم گویم: خداوندا این را نهاد تن من مکن!»^(۱)

مولانا معتقد است صفات پیامبران محو در صفات خداست و صفات حق در آنها تجلی کرده است. بنابراین، همه آنها یکی هستند. بدین جهت، خداوند می فرماید: «لَا تُفَوِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^(۲) «ما میان هیچ یک از پیغمبران خدا فرق نگذاریم».

وی سپس مقام فنای فی الله و بقای به او را مطرح می کند و می گوید: برای رسیدن به این مرتبه باید به ذکر حق پیردازی و فکرهای دیگر را به ذهن و خاطر خود راه ندهی و در راه تداوم ذکر حق، رنج ها و سختی ها را تحمل کنی تا به تدریج صفات نفسانی تو همانند نور ستاره در مقابل خورشید، در برابر صفات حق محو شود و صفات حق جایگزین آنها شود. در این صورت، وسوسه ها و افکار و اندیشه های نفسانی از تو می گریزند. مولانا در

۱- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۷۱۱.

۲- سورة بقره، قسمتی از آیه ۲۸۶.

این مورد تمثیلی می‌آورد و ذکر و یاد حق را به آب، و گرایش‌های نفسانی و به طور کلی یاد و ذکر هر چیز جز یاد خداوند را به زنبوران گزنده و آزار رساننده تشبیه می‌کند و می‌گوید: اگر می‌خواهی زنبوران شرور هوای نفس به تو آزار نرسانند و فکر هر چیز جز یاد و فکر خداوند از ذهن تو دور شود، در آب ذکر حق فرو رو و نفست را حبس کن و در مقابل رنج و سختی آن صبر و پایداری داشته باش تا به تدریج صفا و پاکی آب در سراسر وجود تو نفوذ کند. وقتی وجود تو طبیعت و خاصیت آب را پیدا کند، همان‌گونه که زنبوران از آب فرار می‌کنند، زنبوران هوا نیز از تو می‌گریزند و دور می‌شوند، یعنی تداوم یاد حق و صبر و پایداری بر آن، موجب می‌شود صفات نفسانی تو محو شود و صفات حق جایگزین آن گردد وقتی این صفات در تو متمکن و پابرجا شود، دیگر افکار و اندیشه‌های وسوسه‌انگیز نفسانی به تو روی نمی‌آورد و موجب سقوط و انحطاط تو نمی‌شود.

تا در آب از زخم زنبوران برست	آن چنان که عور اندر آب جست
چون برآرد سر، ندارندش معاف	می‌کند زنبور بر بالا طواف
هست یادِ آن فلانه وان فلان	آب ذکر حق و زنبور این زمان
تا رهی از فکر و وسواس کُهن	دم بخور، در آب ذکر و صبر کن
خود بگیری جملگی سر تا به پا	بعد از آن تو طبع آن آب صفا
می‌گریزد از تو هم گیرد حذر	آنچنان کز آب، آن زنبور شرّ
که به سِرّ هم طبع آبی خواجه تاش	بعد از آن خواهی تو دور از آب باش
لا نی‌اند و در صفات آغشته‌اند	پس کسانی کز جهان گذشته‌اند
همچو اختر پیش آن خور بی‌نشان ^(۱)	در صفات حق، صفات جمله شان

صبر و جذبه

عرفا معتقدند مجاهدت و تلاش در راه حق، بدون عنایت و جذبه از سوی او ثمره‌ای به دنبال نخواهد داشت. حافظ گوید:

به رحمت سر زلف تو واثقم ورنه

کشن چو نبود از آن سو چه سود کوشیدن^(۱)

مولانا نیز این حقیقت عرفانی را بارها در آثار خود بیان کرده است. وی در این باره در مثنوی می‌گوید:

هر دمش صد نامه، صد پیک از خدا یا ربّی زو، شصت لبیک از خدا^(۲)

مولانا در این باره که این مسأله که ریاضت‌ها و مجاهدت‌های سالک، بدون کمک پیک و قاصد جذبه او را به سر منزل مقصود نخواهد برد، داستان‌ها و تمثیلاتی بیان کرده است، از جمله در دفتر سوم مثنوی، داستانی را نقل می‌کند که شخصی شب تا سحرگاه به ذکر یا ربّ یا ربّ مشغول بود، اما شیطان او را فریفت و به او گفت: چرا این همه یاربّ تو را خداوند پاسخ نمی‌دهد و به تو لبیکی نمی‌گوید؟ به همین جهت، آن شخص دل شکسته سر به بالین می‌نهد و به خواب می‌رود. حضرت خضر در خواب به او می‌گوید: چرا از ذکر بازمانده‌ای؟ آن شخص جواب می‌دهد: می‌ترسم مطرود و مردود حق باشم، زیرا پاسخ یا ربّ خود را نمی‌شنوم. در اینجا حضرت خضر از جانب خداوند به او چنین می‌گوید:

گفت آن الله تو لبیک ماست و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

حلیه‌ها و چاره‌جویی‌های تو جذب ما بود و گشاد پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یاربّ تو لبیک‌هاست^(۳)

۱- حافظ، دیوان، ص ۲۷۱.

۲- مولانا، مثنوی، دفتر اوّل، بیت ۱۵۸۸.

۳- همان، دفتر سوم، ابیات ۱۹۵-۱۹۷.

مولانا در پایان این حکایت می‌گوید برای سرمست شدن از جام جذبۀ حق، باید با نفس و خواسته‌های آن مبارزه و جهاد کرد و در برابر رنج‌ها و سختی‌های آن صبر و استقامت ورزید:

جان بده از بهر این جام ای پسر بی جهاد و صبر کی باشد ظفر
صبر کردن بهر این نبود حَرَج صبر کن کالصبر مفتاح الفَرَج
زین کمین بی صبر و حزمی کس نجست حزم را خود صبر آمد پا و دست
حزم کن از خورد کین زهرین گیاست حزم کردن زور و نور انبیاست^(۱)

مولانا این حقیقت عرفانی را در دیوان غزلیات شمس نیز بیان کرده است.

او در یکی از غزلیات خود، ضمن بیان نقش اساسی و بنیادین صبر در رسیدن به شهود حق می‌گوید: رنج‌ها و سختی‌های مجاهدت با نفس و عبادت و ریاضت نباید تو را ناامید کند، بلکه باید در برابر آنها پایدار و شکیباباشی تا خداوند با قدرت جذبۀ خود تو را به سوی خویش جذب کند. مولانا برای بیان این حقیقت عرفانی، از یک تمثیل بهره برده است. او در این غزل سالک طریق الی‌الله را به میثی تشبیه کرده که قصاب اگرچه او را می‌کشد (رمز رنج‌ها و سختی‌های مجاهدت با نفس) اما او را رها نمی‌کند، بلکه کشان‌کشان در پی خود می‌برد (رمز سیر معنوی به وسیلۀ جذبۀ الهی) و پس از بریده شدن نفّس او (رمز از بین رفتن وجود و هستی نفسانی عارف یا فنای فی‌الله) از نفّس خود در او می‌دمد (رمز بخشیده شدن هستی الهی به عارف و یا رسیدن به بقای بعد از فناء).

هله نومید نباشی که تو را یار براند

گرت امروز براند نه که فردات بخواند

در اگر بر تو ببندد، مرو و صبر کن آنجا

ز پس صبر تو را او به سر صدر نشاند

و اگر بر تو ببندد همه ره‌ها و گذرها
 ره پنهان بنماید که کس آن راه نداند
 نه که قصاب به خنجر چو سر میش بی‌رد
 نهلد کشته خود را، گُشد آنگاه کشاند
 چو دم میش نماند، ز دم خود کندش پُر
 تو بینی دم یزدان به کجاهات رساند
 به مثل گفتم این را و اگر نه کرم او
 نگُشد هیچ کسی را و ز کشتن برهاند^(۱)

صبر و مقام فقر

در بینش عرفا فقر به معنی ایثار مال و ملک و دارایی در راه خدا، و ایستادگی و مقاومت در برابر هر نوع گرایش نفس به دنیا و لذات و خوشی‌های مادی و این جهانی است. عرفا معتقدند عدم بهره‌مندی از نعمت‌های این جهانی و نجشیدن طعم لذت‌ها و خوشی‌های مادی موجب می‌شود که ارتباط روح با عالم طبیعت گسیخته شود و در نتیجه روح بتواند از اسارت تن رها گردد و راه عروج به عالم الهی را در پیش گیرد. بدین جهت، در تصوّف و عرفان به فقر و صبر بر آن بسیار اهمیت می‌دهند و آن را یکی از مقام‌های بزرگ عرفانی می‌دانند و در آثار خود به‌طور مفصّل درباره آن صحبت کرده‌اند. در کتاب اوراد الاحباب فقر چنین تعریف شده است: «فقر آن است که در دست تو هیچ چیز نباشد و ترا هیچ ملک نبود و دل تو از هر چه در دست تو نیست فارغ و خالی باشد.»^(۲)

۱- مولانا، کلیات شمس، ج ۲، ص ۱۲۹

۲- ابوالمفاخر یحیی باخیزی، اوراد الاحباب، ص ۵۱.

ابوالفتح رازی در تفسیر خود، صبر در فقر را جهاد با نفس و جهاد با شیطان دانسته و می‌نویسد: «اما صبر بر فقر هم از جمله جهاد است جهاد با نفس و جهاد با شیطان، اما نفس مطالبه می‌کند او را به شهوات و اما شیطان امر کند او را به غوایات، چون دست بر هر دو فشانند جهاد کرده باشد. و در حکایات الصالحین هست که فتح موصلی شبی در خانه درآمد نه نان بود و نه آب و نه چراغ، نماز بکرد و سر بر زمین نهاد در سجده و شکر کرد و گریستن گرفت و می‌گفت بار خدایا مرا به بی طعامی ابتلا کردی و در تاریکی بی چراغ بنشاندی بار خدایا این درجه به کدام عمل یافتم و من خویشتن را این پایه نمی‌دانم که تو با من این کنی که این پایه اولیاست و من این پایه ندارم»^(۱)...

عطار در تذکرة الاولیاء از قول بشر حافی در اهمیّت مقام فقر می‌نویسد: «گفت (بشر حافی) فاضل‌ترین چیزی که بنده‌ایی را داده‌اند، معرفت است "والصبر فی الفقر"»^(۲)

بسیاری از عرفای بزرگ اذعان داشته‌اند که از طریق فقر توانسته‌اند مراتب کمال را طی کنند و به حق واصل شوند. بایزید بسطامی می‌گوید: «الهی مرا فقر و فاقه بتورسانید و لطف تو آن را زایل نگردانید»^(۳)

بایزید بسطامی از عرفای بزرگی است که حکایت معراج او در کتاب‌های صوفیه از جمله تذکرة الاولیاء و کشف المحجوب به طور مفصل نقل شده و مقامات عرفانی و کرامات او معروف است.^(۴)

۱- ابوالفتح رازی، رُوح الجنان و رُوح الجنان، ج ۲، ص ۲۸.

۲- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۱۳۲

۳- همان، ص ۲۰۷.

۴- همان، ص ۲۰۲؛ و ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۳۰۶.

ابو حفص حدّاد گوید: «نیکوترین وسیلتی که بنده تقرب کند، دوام افتقار است به همه حالها»^(۱) ...»

نجم الدین دایه در کتاب مرصادالعباد می نویسد: کسانی که به مقام قرب رسیده اند و به سرچشمه های فیض بی پایان حق واصل شده اند، ظاهری بی سر و سامان و شوریده دارند و گرد و غبار فقر بر سر و روی آنان نشسته: «ای جان و جهان آنها که ایشان را از برای منادمت مجلس انس و ملازمت مقام قرب آفریده اند، و اصحاب وصول و وصال اند و ارباب فضل و نوال، اینجا در زیر قباب غیرت متواری اند که "اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری." ایشان بس شوریده حال و بشولیده مقالند، بس بی سر و سامان و بسی بی پر و بالند. "رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذی طَمَرٍ" ایشانند.

ایشان دارند دل من ایشان دارند ایشان که سر زلف پریشان دارند
 "الفقراء الصبر هم جلساء الله يوم القيامة" در حق ایشان است.... ایشانند کسانی که شان ایشان را از ایشانی ایشان به کمند جذبات بسته اند، و جملگی لذات و شهوات نفسانی و هوسات و مرادات انسانی بر کام جان ایشان تلخ گردانیده و از مشربی دیگر چاشنی چشانیده بیت:

ما که از دست روح قوت خوریم کی نمک سود عنکبوت خوریم»^(۲)
 به اعتقاد بسیاری از بزرگان صوفیه، فقر و صبر بر آن از برترین مقامات عرفانی است. هجویری در کشف المحجوب از قول بشر حافی می نویسد: «افضل المقامات اعتقاد الصبر على الفقر الى القبر»^(۳) ...»

فقر و صبر بر آن در بینش عرفانی عطار نیز، دارای جایگاه بسیار والایی است. وی در تمامی آثار خود درباره فقر و نقش آن در متجلی کردن صفات و قدرت های الهی در روح

۱- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۳۹۸.

۲- نجم الدین رازی، مرصادالعباد، ص ۳۸۰.

۳- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۹.

و پیوند دادن انسان با مبدأ جهان هستی صحبت کرده، بخش‌های اعظمی از منظومه‌های الهی‌نامه، اسرارنامه، و مصیبت‌نامه در نكوهش دنیا و ستودن فقر است. وی نظریات عرفانی خود را درباره فقر و صبر بر آن در قالب حکایات، داستان‌ها، روایات و تمثیل‌های فراوانی تجسم بخشیده است.

در بینش عطار، فقر به معنی از گمراهی راهی به سوی حق یافتن و گذشتن از نعمت‌ها و تمتعات دنیوی و اخروی است.

فقر چیست؟ از گمراهی ره کردن است وز دو عالم دست کوتاه کردن است^(۱)
عطار معتقد است فقر در سیر الی الله و واصل شدن به معبود، رکنی مهم و اساسی به شمار می‌آید:

فقر دارد اصل محکم هر چه دیگر هیچ نیست

گر قدم در فقر چون مردان کنی محکم رواست^(۲)

در بینش او، صبر در فقر آن قدر با اهمیت و مهم تلقی می‌شود که به تنهایی تمام تصوف است:

تصوف چیست؟ در صبر آرمیدن طمع از جمله عالم بریدن^(۳)

بنابراین، تصوف عطار بر فقر و صبر بر آن پایه‌ریزی شده است. چنانکه قبلاً گفته شد، وی درباره فقر و نقش آن در سیر الی الله، روایات و حکایات زیادی نقل کرده است. بینش عطار درباره فقر و استفاده نکردن از نعمت‌های دنیوی و لذایذ مادی و نقش آن در سیر و سلوک و قرب الی الله در حکایت رابعه تبلور بیشتری یافته است. عطار در الهی‌نامه می‌نویسد: رابعه صاحب مقامات یک هفته تمام به نماز و روزه مشغول بود و هیچ طعام نخورده بود. گرسنگی اعضایش را در هم فشرد و خرد کرده بود. زنی مستوره

۱- عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه، ص ۴۵.

۲- همان، دیوان اشعار، ص ۲۴.

۳- همان، الهی‌نامه، بیت ۲۸۳۴.

برایش کاسه‌ای غذا آورد. از قضا رابعه به طلب چراغ رفت و گربه کاسهٔ طعام را به زمین ریخت. خواست با آب افطار کند، چراغ خاموش شد و در تاریکی کوزهٔ آب از دستش به زمین افتاد و شکست. رابعه با حالت سرگشتگی و پریشان حالی بسیار گفت: خداوند! از من چه می‌خواهی؟ خداوند به او گفت: ای رابعه اگر تو بخواهی از ماه تا ماهی را به تو می‌بخشم، اما اندوه عشق چندین ساله را از دلت بیرون می‌کنم.

ز دل آهی برآورد آن جگر سوز	که گفתי گشت عالم آتش افروز
به صد سرگشتگی می‌گفت الهی	از این بیچاره مسکین چه خواهی
فکندی در پریشانی مرا تو	بخون در چند گردانی مرا تو
خطاب آمد که گر این لحظه خواهی	بتو بخشیم از مه تا به ماهی
ولی اندوه چندین سالهٔ خویش	ز دل بیرون بریمت این بیندیش
که اندوه من و دنیای محال	نیاید راست در یک دل به صد سال
گرت اندوه ما باید همیشه	مدامت ترک دنیا باد پیشه
تو را تا هست این یک، روی آن نیست	که اندوه الهی رایگان نیست ^(۱)

عطار از این داستان نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: کسانی که در برابر تمایلات نفسانی خویش صبر و استقامت می‌ورزند خداوند آتش عشق و محبت خود را در قلب آنان شعله‌ور می‌کند تا از تنگنای جهان مادی و وجود نفسانی رها شوند و به سوی آسمان بی‌کرانهٔ عالم الهی عروج کنند. همچنین عطار در مصیبت‌نامه، در حکایت شیخی که فرشته‌ای در خواب با او صحبت می‌کند و رمز و راز سیر به سوی خداوند را به او تعلیم می‌دهد، می‌گوید: وقتی سالک از همهٔ دارایی و ثروت خود در راه خداوند بگذرد و پاک‌باخته شود، خداوند خود به استقبال او خواهد آمد.

چون همه سوی حق آمد پوی تو	حق خود آید بی شک اکنون سوی تو
پاک شو از هر چه داری و بباز	تا حقت در پاکی آید پیشباز

تا نتابد نقطه درویشی‌ات نبود از قرب خدا بی خویشی‌ات^(۱)
چنانکه قبلاً گفته شد، پایه و اساس تصوّف عطار بر فقر و صبر بر آن قرار دارد. وی در تمامی آثار خود نسبت به نقش فقر در قرب الی الله بسیار تأکید می‌ورزد. برای مثال در اسرارنامه گوید:

کسی داند شدن در قرب آن اوج که فقر او چو دریا می‌زند موج^(۲)
همچنین در مصیبت‌نامه گوید:

فقر اگر چه محض بی سرمایگی است با خدای خویشتن همسایگی است^(۳)
قرب یعنی تجلّی ذات و صفات خداوند در وجود عارف که بر اثر فنای هستی نفسانی او در هستی مطلق حق به وجود می‌آید. هر چه فنا بیشتر باشد تجلّی ذات و صفات الهی و یا قرب الی الله بیشتر است. بنابراین، در بینش عطار فقر یعنی جهاد و جنگ با نفس و گذشتن از هستی برای رسیدن به حق تعالی است که این مقام، همان مقام فنای فی الله است. به همین دلیل، عطار در منطق‌الطیر هفتمین و آخرین مقام سیر الی الله را فقر و فنا می‌نامد.

هفتمین وادی فقر است و فنا بعد از این روی روش نبود ترا
در کنشش افتی، روش گم گرددت گر بود یک قطره قلزم گرددت^(۴)
و در مصیبت‌نامه می‌گوید:

لیک اگر فقر و فنا می‌بایدت نیست در هست خدا می‌بایدت
سایه‌ای شو گم شده در آفتاب هیچ شو والله اعلم بالصواب^(۵)

۱- عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه، صص ۳۱۲-۳۱۳.

۲- همان، اسرارنامه، بیت ۱۸۹۴.

۳- همان، مصیبت‌نامه، ص ۳۱۲.

۴- همان، منطق‌الطیر، ابیات ۳۲۳۲-۳۲۳۳.

۵- همان، مصیبت‌نامه، ص ۳۱۰.

و یا در مختارنامه گوید:

گر در فقری ز خود فنا گرد و بدانک در فقر ز ما و من سخن نتوان گفت^(۱)
و در دیوان گوید:

چون فقر سرای عاشقان است عاشق شو و از وجود مندیش
در عشق وجودت ار عدم شد دولت نبود ترا ازین بیش^(۲)

در بینش عین القضاة همدانی نیز، فقر به معنی همان مقام فنای فی الله است. وی در تمهیدات گوید: «وَجَهْتُ وَجْهِي» خود را بر تو جلوه دهد، خودی تو را در خودی خود زند تا همه او شوی، پس آنجا فقر روی نماید، چون فقر تمام شود که «إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ»، یعنی همگی تو او باشد^(۳)...».

وی معتقد است فقیر کسی است که بر اثر گذشتن از هستی خود، صفات خدا؛ از جمله صمدیت و بی‌نیازی حق در او تجلی کرده و به هیچ چیز و هیچ کس حتی به نفس خود و خالق خود نیازی ندارد: «مگر استاد ابوبکر فورک از اینجا جنید که گفت: «الْفَقِيرُ هُوَ الَّذِي لَا يَفْتَقِرُ إِلَى نَفْسِهِ وَلَا إِلَى رَبِّهِ» فقیر آن باشد که نه محتاج خود باشد و نه محتاج خالق خود، زیرا که احتیاج هنوز ضعف و نقصان باشد و فقیر به کمالیت رسیده باشد. «إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ» او را نقد وقت شده باشد. «و تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» سرمایه او آمده باشد. دریغا این مرتبه بلند است، هر کس را آن توفیق ندهند که ادراک این تواند کرد، امّا با همه می‌باید ساخت.»^(۴)

در بینش عطار نیز فقیر کسی است که سایه وجودش در پرتو خورشید وجود حق محو شده و هستی او به هستی الهی مبدل گشته است و بدین جهت، از همه چیز و همه

۱- عطار نیشابوری، مختارنامه، ص ۱۱۸.

۲- همان، دیوان اشعار، ص ۳۶۴.

۳- عین القضاة همدانی، تمهیدات، ص ۲۱۵.

۴- همان، ص ۱۳۰.

کس برای همیشه بی‌نیاز و مستغنی است، چون صفات الهی از جمله بی‌نیازی حق در وجودش تجلی کرده و به بقای بعد از فنا دست یافته است.

فقر چه بود سایه جاوید آمده در میان قرص خورشید آمده پس به قرصی گشته قانع تا ابد قرص و قانع محو، احد مانده، احد جز احد آنجا اگر چیزی بود هم احد باشد چو تمیزی بود زانکه اینجا این همه هم اوست بس بد مبین کاین جمله بس نیکوست بس^(۱) مولانا اندیشه‌های عرفانی خود را درباره فقر و صبر بر آن، از زبان مردی اعرابی - که در حقیقت سمبل عارف کامل پیوسته به حق است - بیان می‌کند. وی از زبان مرد اعرابی که همسرش او را به سبب فقر و تهیدستی مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد، با توجه به حدیث معروف "الفقر فخری" می‌گوید: فقر یک مقام و مرتبه بلند معنوی و عرفانی است و مرد حق کسی است که خود را از لباس گرایش‌های دنیوی و مادی برهنه و عریان کرده باشد:

گفت ای زن تو زنی یا بوالحزن	فقر فخر است و مرا بر سر مزین
مال و زر سر را بود همچون کلاه	کل بود او کز کله سازد پناه
آنک زلف جعد و رعنا باشدش	چون کلاهش رفت خوش تر آیدش
مرد حق باشد بمانند بصر	پس برهنه به که پوشیده نظر ^(۲)

وی سپس می‌افزاید: اگر چه مردان حق به ظاهر فقیرند و ملک و دارایی ندارند، اما خداوند شعله عشق و محبت خود را در قلوب آنها برافروخته و سراپای وجودشان را در این آتش می‌سوزاند و هزاران ناز و نعمت پنهان و عزت و بزرگی بر سر آنان فرومی‌ریزد:

کار درویشی ورای فهم توست	سوی درویشی بمنگر سست سست
زانک درویشان ورای ملک و مال	روزیی دارند ژرف از ذوالجلال

۱- عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه، ص ۳۶۲.

۲- مولانا، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۴۲-۲۳۴۵.

حق تعالی عادل است وعادلان کی کنند استمگری بر بی‌دلان
 آن یکی را نعمت و کالا دهند وین دگر را بر سر آتش نهند
 آتشش سوزد که دارد این گمان بر خدای خالق هر دو جهان
 فقر فخری از گزاف است و مجاز نی، هزاران عزّ پنهان است و ناز^(۱)

در بینش مولانا نیز صبر در فقر موجب رسیدن به مقام فنا، یعنی محو صفات نفسانی و تجلّی صفات الهی، از جمله استغنا و بی‌نیازی در وجود عارف می‌شود.

مولانا از زبان مرد اعرابی می‌گوید: اگر بر فقر و تهیدستی و تمایل نفس خود به لذایذ و رفاه مادی و دنیوی صبر و استقامت ورزی، نور صفات خداوند صاحب جلال، قلب و روح ترا روشنی می‌بخشد و استغنا و بی‌نیازی مطلق حق در تو تجلّی می‌کند و در این صورت، به هیچ چیز و هیچ کس نیازی نداری و در دریای خوشی‌ها و لذت‌های بی‌پایان معنوی غرق خواهی شد:

امتحان کن فقر را روزی دو، تو تا به فقر اندر، غنا بینی دوتو
 صبر کن با فقر و بگذار این ملال زانکه در فقر است عزّ ذوالجلال
 سرکه مفروش و هزاران جان ببین از قناعت غرق بحر انگبین
 صد هزاران جان سختی کش نگر همچو گل آغشته اندر گلشکر^(۲)

همچنین مولانا در داستان آن غلام هندو که عاشق دختر آقا و سرور خود شده بود، دنیا را نکوهش می‌کند و در پایان داستان به این نتیجه می‌رسد که انسان باید در مقابل جلوه‌های فریبنده و گمراه‌کننده دنیا صبر و استقامت پیشه کند تا به رنج و سختی دچار نشود. زیرا دنیا مانند سرابی است که در ظاهر آب می‌نماید و یا دامی است که در ظاهر دانه جلوه می‌کند. همچنین، وی دنیا را به پیرزن کهنسالی تشبیه می‌کند که خود را همانند عروسی زیبا آرایش می‌کند تا دیگران را فریب دهد و گمراه سازد:

۱- مولانا، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۳۵۲-۲۳۵۷.

۲- همان، ابیات ۲۳۷۳-۲۳۷۶.

همچنان جمله نعیم این جهان بس خوش است از دورپیش از امتحان
می‌نماید در نظر از دور آب چون روی نزدیک باشد آن سراب
گنده پیر است او و از بس چاپلوس خویش را جلوه کند چون نو عروس
هین مشو مغرور آن گلگونه‌اش نوش نیش آلوده او را مچش
صبر کن کالصبر مفتاح الفرج تا نیفتی چون قرج در صد حرج^(۱)

پیامبر اکرم ﷺ و مقام فقر

بعضی از عرفا، از جمله خواجه عبدالله انصاری و عطار نیشابوری معتقدند که رسیدن به مقام فقر بسیار سخت و دست یافتن به آن بندرت امکان‌پذیر است و تقریباً عموم صوفیه، مقام فقر را مقام پیغمبر اکرم ﷺ دانسته‌اند و درباره فقر آن حضرت در کتب خود مفصل صحبت کرده‌اند.

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «فقر سیمرغی است که از او جز نام نیست و کس را بر وی فرمانروایی و نام نیست. فقر هشیار است و فقیر دیوانه. فقر باب است و فقیر خانه. فقر مقام راه است و "سؤلی مع الله" است. فقر راهی نیست و کس را در حقیقت وی آگاهی نیست. فقر کبریت احمر است و کیمیای اخضر^(۲) ...».

چنانکه قبلاً نیز بیان شد، هجویری در کشف المحجوب می‌گوید: تصوّف بر هشت خصلت بنا شده که به هشت پیغمبر اختصاص دارد، یعنی هر کدام از آنها به یکی از آن مقامات مشهور شده‌اند که عبارت است از: سخا و رضا و صبر والاشارة و غربت و لبس صوف والسیاحه والفقر که مقام فقر اختصاص به حضرت محمد ﷺ دارد.^(۳)

همچنین هجویری در جای دیگری می‌گوید: «و رسول فقر را اختیار کرد و گفت

۱- مولانا، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۱۶ - ۳۲۰.

۲- خواجه عبدالله انصاری، رسائل، رساله محبت نامه، ص ۱۳۷.

۳- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۴۵.

«اللَّهُمَّ أَخِينِي مَسْكِينًا وَأُمْتِي مَسْكِينًا وَاخْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ».^(۱)

نسفی در کتاب انسان کامل در اهمّیت مقام فقر گوید: «ای درویش اگر این مقام بزرگ نبودی پیغمبر ما علیه السلام به این مقام فخر نیاوردی و نفرمودی که الفقر فخری و اگر این مقام به حضرت خدای، بزرگ نبودی پیغمبر از خدا این مقام نخواستی «اللَّهُمَّ اخِينِي مَسْكِينًا وَأُمْتِي مَسْكِينًا وَاخْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ»».^(۲)

ابو ابراهیم مستملی بخاری، در کتاب شرح تعرّف لمذهب التصوّف فقر را پیشه پیغامبران دانسته و نوشته است: «فقر پیشه پیغمبران است، چنانکه مصطفی علیه السلام گفت: «لی حرفتان الفقر والجهاد»^(۳)...».

در او را دالاحباب آمده است: «چون کلید خزائن آسمان و زمین را بر رسول الله عرض کردند و گفتند بگیر آنچه خواهی و از این چه درجه تست عند الله تعالی به مقدار پیشه ایی کم نخواهد شدن رسول الله فقر را اختیار کرد و جبرئیل نیز اشارت کرد به رسول که تواضع کن و فقر را اختیار کن»^(۴)...».

عطار مقام فقر را خاص حضرت نبی اکرم ﷺ می داند. وی در آثار خود درباره فقر آن حضرت بسیار سخن رانده و احادیث و روایات زیادی نیز در این باره نقل کرده است. عطار معتقد است فقر کلی و یا فقر مطلق - که فنای محض و گذشتن کامل از همه هستی - است اختصاص به پیغمبر اکرم ﷺ دارد.

چو او از اسم در بی اسمی افتاد	ز خواندن فارغ آمد امّی افتاد
چو او بی نقش در راه حق آمد	ز بی نقشی فقیر مطلق آمد

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۲.

۲- عزیزالدین نسفی، انسان کامل، ص ۳۳۲.

۳- ابو ابراهیم بن مستملی بخاری، شرح تعرّف، ج سوم، ص ۱۲۴۰.

۴- یحیی باخرزی، او را دالاحباب، ص ۱۲.

چو از بی نقشی و فقرش سبب یافت هم از ام الکتاب امّی لقب یافت^(۱)
وی در مصیبت نامه از قول حضرت موسی علیه السلام گوید:

گر شوی در نیستی صاحب نظر در جهان فقر گردی دیده ور
فقر کلی نقد خاص مصطفاست بی قبول او نیاید کار راست
چون بدیدم فقر و صاحب همتیش خواستم از حق تعالی امتیش^(۲)
عطار معتقد است که چون آخرین حد مقام فنا یا فقر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص دارد، بنابراین، بالاترین حد قربی که بشر می تواند نسبت به خداوند داشته باشد نیز، متعلق به پیغمبر صلی الله علیه و آله است. به همین جهت هدف غایی عالم آفرینش است و خداوند افلاک و به طور کلی عالم خلقت را به خاطر وجود مقدس آن حضرت خلق آفریده است.

چه گر این قصر نه حجره ز نابود برای او برآوردند از دود
بسی بودی که ماهی در کشیدی ز نه حجره کسی دودی ندیدی
از آن، نه حجره، ظاهر شد ز دودش که این نه حجره را دودی نبودش^(۳)
عطار در اسرارنامه حکایتی را نقل می کند که در آن مردی تهیدست که شبی سرد و زمستانی را در تنوری به سر برده، با پادشاهی که لباسی از پوست سمور بر تن دارد، مناظره می کند. وی در پایان نتیجه گیری می کند و می گوید: حرص و طمع اصل و ریشه همه بدبختی ها و مایه سقوط و انحطاط بشر است. اما روش مردان حق قناعت و صبر در مقابل تمایل نفس به دنیا و مقاومت در برابر حرص و طمع است.

عزیزا در بن این دیر گردان صبوری و قناعت کن چو مردان
به مردی صبر کن بر جای بنشین بسر می درم دو وز پای بنشین
حکیمی در مثل رمزی نمودست که صبر اندر همه کاری ستوده است

۱- عطار نیشابوری، الهی نامه، ابیات ۳۶۱-۳۶۳.

۲- همان، مصیبت نامه، ص ۲۸۵.

۳- همان، الهی نامه، ابیات ۲۱۸-۲۲۰.

همه خذلان مردم از شتاب است خرد را این سخن چون آفتاب است
 شتاب از حرص دارد جان مردم نگه کن حرص آدم بین و گندم^(۱)
 عطار معتقد است که فقر، باطن و اصل قناعت است و چون حضرت سلیمان علیه السلام از ملک و دارایی و ثروتی که در اختیار داشت، بهره‌ای نمی‌برد و از آن چشم پوشیده بود و تنها از راه زنبیل بافی زندگی خود را اداره می‌کرد و به آن قانع بود، قدرت حق در وجودش تجلی کرده بود؛ به طوری که همه موجودات، اعم از جن و انس و حیوانات و پرندگان مطیع امر و فرمان او بودند. در بینش عطار بر انگشتی حضرت سلیمان قناعت نقش بسته بوده است:

ولی مغز قناعت فقر آمد تو شاهی گر به فقرت فخر آمد
 اگر خواهی تو هم ملک جهانی مکن کبر و قناعت کن زمانی
 قناعت بود آن خاتم که او داشت به خاتم داشت آن عالم که او داشت
 چنان ملکی از آتش بود صافی که قانع بود در زنبیل بافی^(۲)
 در بینش عطار چون قرب پیامبر صلی الله علیه و آله به خدا بیشتر از قرب پیامبران دیگر بود، تجلی ذات و صفات الهی در وجود آن حضرت نیز کامل تر بود. بدین جهت، حضرت سلیمان علیه السلام بر اثر فقر، بر عالم ماده و طبیعت (جانوران، پرندگان، جن و انس) تسلط داشت، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اثر فقر و رسیدن به مقام بقای بعد از فنا، قدرت و قهاریت حق در وجود آن حضرت آن چنان تجلی کرده که نه تنها بر این جهان و تمام موجودات این جهانی، بلکه بر عالم غیب و جهان آخرت نیز برای همیشه تسلط و فرمانروایی دارد.

۱- عطارنیشابوری، اسرارنامه، ابیات ۲۷۳۰-۲۷۳۲.

۲- همان، الهی نامه، ابیات ۵۴۴۰-۵۴۴۳.

پیر گفتش مصطفی دایم به حق
نقطه فقر آفتاب خاص اوست
در جهان مسکنت^(۱) دارد سبق
در دو کونش فخر از اخلاص اوست
با خدای خویشتن همسایگی است
فقر اگر چه محض بی سرمایگی است
این چه بی سرمایگی باشد که هست
تا ابد هر دو جهانش زیر دست^(۲)
همچنین در مصیبت نامه می‌گوید:

وقتی پیامبر به معراج رفت، نعمت‌های دو جهان را به او بخشیدند، اما به گوشه
چشمی بدان ننگریست و در پیش طبع بلندش به اندازه دانه ارزنی نیرزد. بدین جهت،
در اثر فنا شدن در حق توانسته بود بر دو عالم سلطه و فرمانروایی داشته باشد؛ اگر چه در
این عالم فقر و تهیدستی را انتخاب کرده بود و در نهایت رنج و سختی زندگی می‌کرد.
مصطفی چون آمد از معراج در
وام می‌خواست از جهودی جو مگر
از برای قوت جو می‌خواستش
و آن جهود سگ گرو می‌خواستش
هر دو عالم دید آن شب، ارزنی
روز دیگر جو نبودش یک منی
لاجرم چون این و آن یکسانش بود
هر دو عالم زیر یک فرمانش بود^(۳)
در بینش عطار، انسان از طریق فقر و صبر بر آن می‌تواند به عالم غیب و فرا طبیعت
راه یابد و از این طریق، از اسرار عالم هستی آگاهی پیدا کند.

چون درون دل شد از فقرت سیاه
ره برون زین سبز خرگاهت دهند
در سواد اعظم فقرست آنک
نقطه کلی به اکراهت دهند
ای فرید اینجا جو کوهی صبر کن
تا از این خرمن یکی کاهت دهند

۱- مسکنت اشاره است به حدیث: «اللَّهُمَّ أَخْبِنِي مَسْكِينًا وَ أَمْتِنِي مِسْكِينًا وَ اخْزُنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ». عین القضاة نیز همانند عطار با استناد به این حدیث، مسکنت را مقام بقای بعد از فنا می‌داند.

(تمهیدات، ص ۲۱).

۲- عطار نیشابوری، مصیبت نامه، ص ۳۱۲.

۳- همان، مصیبت نامه، ص ۳۱۲.

چون سپیدی تفرقه است اندر رهش در سیاهی راه کوتاهت دهند
بی سواد فقر تاریک است راه گر هزاران روی چون ماهت دهند^(۱)
عطار معتقد است هر چه خداوند به مردم جهان اعطا می‌کند، به خاطر اهل راز و یا
انسان‌های کاملی است که از دو جهان و تمام هستی خویش برای رسیدن به حق
گذشته‌اند، و در واقع، همه میهمان آنانند زیرا خداوند به خاطر ایشان در شرق و غرب
عالم برای جهانیان سفره افکنده؛ اگر چه آنان خود برای قرص نانی شب و روز در رنج
و سختی‌اند.

سر به سر هستند خلقان جهان جمله مردان حق را میهمان
هر چه از گردون گردان می‌رسد از برای جان مردان می‌رسد
خلق عالم را برای اهل راز خوان کشیدستند شرق و غرب باز
وی عجب ایشان برای گرده‌ایی روز و شب از نفس خود آزرده‌ایی^(۲)
عطار در الهی‌نامه می‌گوید: تمامی نعمت جهان به خاطر پیامبر ﷺ بر زمین نازل
می‌شد و در حقیقت تحفه و نثار پیامبر بر زمینیان بود، اما چون رسم نیست که کسی از
نثار خویش چیزی بردارد پیامبر اکرم ﷺ فقر را اختیار کرده بود.

ز برهنگی به ریگی برنشستن ز گرسنگی شکم را سنگ بستن
کمال فقر او را این دلیل است که فقر الحق مقامی بس جلیل است
اگر او را به مویی میل بودی فقیران را کجا سر خیل بودی
از آن در فقر بودش آرمیدن کادب نبود نثار خویش چیدن
نه مال و ملک و نه رخت و بنه خواست که روزی سیر و روزی گرسنه خاست^(۳)
در بینش عطار، مقام فقر آن قدر با اهمّیت است که در یکی از اشعار خود می‌گوید

۱- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، ص ۲۵۵.

۲- همان، مصیبت‌نامه، ص ۳۱۲.

۳- همان، الهی‌نامه، ابیات ۲۱۳-۲۱۷.

هیچ کس نمی‌تواند تمامی اسرار و رموز این مقام را درک کند، چون رسیدن به نهایت مقام فقر در حد توان هیچ بشری نیست.

حدیث فقر را محرم نباشد و گری باشد مگر ز آدم نباشد
طبايع را نباشد آنچنان خوی که هرگز رخس چون رستم نباشد^(۱)

میبودی در تفسیر خود به طور مفصل دربارهٔ پیامبر ﷺ و مقام فقر آن حضرت سخن گفته است. در بینش میبودی، مقام فقر؛ یعنی خودداری از لذت‌ها و خوشی‌های نفسانی، و این اصل و جوهرهٔ تعبّد و بندگی محض در برابر خداوند، و اساس و پایهٔ دین است. به همین جهت، پیامبر ﷺ مقام فقر را اختیار کرد هر چند خداوند پادشاهی روی زمین را به او بخشید و از تمتعات دنیوی به حد قوت لایموت برای دوام و حفظ حیات خود قناعت کرد؛ اگر چه خداوند تمامی نعمت‌های دنیا را به خاطر او بر خلق عالم افزوده کرده بود. او معتقد است این روش تمامی پیغامبران الهی در طول تاریخ است؛ یعنی آنان رضایت حق را در جهاد و مبارزه با نفس دیدند. به همین جهت، مقام فقر را انتخاب کردند و از هر گونه لوازم رفاه و آسایش مادی و این جهانی چشم پوشیدند.

«آن مهتر عالم و سید ولد آدم، خاتم پیغامبران و مقتدای جهانیان ﷺ چون دانست که لذات و شهوات دنیا را حاصل نیست و جوینده و خواهندهٔ آن جز نادانی غافل نیست، از آن اعراض کرد و بر قدر قوام اقتصار کرد و فقر و فاقت اختیار کرد.

«خبر درست است از عایشه که بعد از وفات پیامبر می‌گفت "لم ینم علی السریر و لم یشبع من خبز الشعیر..." گفت (عایشه) بودی که ما یک ماه در خاندان نبوت آتش نیفروختی، ما را معلوم جز آب و خرما نبود، جز آن نبود که زنان انصارالله جزاء ایشان به خیر کنند، گاه‌گاه ما را شربت شیر دادید. این نه از آن بود که بر ایشان حرام بود یا نعمت دنیا از ایشان دریغ بود که اهل عالم هر چه یافتند از راحت و نعمت و کرامت به طفیل ایشان یافتند، لکن مصطفی ﷺ دانست که منع حظوظ نفس اصل طاعت است و اساس

دین و طبیّات دنیا حجاب طبیّات عقبی است و او (ص) مقتدای خلق بود، خواست تا خلق بوی اقتدا کنند و به آن راه روند و از اینجا بود که ملک زمین بر وی عرض کردند و او بندگی اختیار کرد و از ملکی اعراض کرد گفت: "اجوع یوماً و اشبع یوماً" و حال پیامبران گذشته همین بود که رضاء حق در مخالفت نفس دیدند و در منع حظوظ نفس کوشیدند. (۱)

مبیدی در تفسیر آیه ۳۴ از سوره احقاف که خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» می‌نویسد: «این صبر که خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد صبر بر فقر است و صبر بر فقر، مقام تمامی پیامبران اولوالعزم است. و سپس این حدیث را در تفسیر این آیه از قول عایشه نقل می‌کند: «قالت عائشة - قال لی رسول الله ﷺ: یا عایشه ان الدنيا لا تنبغی لمحمد ولا لآل محمد یا عائشه ان الله لم یرض من اولی العزم الا بالصبر علی مکروهها والصبر عن محبوبها لم یرض الی ان کلفنی ما کلفهم» و قال: "فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل" وَاِنِّی وَاللَّهِ مَا بُدِّلَی مِنْ طَاعَتِهِ وَاللَّهِ لَا ضَیْرَ کَمَا صَبَرُوا وَأَجْهَدَنَّ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» (۲)

صبر و مقام زهد

جهان‌بینی عرفانی نظامی بر چهار رکن قرار دارد که عبارت است از: ۱- اجرای دقیق احکام شریعت و عبادت؛ ۲- زهد و ترک دنیا؛ ۳- ریاضت و خلوت‌نشینی؛ ۴- عشق. نظامی نه تنها در مخزن الاسرار، بلکه در تمامی آثار خود دنیا و عالم خاک را مورد مذمت و نکوهش قرار می‌دهد و با ساختن تصویرهایی مانند افعی مردم‌خوار، ازدهای آتش‌بار، کژدم، روباه حیل‌گر، شیشه‌خوناب، موج‌هلاک، گور تنگ، دام گلوپیچ، جوزبی مغز، و صدها تصویر دیگر چهره زشت و هولناکی را از دنیا نشان می‌دهد و

۱- مبیدی، کشف الاسرار، ج ۹، صص ۱۶۹-۱۷۰.

۲- همان، ج ۹، ص ۱۰۸؛ و امام محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۴، صص ۳۲۲-۳۲۳.

نسبت به دوری و کناره‌گیری از آن تأکید می‌کند. به اعتقاد نظامی، در سیر معنوی و روحانی انسان به سوی منبع کمال یا خدا، زهد و ترک دنیا نقش عمده و اساسی را بر عهده دارد. بنابراین، تصوّف او تصوّفی زاهدانه است و زهد، مهمّترین رکن جهان‌بینی اوست. بدین جهت، صبر به معنی استقامت و پایداری در برابر گرایش‌های نفس به دنیا در بینش نظامی بسیار حایز اهمّیت است و در آثار او بازتاب گسترده‌ای داشته است.

صبر در برابر گرایش‌های نفس به دنیا

نظامی در مخزن‌الاسرار ضمن بیان داستان آفرینش آدم و خوردن او از دانه گندم و رانده شدنش از بهشت، جهان‌بینی عرفانی خود را مطرح کرده است. در این داستان گندم رمز نعمت‌ها و تمتعات زودگذر و ناپایدار مادی و دنیوی، و قرص جوین نماد قناعت کردن به حداقل مادیات برای گذران زندگی است. وی معتقد است انسان باید در برابر وسوسه‌های فریبنده و گمراه‌کننده شیطان نفس صبر و استقامت پیشه کند و از خوردن گندم (رمز نعمت‌های دنیوی) پرهیزد و به قرص جوین (حداقل مادیات) قناعت کند تا از مقام و منزلت معنوی خود دور نشود.

ای به تو سر رشته جان گم شده	دام تو آن دانه گندم شده
قرص جوین می‌شکن و می‌شکيب	تا نخوری دانه آدم فریب
بیک دلی، پیرو شیطان مباش	شیر امیری، سگ دربان مباش ^(۱)

در بینش نظامی صبر (استقامت و پایداری) در برابر گرایش نفس به دنیا و تمتعات فریبنده و ناپایدار آن، موجب رسیدن انسان به مقام ولایت و جانشینی خداوند بر روی زمین می‌شود. او ضمن نتیجه‌گیری از داستان آفرینش آدم، این حقیقت عرفانی را بیان می‌کند و می‌گوید: همان‌گونه که حضرت آدم از خوردن گندم توبه کرد و خداوند مقام خلافت و جانشینی خود بر روی زمین را به او بخشید، ما نیز با توبه کردن از روی آوردن

به دنیا و لذات و خوشی‌های مادی و زودگذر آن، می‌توانیم همانند حضرت آدم علیه السلام جانشین و خلیفه خداوند بر روی زمین باشیم.

چرک شاید ز ادیم تو شست	تا نکنی توبه آدم نخست
عذر به آن را که خطایی رسید	کدام از آن عذر به جایی رسید
چون ز پی دانه هوسناک شد	مقطع این مزرعه خاک شد

.....

چون دلش از توبه لطافت گرفت	ملک زمین را به خلافت گرفت
تخم وفا در زمی عدل کشت	وقفی آن مزرعه بر ما نوشت ^(۱)

نظامی در بحث عرفانی خود، ضمن بیان داستان آفرینش آدم به مرگ ارادی و اختیاری می‌پردازد. او معتقد است صبر در برابر گرایش‌های نفس به دنیا موجب رسیدن به مرگ ارادی و اختیاری می‌شود و عارف با رسیدن به مرگ ارادی، از سکون و رکود عالم خاک رهایی می‌یابد و راه عروج به آسمان‌ها و افلاک را در پیش می‌گیرد.

کشتی گل باش به موج بهار	تا نشوی لنگر بستان چو خار
راه به دل شو چو بدیدی خزان	کاب به دل می‌شود آتش به جان
صورت شیری دل شیریت نیست	گرچه دلت هست، دلیریت نیست
شیر توان بست ز نقش سرای	لیک به صد چوب نجید ز جای
خلعت افلاک نمی‌زیدت	خاکی و جز خاک نمی‌زیدت ^(۲)

نظامی در آثار خود به مناسبت‌های گوناگون بر این مطلب تأکید می‌ورزد که زهد و ترک دنیا موجب می‌شود انسان بتواند قوای درونی و روحانی خود را پرورش دهد و با آزاد شدن از تنگنای زندان تن و عالم خاک، به فراختای عالم الهی عروج کند؛ همانگونه که حضرت مسیح از طریق زهد و عدم تعلق به دنیا به آسمان‌ها عروج کرد.

۱- نظامی. مخزن الاسرار، ص ۷۳.

۲- همان، ص ۷۴.

هر چه درین پرده نُه میخی است	بازی این لعبت زرنیخی است
باد درو دم چو مسیح از دماغ	باز رهان روغن خود زین چراغ
چند چو پروانه پر انداختن	پیش چراغی سپر انداختن
پاره کن این پرده عیسی گرای	تا پر عیسیت بروید ز پای
هر که چو عیسی رگ جان را گرفت	از سر انصاف جهان را گرفت ^(۱)

محتوای کلی بحث نظامی در داستان آفرینش آدم، در بردارنده مفهوم این گفته حضرت مسیح علیه السلام است که فرموده است: «لَنْ يَبْلُغَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ مَنْ لَمْ يُؤَلِّدْ مَوْتَيْنِ»^(۲) و منظور از آن مرگ^(۳) و مردن اختیاری یا رسیدن به مقام فنا فی الله است که با صبر در برابر گرایش های نفس به دنیا و لذت های ناپدیدار آن حاصل می شود و تولد دوباره، رسیدن به مقام بقای بالله است که سرآغاز سیر معنوی انسان به سوی کمال بی منتهاست. پس به اعتقاد نظامی، زهد و اعراض از دنیا و صبر در برابر گرایش های نفس نسبت به تمتعات دنیوی موجب می شود وجود نفسانی عارف - که بزرگترین حجاب و مانع بین او و خداوند تلقی می شود - محو و فانی شود و او سیر و حرکت درونی و معنوی نامحدودی را به سوی کمال مطلق آغاز کند. این بینش، پایه و اساس عرفان و تصوف نظامی را تشکیل می دهد.

۱- نظامی، مخزن الاسرار، ص ۷۹.

۲- این حدیث در بیشتر کتب صوفیه از جمله مصباح الهدایه، ص ۵۲ نقل شده است.

۳- مولانا، مثنوی، در درباره مرگ ارادی می گوید:

مغز کو از پوست ها آواره نیست	از طبیب و علت او را چاره نیست
چون دوم بار آدمی زاده بزاد	پای خود بر فرق علت ها نهاد
علت اولی نباشد دین او	علت جزوی ندارد کین او
می پرد چون آفتاب اندر افق	با عروس صدق و صورت چون تتق
بلکه بیرون از افق وز چرخ ها	بی مکان باشد چو ارواح و نُهی

(مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۵۷۵ - ۳۵۷۹)

نظامی آن قدر به نقش تجرید و زهد در عروج انسان اهمیت می‌دهد که معتقد است ترک وابستگی‌های دنیوی و صبر در برابر گرایش‌های نفس به دنیا و عالم خاک، نه تنها موجب عروج روح می‌شود، بلکه به جسم مادی نیز قابلیت عروج می‌بخشد و روح هنگام اوج گرفتن و پرواز از خاک به سوی افلاک، جسم را نیز همراه خود خواهد برد؛ همان‌گونه که حضرت مسیح علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله با جسم خود به آسمان‌ها عروج کردند.

بگذر از این مرغ طبیعت خراش	بر سر این مرغ چو سیمرغ باش
مرغ قفس پر که مسیحای تست	زیر تو پر دارد و بالای تست
یا ز قفس چنگل او کن جدا	یا قفس خویش بدو کن رها
تا بنه چون سوی ولایت برد	در پر خویش به حمایت برد ^(۱)

نظامی معتقد است بر اثر زهد و صبر در برابر دنیا و تمتعات و نعمت‌های فریبده آن - که موجب فنا شدن وجود نفسانی می‌شود - عارف شایستگی رسیدن به مقام قرب حق تعالی را پیدا می‌کند و به علت سنخیت و تجانس روحی و معنوی با پیامبران، از رموز و اسرار الهی آگاهی می‌یابد.

چون گذری زین دو سه دهلیز خاک	لوح ترا از تو بشویند پاک
ختم سپیدی و سیاهی شوی	محرم اسرار الهی شوی
سهل شوی بر قدم انبیا	اهل شوی در حرم کبریا ^(۲)

در بینش نظامی، انسان از طریق صبر در برابر تمایلات دنیوی و کناره‌گیری از دنیا و رسیدن به مرگ ارادی و اختیاری و یا فنا، می‌تواند فرمانروایی بر عالم یا مقام ولایت تکوینی را به دست آورد و بر روابط علت و معلولی حاکم بر طبیعت و جهان ماده سلطه و فرمانروایی پیدا کند.

۱- نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۰۰.

۲- همان، ص ۱۰۰.

در قلم نسخ کش این حرف را	رجم کن این لعبت شنگرف را
پای در این ابلق ختلی در آر	دست بر این قلعه قلعی بر آر
بر تو کند خطبه شاهنشاهی ^(۱)	تا فلک از منبر نه خرگهی

نظامی نیز معتقد است فرمانروایی و بزرگی بر اثر مقام فقر و یا زهد حاصل می‌شود همان‌گونه که حضرت سلیمان علیه السلام، ملک و فرمانروایی خود را بر جن و انس بر اثر مقاومت و صبر در برابر گرایش نفس به نعمت‌های دنیوی و یا عدم رغبت به آنها به دست آورده بود.

نظامی به فرمانروایان و پادشاهان سفارش می‌کند که در مقابل نفس خود صبر و مقاومت کنند و فریب نعمت‌های ناپایدار و زودگذر دنیا را نخورند و از آنها برای خدمت به خلق استفاده کنند، تا همانند حضرت سلیمان علیه السلام با به دست آوردن ولایت تکوینی، فرمانروای همه موجودات و جهانیان گردند.

یک نفس، ای خواجه دامن کشان	آستنی بر همه عالم فشان
رنج مشو، راحت رنجور باش	ساعتی از محتشمی دور باش
حکم چو بر عاقبت اندیشی است	محتشمی بنده درویشی است
ملک سلیمان مطلب کان کجاست	ملک همان است، سلیمان کجاست؟ ^(۲)

نظامی معتقد است که زهد، امری باطنی و درونی است. به همین دلیل، در لباس فرمانروایی و پادشاهی نیز می‌توان زاهد بود.

بارکش زهد شو، ار تر نه‌ای	بار طبیعت مکش، ار خر نه‌ای
تا خط زهد تو مزور نشد	دیده بدو تر شد و اوتر نشد
زهد که در زرکش سلطان بود	قصه زنبیل و سلیمان بود
شمع که هر شب به زر افشانی است	زیر قبا زاهد پنهانی است

۱- نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۷۱.

۲- همان، ص ۸۳.

زهد غریب است به میخانه در گنج عزیز است به ویرانه در^(۱)

صبر بر اعمال شیخ یا انسان کامل

در بینش مولانا، پیر مظهر قدرت و صفات پروردگار است و دارای علم لدنی و الهی است و تمامی اعمال او به اذن و اراده خداوند انجام می‌گیرد. بنابراین، اگر کاری انجام دهد که دلیل آن بر مرید پوشیده و پنهان است، نباید به او اعتراض کند، بلکه باید از خود صبر و استقامت نشان دهد تا حقیقت آن برایش روشن شود.

چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضرو
صبر کن بر کار خضری بی‌نفاق تا نگوید خضر: رو هذا فراق
گر چه کشتی بشکند تو دم مزن گرچه طفلی را کشد تو مو مکن
دست او را حق چو دست خویش خواند تا یدالله فوق ایدیهم براند
دست حق میراندش زنده‌ش کند زنده چه بود جان پاینده‌ش کند^(۲)

مولانا به مناسبت همین موضوع؛ یعنی صبر بر اعمال انسان‌های کامل و اعتراض نکردن به آنان، داستانی را نقل می‌کند که شیخی به خانه زاهدی نابینا به میهمانی می‌رود و در خانه او قرآنی را می‌بیند. این فکر که چرا این زاهد نابینا که تنها زندگی می‌کند، در خانه‌اش قرآن دارد، ذهن او را دچار تشویش و آشفتگی می‌کند، اما از خود گستاخی نشان نمی‌دهد و در برابر این پرسش صبر و استقامت پیشه می‌کند تا سرانجام جواب پرسش خود را از پیر نابینا می‌شنود.

پیش او مهمان شد او وقت تموز هر دو زاهد جمع گشته چند روز
گفت اینجا ای عجب مصحف چراست چونکه نابیناست این درویش راست
اندرین اندیشه تشویشش فزود که جز او را نیست اینجا باش و بود

۱- نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۶۱.

۲- مولانا، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۷۰ - ۲۹۷۴.

اوست تنها مصحفی آویخته من نیم گستاخ با آمیخته
تا بپرسم، نه، خمش، صبری کنم تا به صبری بر مرادی بر زخم
صبر کرد و بود چندی در حَرَج کشف شد کالصبر مفتاح الفَرَج^(۱)

مرد میهمان، نیمه شب صدای خواندن قرآن می شنود و از خواب بیدار می شود. مرد نایینا را می بیند که قرآن می خواند و انگشت خود را در برابر هر کلمه قرار می دهد. از او می پرسند چگونه است که با چشمانی کور قرآن می خوانی؟ مرد نایینا به وی می گوید: من به خواندن قرآن بسیار علاقه مند بودم. بدین جهت، از خداوند خواستم در موقع خواندن قرآن به من بینایی دهد و خداوند نیز دعای مرا اجابت کرد.

همچنین درباره این موضوع داستان دیگری را درباره لقمان حکیم و حضرت داوود علیهما السلام نقل می کند. لقمان حکیم می بیند که حضرت داوود علیهما السلام حلقه های آهنین می سازد. ولی نمی تواند بفهمد چرا به چنین کاری دست می زند. لقمان در مقابل این پرسش با این نیت که صبر موجب گشایش و حل مشکل است، صبر و استقامت می کند. مولانا از زبان لقمان حکیم می گوید: صبر بهترین رهبر است و از هر رهبری زودتر انسان را به هدف و مقصد می رساند و یا مانند پرنده ای است که از همه پرندگان تیزپروازتر است.

کین چه شاید بود؟ و ا پرسم از او که چه می سازی زحلقه تو به تو
باز با خود گفت صبر اولی تر است صبر تا مقصود زوتر رهبر است
چون نپرسی زودتر کشف شود مرغ صبر از جمله پَران تر رود
ور بپرسی دیرتر حاصل شود سهل از بی صبریت مشکل شود^(۲)

داوود علیهما السلام حلقه های زره را به هم متصل می کند و پیراهنی آهنین از آن می سازد و بر تن می کند و سپس به لقمان چنین می گوید:

۱- مولانا، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۸۳۶-۱۸۴۱.

۲- همان، دفتر سوم، ابیات ۱۸۴۵-۱۸۴۸.

گفت این نیکو لباس است ای فتی
در مصاف و جنگ، دفع زخم را^(۱)
لقمان نیز در جواب حضرت داوود علیه السلام می‌گوید: همانگونه که زره در جنگ بهترین
وسیله برای حفظ بدن در مقابل ضربات شمشیر است، صبر نیز بهترین کیمیا؛ یعنی
بهترین وسیله تکامل دهنده روح است.

گفت لقمان صبر هم نیکو دمی است که پناه و دافع هر جا غمی است
صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر والعصر را آگه بخوان
صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید^(۲)

صبر و مقام طلب

در منظومه منطق الطیر، عطار در قالب داستان نمادین پرندگانی که به جستجوی
پادشاه خود سیمرغ می‌روند، رمز و راز سیر به سوی خدا و رسیدن به حقیقت مطلق
جهان را بیان می‌کند. عطار در این داستان در نماد و رمز هدهد ظاهر می‌شود و با سالکان
طریقت همراهی می‌کند تا راز گذشتن از هفت وادی را به آنان بیاموزد. او در اولین وادی؛
یعنی وادی طلب که در بینش عطار اولین مقام عرفانی است، از این راز پرده برمی‌دارد و
می‌گوید: در طلب باید هم درد در تو باشد و هم انتظار، و اگر این دو نتواند ترا به مقصود
برساند، در این هر دو صبر کن تا صبر ترا به جایی برساند. بنابراین، در بینش عطار، صبر
راز موفقیت در طلب و رسیدن به مطلوب است؛ چنانکه گفته‌اند: «صبر بر طلب عنوان
ظفر باشد.»^(۳)

درد بساید در ره او انتظار تا در این هر دو برآید روزگار
ور درین هر دو نیابی کار باز سرمکش زنهار از این اسرار باز

۱- مولانا، مثنوی، بیت ۱۸۵۱.

۲- همان، ابیات ۱۸۵۲-۱۸۵۴.

۳- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۸۳.

در طلب صبیری ببايد مرد را صبر خود کی باشد اهل درد را
 صبر کن گر خواهی و گر نه، بسی بوک جایی راه یایی از کسی^(۱)
 وی سپس تمثیلی را بیان می‌کند و می‌گوید سالک همانند آن طفلی که در شکم است، باید تنها بنشیند و خلوت اختیار کند و از آنچه مربوط به عالم بیرون است، منقطع شود و با تمام قوا متوجه درون و باطن خود باشد و همانند جنینی که خون می‌خورد، رنج‌ها و سختی‌های ریاضت را تحمل کند و شجاعانه صبر و استقامت ورزد تا از زندان تن و تنگنای عالم طبیعت رها شود و به فراخنای عالم الهی برسد.

همچو آن طفلی که باشد در شکم همچنان با خود نشین با خود بهم
 از درون خود مشو بیرون دمی نانت اگر باید همی خون خور دمی
 قوت آن طفل شکم خون است بس وین همه سودا ز بیرون است بس
 خون خور و در صبر بنشین مردوار تا برآید کار تو از دست کار^(۲)
 عطار برای تعلیم دادن صبر و انتظار در طلب حق، حکایت دیگری را نقل می‌کند و می‌گوید: «شیخ ابوسعید ابوالخیر در یک قبضی عظیم بود با دل پریشان و پر خون به صحرا رفت. پیری را دید که گاو خود را می‌بست، در حالی که نور از سرپای وی فرومی‌ریخت. ابوسعید سلام کرد و حال قبض خود را برایش گفت. پیر باو جواب داد ای بوسعید اگر از زمین تا عرش را بجای یک بار صدبار پر ارزن کنند و پرنده‌ایی هر هزار سال یک دانه برجیند تا تمام شود با گذشت این همه سال اگر جان از درگاه حق بویی نبرده باشد، آن هنوز زود باشد.» عطار در پایان داستان می‌گوید طلب‌کننده حق باید صابر باشد، اما هر کسی توان صبر کردن را ندارد، چون صبر در این راه بسیار سخت و طاقت فرسا است.

طالبان را صبر می‌باید بسی طالب صابر نه افتد هر کسی

۱- عطار نیشابوری، منطق‌الطیر، ابیات ۳۲۹۵-۳۲۹۸.

۲- همان، ابیات ۳۲۹۹-۳۳۰۲.

تا طلب در اندرون ناید پدید مشک در نافه ز خون ناید پدید^(۱)
 عطار در تمامی منظومه منطق الطیر، در حقیقت رمز و راز صبر و ثبات در سیر
 الی الله را بیان می‌کند. او در این داستان می‌گوید: پرندگان زیادی (رمز و نماد سالکان و
 طالبان حق) برای جستجوی سیمرغ (حق) قدم در راه طلب نهادند و تعدادشان آن قدر
 زیاد بود که مانع تابش نور خورشید به زمین می‌شد، اما آنهایی که در برابر رنج‌ها و
 سختی‌های مبارزه با نفس و تعلقات نفسانی توانستند صبر و مقاومت کنند، بتدریج از
 راه باز ماندند و تنها سی پرندۀ مجروح و پرکنده که بر انواع رنج‌ها و سختی‌ها صبر کرده
 بودند توانستند خود را از مهلکۀ هواهای نفسانی و تعلقات دنیایی رهایی دهند و با
 گذشتن از هفت وادی (رمز هفت مقام عرفانی) به آستان سیمرغ (حق) برسند.

چون شما سی مرغ حیران مانده‌اید بی‌دل و بی‌صبر و بی‌جان مانده‌اید
 ما به سیمرغی بسی اولی‌تریم زانک سیمرغ حقیقی گوهریم
 محو ما گردید در صد عزّ و ناز تا بما در خویش را یابید باز
 محو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد والسلام^(۲)
 عطار در معنی صبر می‌گوید:

صبر چیست؟ آهن سکاھن کردن است

پشم را در دیده آهن کردن است^(۳)
 آهن را سرکه کردن و یا آهن را به پشم مبدّل کردن، کنایه از ثبات و پایداری و استقامت
 بسیار سخت و شدید است. البته، منظور عطار صبر در طریقت و سیر و سلوک است. او
 معتقد است سیر و سلوک کار راحت و آسانی نیست و اگر کسی بخواهد به اندازه یک ذره
 غم عشق در او بوجود آید صفا و پاکی دریا و صبر و استقامت کوه را داشته باشد.

۱- عطار نیشابوری، منطق الطیر، ابیات ۳۳۱۱-۳۳۱۲.

۲- همان، ابیات ۴۲۵۶-۴۲۵۹.

۳- همان، مصیبت‌نامه ص ۴۵.

خوشا هایی ز حق و ز بنده هوینی	میان بنده و حق های و هوینی
نداری در همه عالم کسی تو	چرا بر خود نمی‌گیری بسی تو
که گر صد آشنا در خانه داری	چو مردی آن همه بیگانه داری
به آسانیت این اندوه ندهند	بدست کاه برگي کوه ندهند
گرت یک ذره این اندوه باید	صفای بحر و صبر کوه باید ^(۱)

صبر و مقام عشق

در بینش عرفا، مقام عشق، مقام قدم گذاشتن در وادی بلاست، مقام سوختن و گداخته شدن در بوتۀ رنج‌ها و دردهاست، خواجه عبدالله انصاری گوید: «عاشق را یک بلا در روی و دیگری در کمین است و دایم با درد و محنت قرین است.»^(۲) عین القضاة همدانی گوید: لذت بردن از بلای معشوق نشانه صداقت در عشق است. وی در کتاب تمهیدات می‌نویسد: «دریغا از آن بزرگ نشنوده‌ای که گفت: "لیس بصادق فی دعوی العشق من لم یتلذذ بضرب المعشوق" هر که جفای معشوق نکشد، قدر وفای او نداند، هر که فراق معشوق نچشد، لذت وصال او نیابد، هر که دشنام معشوق لطف نداند، از معشوق دور باشد، معشوق از بهر ناز باید، نه از بهر راز. گر دوست، مرا بلا فرستد شاید

کین دوست خود از بهر بلا می‌باید»^(۳)

در بینش عرفایی که مسلک عاشقانه دارند، صبر بر بلا صبر عاشقان است. ذوالنون مصری گوید: «اگر بدل خلاق مرابه آتش بسوزند، من صبر می‌کنم از آنجا که

۱- عطار نیشابوری، الهی‌نامه، ابیات ۴۴-۴۸.

۲- خواجه عبدالله انصاری، رسائل، رساله واردات، ص ۳۰.

۳- عین القضاة همدانی، تمهیدات، ص ۲۴۵.

دعوی من است محبت او را، هنوز هیچ نکرده باشم.»^(۱)

در بینش عطار، عشق یعنی سوز و گداز، یعنی اشک و آه، یعنی درد و رنج فراق و هجران کشیدن و صبر کردن بر آن. عطار معتقد است اشک ریختن در هجران و فراق معشوق و صبر بر آن موجب تعالی و کمال عشق می شود و همانند ابری به گل عشق طراوت و زیبایی می بخشد و بستان دل عاشق را سرسبز و شکوفا می کند.

علاج عشق اشک و صبر باید	گل ار چه تازه باشد ابر باید
خوشی عاشقان از اشک و صبر است	همه سرسبزی بستان ز ابر است
اگر عاشق نماندی در جدایی	نبودی عشق را هرگز روایی
اگر معشوق آسان دست دادی	کجا این لذت پیوست دادی
اگر در عشق نبود انتظاری	نماند رونق معشوق باری
دمی در انتظار همدم دل	بسی خوش تر بود از ملک حاصل ^(۲)

عطار در منطق الطیر در قالب داستان های متعدد و گوناگون، از جمله داستان ایاز و محمود و مرد مفلس و گدایی که عاشق ایاز شده بود، نظریات و اندیشه های خود را درباره عشق بیان می کند. در این داستان، سلطان محمود از مرد مفلس می پرسد: چگونه ادعای هم پیالگی با مرا داری؟ مرد مفلس می گوید: ساز و برگ وصال داشتن و لذت وصال معشوق را چشیدن شرط عشق نیست، بلکه افلاس و تهیدستی نشانه عشق است، همانند گوی به دنبال معشوق دویدن و سرگردان بودن نمک عشق است و به آن شور و حال می بخشد. عطار در این داستان از زبان مرد مفلس می گوید: در عشق وصال معشوق اهمیتی ندارد، بلکه مرد عشق کسی است که در هجران باشد و بتواند بر درد و رنج هجران و فراق معشوق صبر و پایداری کند.

رنـد گفتش گر گدا می گویی ام عشق بازی را ز تو کمتر نیام

۱- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۶۱۷.

۲- همان، اسرارنامه، ابیات ۵۹۱-۵۹۵.

عشق و افلاس است در همسایگی هست این سرمایه سرمایگی
 عشق از افلاس می‌گیرد نمک عشق مفلس را سزد بی هیچ شک
 تو جهان داری دلی افروخته عشق را باید چو من دل سوخته
 ساز وصل است این چه تو داری و بس صبر کن در درد هجران یک نفس
 وصل را چندین چه سازی کار و بار هجر را گر مرد عشقی پای دار^(۱)
 چنانکه قبلاً گفته شد، مسلک عرفانی عطار عاشقانه است. او در همه آثار خود، بویژه در دیوان اشعار درباره عشق و نقش آن در سیر و سلوک سخن گفته است. در منطق الطیر، عشق بعد از طلب و دومین مقام عرفانی است. در بینش عطار، صبر در عشق و استقامت در برابر رنج‌ها و سختی‌های آن موجب می‌شود که عارف به علم یقین برسد. در این مقام، حجاب‌های مادی و نفسانی از مقابل چشم روح عارف کنار زده می‌شود و از طریق مکاشفه روحانی، از عالم غیب و رمز و رازهای نهفته و پنهان آفرینش آگاهی می‌یابد.

بی تو نفسی به هر دو عالم زنده بنمانم ار بمانم
 تا عشق تو در نوشت لوحم مانند قلم به سر دوانم
 عطار به صبر تن فروده تا علم یقین^(۲) شود عیانم^(۳)
 ابوالفضل میدی نیز در کشف الاسرار در تقسیم‌بندی صبر می‌گوید: صبر بر بلا، صبر عاشقان است. محبان و عاشقان بر بلای معشوق صبر می‌کنند و این صبر موجب می‌شود

۱- عطار نیشابوری، منطق الطیر، ابیات ۳۳۹۷ - ۳۴۰۰.

۲- در ترجمه رساله قشیریه در مورد یقین آمده است: «بعضی گویند از پیران، یقین علمی بود از حق سبحانه و تعالی که در دل پیدا شود و سهل گوید: ابتداء یقین مکاشفه بود و از بهر این گفته‌اند بزرگان لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً و پس از آن معایت و مشاهدت، ابو عبدالله خفیف گوید: یقین، بینا شدن سر بود باحکام غیب»، (ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۷۲).

۳- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، ص ۴۵۷.

که آنان به علم فراست برسند: «و بر ذوق علم صبر سه قسم است بر ترتیب: "اضبروا و ضابروا و رابطوا" "اصبروا" صبر بر بلاست، "صابروا" صبر از معصیت و "رابطوا" صبر بر طاعت. صبر بر بلا صبر محبان است، صبر از معصیت صبر خائفان است، صبر بر طاعت صبر راجیان است. محبان صبر کنند بر بلا تا به نور فراست رسند، خائفان صبر کنند از معصیت تا به نور عصمت رسند، راجیان صبر کنند بر طاعت تا به انس خلوت رسند.»^(۱)

علم فراست یعنی دیدن نهانی‌ها و یا اطلاع بر امور غیبی. در ترجمه رساله قشیریه آمده است: «کسی را پرسیدند از فراست گفت: ارواح اندر ملکوت می‌گردد. او را اشراف بود بر معانی غیوب، از اسرار خلق سخن گوید؛ همچنانکه از معاینه بیند که در او شک نبود. کتانی گوید: «فراست مکاشفه یقین بود و معاینه غیبت و آن از مقام‌های ایمان است.»^(۲)

عطار در منظومه مصیبت‌نامه در تعریف صبر می‌گوید:

صبر چیست، آتش مزاجی داشتن سوختن، مردن، همه بگذاشتن^(۳)
در بینش عطار صبر یعنی همانند آتش سوختن و شعله‌ور شدن، مردن در راه عشق و ترک کردن همه چیز. کلام عطار صحنه بردار کشیده شدن، و شهادت و سوخته شدن منصور حلاج را در ذهن تداعی می‌کند. عطار در شرح حال منصور حلاج در تذکرة الاولیاء می‌نویسد: «و پرسیدند از صبر گفت آن است که دست و پای او ببرند و از دار آویزند.»^(۴) وی سپس می‌گوید «و عجب آنکه این همه با او بکردند.»^(۵)

۱- رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، صص ۳۶۸ - ۳۷۰.

۳- عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه، ص ۴۳.

۴- همان. تذکرة الاولیاء، ص ۵۸۹.

۵- همان، ص ۵۸۹.

در بینش هر دو عارف صبر یک مفهوم دارد: مردن در راه عشق. بنابراین، وقتی عطار در آثار خود، از منصور حلاج، و صحنه بردار کشیده شدن او، سوختن و خاکستر شدنش و به طور کلی از جان افشانی او برای معشوق سخن می‌گوید، در حقیقت راز صبر در عشق را افشا می‌کند و به تصویر می‌کشد.

دلا در سرّ عشق از سر میندیش	بده جان و ز جان دیگر میندیش
جو سر در کار و جان در یار بازی	خوشی خویش از این خوش‌تر میندیش
مقامر خانه رندان طلب کن	سر اندر باز و از افسر میندیش
جو سر در باختی بشناختی سرّ	جو سرّ بشناختی از سر میندیش
جو آن حلاج بر کش پنبه از گوش	هم از دار و هم از منبر میندیش
اگر عشقت بسوزد بر سر دار	دهد بر باد خاکستر میندیش ^(۱)

صبر در بینش عطار، رنگ و بوی حماسه دارد. به عبارت دیگر، صبر در بینش عطار هم با عرفان پیوند دارد و هم با حماسه؛ چرا که به معنی شهادت است و شهادت اوج وحدت و اتحاد بین عرفان و حماسه است.

عطار وقتی از حسین بن منصور و شهادت او سخن به میان می‌آورد، کلمه حسین را گاهی با ایهام و دو پهلوی به کار می‌گیرد تا امام حسین علیه السلام و شهادت او در کربلا را نیز یادآوری کند. به عبارت بهتر وقتی عطار از عشق و از مردن در راه معشوق صحبت می‌کند، در قالب کلمه حسین و یا منصور واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام را نیز مطرح می‌کند، بنابراین، در بینش او واقعه کربلا یعنی حماسه صبر، صبر در راه عشق و کشته شدن برای معشوق:

راست ناید نام و ننگ و عاشقی	درد در ده جای نام و ننگ نیست
نیست منصور حقیقی چون حسین	هر که او از دار عشق آونگ نیست ^(۲)

۱- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، ص ۳۶۲.

۲- همان، ص ۹۰.

ور به دریاها در آشامی شراب تا ابد از تشنگی رنجور باش
 همچو آن حلاج بد مستی مکن یا حسینی باش یا منصور باش
 چون نفخت فیه من روحی تراست روح پاکی فوق نفخ صور باش^(۱)
 عطار هرگاه سخن از عشق می‌گوید، از جان‌گذشتن در راه معشوق را مطرح می‌کند و آن را معیار و شرط لازم و ضروری یک عشق خالصانه و حقیقی معرفی می‌کند و معتقد است بدون جان‌بخشیدن در راه معشوق، عشق معنویتی ندارد و تنها یک ادعای صرف و بدون محتواست. وی در داستان محمود و ایاز، از زبان مرد مفلسی که عاشق ایاز شده بود، می‌گوید:

در تو ای محمود کو معنی عشق جان فشان، ور نه مکن دعوی عشق^(۲)
 عطار در داستان دیگری می‌گوید: به عاشقی خبر دادند که معشوق او در حال مرگ است او کاردی برداشت و برای کشتن معشوق خود شتافت. به او گفتند: این کار تو چه معنایی دارد؟ گفت: می‌خواهم او را بکشم تا مرا به خاطر او در این دنیا بکشند و در قیامت نیز در مقابل جمع همانند شمع برای او بسوزانند و این برای من بسنده است که کشته و سوخته او باشم. وی سپس می‌گوید: عاشقان در راه معشوق دو جهان را ترک کردند و از هستی و جان خویش گذشتند.

بس بود آنجا و اینجا کام من سوخته یا کشته او نام من
 عاشقان جان باز این راه آمدند وز دو عالم دست کوتاه آمدند
 زحمت جان از میان برداشتند دل بکلی از جهان برداشتند
 جان چو برخاست از میان بی جان خویش خلوتی کردند با جانان خویش^(۳)

۱- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، ص ۲۴۶.

۲- همان، منطق الطیر، بیت ۳۴۲۰.

۳- همان، منطق الطیر، ابیات ۳۴۶۰-۳۴۶۳.

عطار در تمامی این حکایات و تمثیل‌ها، صبر در عشق؛ یعنی «سوختن، مردن، همه بگذاشتن» را تفسیر می‌کند و شرح می‌دهد.

چنانکه قبلاً گفته شد عطار از تربیت یافتگان مکتب نجم‌الدین کبری است. مسلک عرفانی نجم‌الدین کبری عاشقانه است و در بینش او عشق یعنی از جان گذشتن در راه معشوق. نجم‌الدین کبری در کتاب *فوائح الجمال* می‌گوید: «از جنید بغدادی پرسیدند عشق چیست؟ گفت: از حقیقت آن اطلاعی ندارم. آری مرد نایبانی را دیدم که فریفته پسر بچه‌ای شده و آن پسرک از فرمان او سرپیچی می‌کرد. پس آن کور خطاب به وی گفت: ای دوست من که دل در گرو نهاده‌ام، از من چه می‌خواهی؟ پسرک گفت: روح تو را. در آن دم که وی چنان پیشنهادی کرد، روح آن نایبنا از بدنش مفارقت کرد و در راه عشق از جان گذشت.»^(۱)

در بینش نجم‌الدین کبری شهادت و فنا هر دو دارای یک مفهوم است. وی در کتاب *فوائح الجمال* - که بسیاری از واقعه‌ها، کشف و شهودها، مکاشفات و عروج‌هایی را که در طی سیر و سلوک، خلوت‌نشینی، ذکر و ریاضت برای او پیش آمده، بیان کرده است - می‌گوید: «گاهی سالک از خود غائب می‌شود و حق تعالی او را به سوی خود بالا می‌برد و او ذوق ربوبیت را در خود احساس می‌کند. اما ذوق و درک ربوبیت نامحدود است و همه کس نمی‌تواند به نهایت آن برسد، مگر کسانی که در راه خداوند کشته می‌شوند و منصور حلاج وقتی انا الحق گفت و در راه خداوند کشته شد، به این مقام رسید. او هنگام راز و نیاز با خداوند می‌گفت الهی ناسوتیت من در لاهوتیت تو فنا شده. به حقی که ناسوتیت من بر لاهوتیت تو دارد، از کسی که تصمیم دارد مرا از پای درآورد، بگذر و او را بیامرز.»^(۲)

۱- نجم‌الدین کبری، *فوائح الجمال و فوائح الجلال*، ص ۱۴۰.

۲- همان، ص ۱۴۰.



در بینش نجم‌الدین کبری، شهادت در راه ^{الجاهلیه} ^{او} ^{نشد} ^{و رسیدن} به نهایت مقام فنا شدن در هستی مطلق معشوق ازلی و درک و شهود آخرین حد ربوبیت اوست که با پرداخت بهای سنگین و گران بذل جان و روح می‌توان به آن نایل شد، عطار نیز در اشعار پرسوز و گداز خود، عاشقانه از مردن در راه معشوق و شهادت در عشق صحبت می‌کند و شهادت را به معنی فنا شدن در حق می‌داند.

و رگویندت ببايدت سوخت	تو خود ز برای سوختن باش
و ر کشتن تو دهند فتوی	در کشتن خود به تاختن باش
مانند حسین بر سر دار	در کشتن و سوختن حسن باش
انگشت زن فنای خود شو	وانگشت نمای مرد و زن باش ^(۱)

یار گر سوزد و گر سازد رواست عاشقان را این و آن یکسان بود
در طریق عاشقان خون ریختن با حیات جاودان یکسان بود^(۲)
در بیت دوم خون ریختن؛ یعنی شهادت یا فنای فی الله و حیات جاودان، رسیدن به مقام بقای بعد از فناست.

به طور کلی، در فرهنگ اصطلاحات اشعار عطار، انا الحق یعنی فنا شدن، و بردار شدن یعنی شهادت که رسیدن به عالی‌ترین مرتبه مقام فنای فی الله است.

یا برو از حلقه مردان دین	در میان حلقه کفار شو
یا منادی کن انا الحق در جهان	چون انا الحق گفته شد بردار شو ^(۳)

از مطالبی که گفته شد، به این نتیجه می‌رسیم که در بینش عطار، صبر در عشق یعنی مردن در راه معشوق، یعنی حماسه، یعنی فنای فی الله، یعنی شهادت.

۱- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، ص ۲۵۹.

۲- همان، ص ۲۶۱.

۳- همان، ص ۵۷۰.

همین بینش عارفانه و عشق به شهادت بود که این دو عارف بزرگ را بر آن داشت تا قهرمانانه در برابر هجوم خانمان سوز کفار مغول پایداری و استقامت ورزند و شهد شهادت نوشند و با شهادت خود فنای در حق شدن را، صبر در عشق را، و حماسه را معنی کنند. نجم‌الدین کبری^۱ در جواب خان مغول که به او پیغام داد که ما با شما و مریدان شما کاری نداریم؛ لطف بفرمایید از شهر خارج شوید تا مبادا نادانسته امری واقع شود، گفت: «اگر شما را با ما کار نیست، ما را با شما هست؛ چون شما را به دعا خواسته‌ایم و سبب این بلا دعای ما گشته؛ موافقت ضرورت است از روی مروت و فتوت! ما دولت غزوات و شهادت از شما خواهیم و شما دولت اسلام از ما خواهید گرفت.»^(۱)

اشعاری که نجم‌الدین کبری^۱ هنگام جنگ با کفار مغول می‌خوانده است، و در بعضی تذکرها نقل شده، از بهترین اشعار حماسی - عرفانی زبان فارسی است.

در بینش سعدی، عشق و صبر با یکدیگر هیچ هماهنگی و تناسبی ندارند و هر جا عشق قدم نهد، صبر می‌گریزد:

دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است^(۲)

صبر دیدیم در مقابل شوق آتش و پنبه بود و سنگ و سبوی^(۳)
بر این اساس، سعدی معتقد است که عاشقان صبور، هنوز بر فراز چکاد عشق و اشتیاق گام نزده‌اند:

کمال شوق ندارند عاشقان صبور که احتمال ندارد بر آتش افسردن^(۴)

۱- ابن‌الکریلایی، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۲، ص ۳۲۷.

۲- سعدی، کلیات غزلیات، ص ۴۳۸.

۳- همان، ص ۶۴۷.

۴- همان، ص ۵۸۴.

اما سعدی رویکرد دیگری نیز به صبر دارد: صبر وقتی به امید وصال و رسیدن به معشوق باشد، شیرین و لذت بخش است:
دلا گر چه تلخ است بیخ صبر ولی چو بر امید وصال است خوشگوار آید^(۱)

چه خوش است در فراقی همه عمر صبر کردن
به امید آنکه روزی، به کف اوفتد وصالی^(۲)
در بینش سعدی، عشق و بلا لازم و ملزوم یکدیگرند و یا دو همزادند که از یکدیگر قابل جدا شدن نیستند:

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست
هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست^(۳)
سعدی معتقد است بر خلاف عقل - که محافظه کار و سودجو و منفعت اندیش است - خاصیت عشق ایثار و از خودگذشتگی است و معیار صداقت عاشق، ایثار و از خودگذشتگی او در راه معشوق است. بنابراین، عاشق خواست و اراده معشوق را بر خواست و اراده خویش برمیگزیند و بر رنجها و سختیها و جفاهایی که از جانب معشوق برای او پیش می آید، صبر می کند:

هر که با غمزه خوبان سر و کاری دارد
سست مهر است که بر داغ جفا صابر نیست^(۴)

۱- سعدی، کلیات غزلیات، ص ۵۱۳.

۲- همان، ص ۶۳۲.

۳- همان، ص ۴۲۸.

۴- همان، ص ۴۵۳.

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار ترک رضای خویش کند در رضای یار^(۱)

بر جور و بی‌مرادی و درویشی و هلاک

آن را که صبر نیست، محبت نه کار اوست

سعدی رضای دوست طلب کن نه حظ خویش

عبد آن کند که رأی خداوندگار اوست^(۲)

صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست

چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست

مالک ردّ و قبول هر چه کند پادشاست

گر بزنند حاکم است ورنه بنوازد رواست^(۳)

در بینش سعدی، عاشق نه تنها بر جفای معشوق صبر می‌کند و تلخ‌کامی‌های آن را

احساس نمی‌کند، بلکه تحمل جفای معشوق برای او لذّت‌بخش است.

طرفه می‌دارند یاران صبر من بر داغ و درد

داغ و دردی کز تو باشد خوش‌تر است از باغ ورد^(۴)

از دست دوست هر چه ستانی شکر بود

وز دست غیر دوست تبرزد تبر بود^(۵)

۱- سعدی. کلیات غزلیات، ص ۵۲۰.

۲- همان، ص ۴۴۶.

۳- همان، ص ۴۴۶.

۴- همان، ص ۴۷۰.

۵- همان، ص ۵۰۴.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

.....

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است
به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست
زخم خونینم اگر به نشود به باشد
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست
پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است
که بر این در همه را پشت عبادت خم از اوست^(۱)

گر تاج می‌دهی غرض ما قبول تو
ور تیغ می‌زنی طلب ما رضای توست
گر بنده می‌نوازی و گر بنده می‌کشی
زجر و نواخت هر چه کنی رای رای توست
گر در کمند کافر و گر در دهان شیر
شادی به روزگار کسی کاشنای توست^(۲)

۱- سعدی. کلیات غزلیات، ص ۷۸۷.

۲- همان، ص ۷۸۶.

به خونم گر بیالاید دو دست نازنین شاید

نه قتلَم خوش همی آید که دست و پنجه قاتل^(۱)

پیامبر ﷺ در مقام عشق

چنانکه در تقسیم‌بندی صبر نیز گفته شد، میبیدی همانند عرفای دیگر معتقد است صبر بر بلا، صبر عاشقان است. وی در تفسیر آیه ۱۰ سورة مزمل که خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُزْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» می‌نویسد: خداوند در آیات متعددی پیامبر را به صبر فرامی‌خواند چون صبر پادزهر بلا و نشانه دوستی و محبت است. بنابراین، در بینش میبیدی صبر پیامبر ﷺ صبر بر بلا یا صبر عاشقان است. «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ»؛ «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا»؛ «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَأُولُوا الْأَعْزَمِ مِنَ الرُّسُلِ»؛ «وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا». چند جایگاه در قرآن آن مهتر عالم را صبر فرمود، زیرا که تریاق زهر بلا، صبر است و نشانه اهل محبت و ولا صبر است^(۲)...»

پیامبر ﷺ در مقام مشاهده

عشق کیمیایی است که سخت‌ترین دردها و رنج‌ها را برای عاشق وقتی از جانب معشوق باشد، به شیرین‌ترین و لذت‌بخش‌ترین چیزها مبدل می‌کند؛ خواه عشق زمینی باشد و خواه آسمانی و الهی.

عین‌القضاة همدانی در کتاب لوائح می‌نویسد: «شدیدترین شکنجه‌های معشوق برای عاشق دلپذیر و لذت‌بخش است؛ وقتی چشم در جمال معشوق خود دوخته باشد. وی از قول حسین منصور گوید: «حسین منصور را قدس‌الله روحه پرسیدند: لذت عشق در

۱- سعدی، کلیات غزلیات، ص ۵۳۸.

۲- رشیدالدین میبیدی، کشف‌الاسرار، ج ۳، ص ۷۲۹.

کدام وقت کمال گیرد، فرمود: در آن ساعت که معشوق بساط سیاست گسترده باشد و عاشق را برای قتل حاضر کرده و این در جمال او حیران شود و گوید:

او بر سر قتل و من در او حیرانم کان راندن تیغش چه نکو می‌راند»^(۱)

ابوالمفاخر یحیی باخرزی در کتاب اوراد الاحباب می‌نویسد: هر کس بلا را از جانب بلادهنده (معشوق) بیند، آن چنان به دیدن او مشغول می‌شود که از دیدن بلا غایب می‌شود و سختی و تلخی آن را احساس نمی‌کند. و پیامبر ﷺ بر اثر مشاهده حق، آنچنان از خود فانی بود که سختی‌ها و بلاها نمی‌توانست در آن حضرت اثر بگذارد؛ همانگونه که زنان مصر بر اثر غرق شدن در مشاهده جمال یوسف آنچنان از خود غایب شدند که بریدن دست خود را احساس نکردند: «هر که بلا را از جانب بلادهنده بیند، به رؤیت مبلی چنان مشغول گردد و از بلا غائب شود که مرارت بلا و صعوبت او را درک نکند. قال الله تعالی: "وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا" زنان مصر در وقت دیدن یوسف از خود چنان غایب شدند که دست بریدن خود را دریافتند. قال الله تعالی: "فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ".»^(۲)

چنانکه قبلاً گفته شد، مسلک عرفانی رشیدالدین میبیدی عاشقانه است و آیات قرآن را با بینش عاشقانه‌اش تفسیر می‌کند. وی در تفسیر آیه «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» می‌نویسد: وقتی پیامبر قدم در راه حق نهاد، با رنج‌ها و سختی‌های زیادی روبرو شد؛ به طوری که هیچ پیامبری به اندازه آن حضرت دچار بلا و سختی نشد. اما راز صبر و پایداری پیامبر ﷺ در برابر آن همه رنج‌ها و مشکلات طاقت فرسایی که از جانب مشرکان و کفار و یا پیروان ادیان دیگر برایش فراهم می‌شد، این بود که خداوند تمامی حجاب‌ها را از مقابل دیدگان او کنار زد و با نشان دادن جمال و زیبایی مطلق خود، شعله عشق و محبت را در قلبش برافروخت و سراپای وجودش را به آتش کشید. سپس

۱- عین القضاة همدانی، لوايح، ص ۱۰۱.

۲- ابوالمفاخر یحیی باخرزی، اوراد الاحباب، ص ۲۶۷.

جام زهر بلا را به کامش ریخت، اما چون پیامبر ﷺ آن جام زهر را از دست محبوب و در مقام مشاهده می نوشید، تلخی آن برایش شیرین تر و گواراتر از عسل می نمود، زیرا عشق مقام تسلیم و رضا در برابر خواست و اراده معشوق است و آنچه از جانب معشوق است، در نظر عاشق خوش و دلپذیر است، خواه لطف باشد و خواه قهر. مولانا گوید:

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جدّ بوالعجب من عاشق این هر دو ضدّ^(۱)

«آن مهتر عالم را زان پس که قدم در این میدان نهاد، یک ساعت او را بی غم و اندوه نداشتند. اگر یک ساعت مربع نشست، خطاب آمد که بنده وار نشین! یک بار انگشتی در انگشت بگردانید تازیانه عقاب فرو گذاشتند: "أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا." یک بار قدم به بستاخی بر زمین نهاد، او را گفتند: "وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا." چون کار به غایت رسید و از هر گوشه بلا به وی روی نهاد نفسی برآورد و گفت: "مَا أُوذِيَ نَبِيٌّ قَطُّ بِمِثْلِ مَا أُوْذِيَ." خطاب آمد از حضرت عزّت که ای مهتر کسی که ما شاهد دل و جان وی باشیم، از بار بلا بنالده؟ هر چه در خزائن غیب زهر اندوه بود، همه را یک قدح گردانیدند و بر دست وی نهادند و از آنجا که سرّ است پرده برداشتند که ای مهتر، این زهر بر مشاهده جمال ما نوش کن "وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا" لسان الحال یقول.

و لو بید الحبيب سقیت سماً لكان السم من یده يطیب

از دستت ار آتش بود ما را ز گل مفرش بود

هرچ از تو آید خوش بود، خواهی شفا خواهی الم^(۲)

بنابراین در بینش میبیدی پیامبر ﷺ بر اثر چشم دوختن در جمال معشوق ازلی و مشاهده نگاه آکنده از لطف او نسبت به خود و غلبه شور و شیدایی عشق، آنچنان وجود و هستی خود را به فراموشی سپرده بود که تلخ کامی حوادث و رویدادهای سخت و

۱- مولانا، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰.

۲- رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۷۸.

هولناک و رنج‌ها و دردهای روحی که از طرف مشرکان و معاندان برای آن حضرت فراهم می‌شد، نمی‌توانست در او کمترین تأثیری بگذارد و توان و استقامت روحی آن حضرت را درهم بشکند.

عروج عاشقانه در نماز، رمز صبر و استقامت پیامبر ﷺ

کفار قریش در آغاز بعثت حضرت محمد ﷺ با سخنان ناروا و نسبت دادن انواع تهمت‌ها، از جمله کاهنی و شاعری و جنون، به اذیت و آزار آن حضرت ﷺ پرداختند و کوشیدند با تضعیف روحیه پیامبر ﷺ در راه گسترش دین خدا مانع ایجاد کنند، اما خداوند آن حضرت را به صبر و خواندن نماز فرامی‌خواند. میدی در ارتباط بین صبر و خواندن نماز می‌گوید: لذت ذکر و راز و نیاز با معشوق ازلی در هنگام نماز موجب می‌شده که پیامبر ﷺ همه چیز و همه کس را به فراموشی بسپارد و بر اثر غلبه شوق دیدار و شور و شیدایی عشق، روح آن حضرت تنگنای عالم طبیعت را ترک و به فراختای عالم الهی عروج می‌کرده است. آنگاه بر اثر وجد و ذوق دیدار و مشاهده جمال یار، غم و اندوه تهمت‌های کفار و مشرکان از وجودش رخت برمی‌بسته و با غرق شدن در بحر بی‌نهایت توحید، نیرو و قدرت الهی در وجود مقدس آن حضرت ﷺ فیضان بیشتری می‌یافته است. به همین جهت، در برابر سخنان ناروای کفار و آزار و اذیت آنان می‌توانسته است صبر و پایداری کند.

میدی در تفسیر آیه ۱۳۲ سوره طه که خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ» می‌گوید: «فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» جای دیگر گفت: «لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ» «ای محمد ما می‌دانیم، که دل تو به تنگ می‌آید از گفتار ناسزایان و جعل بی‌حرمتان. تو صبر کن و دل خود را به حمد و ثنا و تسبیح ما تسلی ده! هر گاه ایشان قدم در کوی بی‌حرمتی نهند، تو قدم در

حضرت نماز نه تا راز نماز بار اذی ایشان از دل تو فرو نهد، بامداد و شبانگاه و در اطراف روز همه وقت، در همه حال خواهیم که حلقه درِ ما کوبی و در ذکر و ثناء ما باشی. ای محمد، اگر مکیان تو را ناسزا گویند، باک مدار که ما لوح مدح و ثناء تو به قلم لطف قدم می نویسیم و چون ایشان تخته هجو تو خواندن گیرند، تو سوره مدح و ثناء ما آغاز کن "فسبح بحمد ربک" ای محمد، سینه‌ایی که در وی سوز عشق ما بود، سری که در وی خمار شربت ذکر ما بود، دلی که حریق مهر و محبت ما بود، جانی که غریق نظر لطف ما بود، تنی که پیوسته در ناز و از ما بود، از کجا به سماع گفتگوی بیگانگان پردازد و یا جهل و بیهوده ایشان در وی چه اثر کند؟»^(۱)

آن راز نمازی که میدی به آن اشاره می‌کند، با نگاهی به گفتار هجویری در کتاب کشف‌المحجوب مفهوم روشن‌تری می‌یابد. هجویری گوید: دسته‌ای از عرفا در نماز به مقام جمع می‌رسند. بنابراین، شب و روز در نمازند. بدین علت رسول خدا ﷺ نیز می‌فرمود: «قرة عینی فی الصلوة» یعنی همه راحتی من در نماز است. چون مشرب اهل استقامت در نماز است و این به خاطر این است که وقتی پیامبر ﷺ را به معراج بردند و به قرب حق رسانیدند، از عالم خاکی و نفس، به کلی گسیخته شد و در پرتو مشاهده معبود لم‌یزلی محو و فانی گشت پس بی اختیار خود اشتیاقی را اختیار کرد و گفت خداوند مرا بدان عالم بلا مبر و در قید و بند عالم مادی و طبیعت و نفس نینداز! از جانب خداوند فرمان آمد که حکم ما این است که به دنیا بازگردی و به اقامت دین و شریعت پردازی تا آنچه تو را در اینجا داده‌ایم، در آنجا نیز بدهیم. پس چون به دنیا بازگشت، هر وقت دلش مشتاق عالم الهی می‌شد، می‌گفت: «ارحنا یا بلال بالصلوة» یعنی ای بلال به بانگ نماز ما را راحتی ببخش! هجویری معتقد است هر نمازی برای پیامبر یک معراج بود، زیرا اگر چه جسم آن حضرت بر زمین مشاهده می‌شد، اما روحش در عالم ملکوت بود.

«گروهی آنان کی نمازهاشان اندر کمال مشرب بجاء مقام جمع بود، بدان مجتمع شوند و گروهی آنان کی نمازهاشان اندر انقطاع مشرب بجاء مقام تفرقه بود، بدان متفرق شوند. پس آنان کی اندر نماز مجتمع باشند، روز و شب اندر نماز باشند و آنان کی مفترق باشند، بجز فرائض و سنن زیادتی کمتر کنند و رسول - عم - گفت "جعلت قرة عینی فی الصلوة" روشنایی چشم من اندر نماز نهاده‌اند یعنی همه راحت من اندر نماز است. از آنچ مشرب اهل استقامت اندر نماز بود و آن چنان بود که چون رسول را - صلعم - به معراج بردند و بمحل قرب رسانیدند، نفسش از کون گسسته شد بدان درجه رسید کی دلش بود. نفس بدرجه دل رسید و دل بدرجه جان و جان بمحل سِرّ و سِرّ از درجات فانی گشت و از مقامات محو شد و از نشانی‌ها بی نشان ماند و اندر مشاهدت از مشاهدت غایب شد و از مغایه برمید. شرب انسانی متلاشی شد، مادّت نفسانی بسوخت، قوّت طبیعی نیست گشت، شواهد ربّانی اندر ولایت خود از خود بخود نماند، معنی بمعنی رسید و اندر کشف لم یزل محو شد، بی اختیار خود بتشوقی اختیار کرد گفت: بار خدایا مرا بدان سرای بلا باز مبر و اندر بند طبع و هوا مفکن! فرمان آمد که حکم ما چنین است کی بازگردی با دنیا مراقامت شرع را تا ترا اینجا آنچ بداده‌ایم، آنجا هم بدهیم. چون بدنیا باز آمد، هرگاه که دلش مشتاق آن مقام معلّا و معالی گشتی، گفتی "ارحنا یا بلال بالصلوة" پس هر نمازی وی را معراجی بودی و قربتی. خلق ورا اندر نماز دیدی. جان وی اندر نماز بودی و دلش اندر نیاز و سِرّش اندر پرواز و نفسش اندر گداز تا قرة عین وی نماز شدی. تنش اندر ملک بودی، جان اندر ملکوت. تنش انسی بود و جانش اندر محلّ انس»^(۱)

مولانا نیز در مثنوی به این سفر روحانی پیامبر ﷺ به هنگام نماز اذعان کرده و گفته است: هرگاه پیامبر ﷺ در اثر ارتباط با خلق دل‌تنگ و آزرده خاطر می‌شد، به بلال می‌فرمود: با گفتن اذان طبل کوچ را بزَن تا از این عالم خاکی رخت سفر ببرندم و به

دیار معشوق خود کوچ کنم و با مشاهده جمال مطلق او غرق در شادی و لذت شوم و غم و اندوه این عالم خاکی را به فراموشی بسپارم:

ز اختلاط خلق یابد اعتلال آن سفر جوید که آرِخنا یا بلال
ای بلال خوش نوای خوش صهیل می‌دنه بر رو بزن طبل رحیل
جان سفر رفت و بدن اندر قیام وقت رجعت زین سبب گوید سلام
از تیمّم وارهاند جمله را وز تحرّی طالبان قبله را^(۱)

ابوبکر واسطی درباره عشق و مشاهده می‌گوید: محبت وقتی خالص و درست است که محبّ بر اثر مشاهده محبوب خود همه چیز را به فراموشی بسپارد؛ حتی با اراده محبوب خود از محبوب نیز غایب شود: «گفت: (ابوبکر واسطی) «محبت هرگز درست نیاید تا اعراض را در سرّ او اثری بود و شواهد را در دل او خطری، بل صحت محبت، نسیان جمله اشیاء است در استغراق مشاهده محبوب، وفانی شدن محبّ از محبوب به محبوب.»^(۲)

عطار در تذکرة الاولیاء از قول رابعه، عارف بزرگ قرن اوّل هجری می‌گوید: «لیس بصادق فی دعواه من لم ینس الم الضرب فی مشاهده مولاه.» صادق نیست در دعوی خود هر که فراموش نکند الم زخم در مشاهده مطلوب خویش^(۳) و سپس عطار ضمن تایید این موضوع می‌گوید: «و این عجب نبود، که زنان مصر در مشاهده یوسف علیه السلام الم زخم نیافتند. اگر کسی در مشاهده خالق بدین صفت بود، چه بود؟»^(۴)

سخن رابعه حکایت نماز حضرت علی علیه السلام و خارج کردن تیر از پای آن حضرت را در

۱- مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۲۴ - ۲۲۷.

۲- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۷۴۴.

۳- همان، ص ۸۶.

۴- همان، ص ۸۶.

ذهن تداعی می‌کند.^(۱) می‌توان گفت که روح حضرت علی علیه السلام به هنگام نماز، بر اثر استغراق در مشاهده محبوب، جسم و عالم طبیعت و خاک را ترک می‌کرده و به جهت جدایی روح از جسم دردی چنان جانکاه و طاقت‌فرسا را احساس نمی‌کرده است.

در تفسیر ابوالفتح آمده است: «رسول چون کاری سخت به دو رسیدی فزع با نماز کردی و در خبر است که یک روز رسول سلمان را دید بر روی افتاده از درد شکم، گفت "یا سلمان قم فصل فان الصلوة شفاء"، خیز و نماز کن که در نماز شفا هست و در خبری هست که عبدالله بن عباس در بعضی سفرها بود او را خبر دادند به مرگ برادرش «قثم» استرجاع کرد و فرود آمد از راحله و کناره گرفت و در نماز ایستاد و دو رکعت نماز کرد و ساعتی نیک بنشست آنکه برخاست و می‌خواند "استعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين"»^(۲)

از مجموعه این بحث به این نتیجه می‌رسیم که استغراق در مشاهده محبوب، موجب فراموش کردن دردها و آلام روحی و زخم‌ها و دردهای سخت و طاقت‌فرسای جسمی می‌شود. به همین جهت، خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله هنگامی که بر اثر سخنان ناروا و آزار و اذیت کفار و مشرکان دچار دل‌تنگی و پریشان‌خاطری می‌شد، فرمان می‌داد که صبور باشد و نماز بخواند تا در لذت مشاهده جمال محبوب آنچنان محو و فانی شود که همه ما سوی الله را به فراموشی بسپارد.

درباره این اعتقاد عرفا که مشاهده معبود ازلی، به عارف توان و قدرت صبر کردن و استقامت در مقابل سخت‌ترین دردها و شکنجه‌ها را می‌بخشد، حکایات و تمثیل‌های فراوانی در کتب صوفیه نقل شده است. در کتاب اوراد الاحباب آمده است: «شیخ شبلی می‌فرماید که جمعی را دیدم گردآمده و جوانی نزاری باریکی ضعیف خلقتی را انداخته

۱- سنایی، عارف و شاعر بزرگ قرن ششم، در حدیقه این موضوع را به طور مفصل به رشته نظم کشیده است. (ز.ک. حدیقة الحقیقه، به تصحیح مدرس رضوی، صص ۱۴۰ و ۱۴۱).

۲- ابوالفتح رازی، تفسیر رُوح الجنان و رُوح الجنان، ج ۱، صص ۱۶۸ - ۱۶۹.

و صد چوب بزدند و او متألّم نشد و استعانت نکرد و سخن نگفت. در آخر یک چوب زدندش فریاد برآورد و از درد بنالید. چون او را رها کردند، مرا از کار و حال او تعجب آمد. در عقب او برفتم و گفتم ای جوان من از قوّت صبر و ضعف جسم تو در عجبم. گفت: "یا شیخ الهمم تحمل البلیا لا الاجسام" بار بلا را همت می‌کشد، نه تن. شیخ گفت: صد چوب را تحمل کردی و ننالیدی، از آن یک چوب آخرین چرا نالیدی و عاجز شدی و در اضطراب آمدی؟ گفت: یا شیخ آن چشمی که برای او مرا عقوبت می‌کردند و می‌زدند، در آن صد چوب به من ناظر بود و من در استغراق مشاهده روی او در لذّت بودم. در آن چوب آخرین از نظر من محجوب شد. من ماندم و از چوب الم یافتم و فریاد برآوردم.^(۱)

صابران در بلا، معشوقان حقند

در عرفان و تصوّف، سختی‌ها و مشکلات سازنده و تکامل بخش است. از این نظر، بلا و رویدادهای سخت در عرفان و تصوّف از اصول مهمی است که عرفا به آن بسیار توجّه کرده‌اند و آن را لطف و محبتی پنهان از جانب حق می‌دانند. اردشیر عبّادی در کتاب التّصفیة فی احوال المتصوّفة می‌نویسد: «و حق تعالی بندگان خود را در این دنیا به بسیار ناکامی‌ها مبتلا دارد و راحت و لذّت از ایشان منع کند و ایشان را به رنج‌ها امتحان کند تا هر که صبر کند، وی را به درجه قصوی و مرتبه علیا رساند که "ولنبلوکم بشیء من الخوف والجوع و نقص من الاموال والانفس والثمرات و بشر الصّابرين"».^(۲)

یحیی باخرزی در اوراد الاحباب می‌نویسد: صبر کنندگان در بلا در ردیف محبوب‌ترین بندگان حق تعالی هستند. «در حدیث است که دوست‌ترین بندگان الی الله

۱- ابوالمفاخر یحیی باخرزی، اوراد الاحباب، ص ۲۶۸.

۲- اردشیر عبّادی، التّصفیة فی احوال المتصوّفة، ص ۷۳.

تعالی جوانان عابد است؛ و آن کس که در بلا صابر باشد، و فقیری که بانشاط باشد.»^(۱) میبیدی در تفسیر آیه «و ایوب اذ نادى ربه» می‌گوید: تفاوت محبت و عشق خالق و عشق مخلوق این است که مخلوق برای معشوق خود کلاً آسایش و راحتی طلب می‌کند اما خالق هر که را به دوستی خود انتخاب کند، او را به رنج و سختی مبتلا می‌کند و هر چه محبت از جانب حق بیشتر باشد، رنج و سختی نیز از جانب او بیشتر است. او معتقد است خداوند برای بندگان محبوب خود بلا می‌فرستد تا با صبر در برابر آن وجودشان ناب و خالص شود و بتوانند به آخرین حد کمال که عبودیت محض در برابر خالق است نایل شوند؛ چنانکه وقتی ایوب به سخت‌ترین بلاها گرفتار شد و شدیدترین صبر و مقاومت را از خود نشان داد، خداوند به او خلعت نعم‌العبد بخشید.

«و ایوب اذ نادى ربه» عادت خلق چنان است که هر که را به دوستی اختیار کند، همه راحت آن دوست خود خواهند و روا ندارند که باد هوا بر وی گذر کند، لکن سنت الهی به خلاف این است. هر که را به دوستی اختیار کرد، شربت محنت با خلعت محبت بوی فرستد. هر که را درجه‌وی در مقام محبت عالی‌تر، بلای او عظیم‌تر. این است که مصطفی گفت: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْإِنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ» و بر وفق این قاعده، قضیه ایوب پیغامبر علیه‌السلام است. هرگز هیچ کس بلا چنان بر نداشت که ایوب برداشت. گفتند: کسی که پیش سلطانی سنگی نیکو بردارد چه کنند، خلعتی در او پوشانند، ایوب چون سنگ بلا نیکو برداشت، جلال احدیت این خلعت درو پوشانید: نعم‌العبد صد هزار هزار جام زهر بلا بر دست ایوب نهادند. گفتند: این جام‌های زهر بلا نوش کن، گفت ما جام زهر بی تریاق صبر نوش نتوانیم کرد تا هم از وجود او جام پازهر ساختند که: «أَنَا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ.»^(۲)

۱- ابوالمفاخر یحیی باخرزی. اوراد الاحباب، ص ۲۶۷.

۲- میبیدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۳۷۳.

در بینش عرفانی میبیدی، نه تنها عاشقان بر بلای معشوق صبر می‌کنند، بلکه معشوق ازلی نیز به آنان عشق می‌ورزد و به خاطر غیرتی که به معشوقان خود دارد، آنان را به فقر، رنج، سختی، درد و غم مبتلا می‌کند تا همیشه با سوز و گداز و قلبی شکسته به درگاه او روی آورند و توجهشان از هر چیزی غیر از او بریده شود و یاد هر چیزی جز او را به فراموشی بسپارند و به سوی او منقطع شوند.

وی در تفسیر آیه ۱۷۲ سوره بقره که خداوند می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرُّ... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ» می‌نویسد: «آن شکیباییان در فقر و فاقه و در سختی و شدت و "حین البأس" و به هنگام قتال و مجاهدت "رَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيُحِبِّي الْمُؤْمِنَ بِالْفَقْرِ شَوْقًا إِلَى دَعَائِهِ" آن همه بار بلا و درویشی و بی‌کامی که ربّ العالمین بر دوستان خود نهد، از آن است که تا چون صبر کنند و بدان راضی شوند و در دعا و ذکر و سوز و نیاز بیفزایند، آن از ایشان بپسندد و در درجه ایشان بیفزاید و اگر به عکس این کردی که کمال و جاه و نعمت و رایشان ریختی، بودی که ایشان را در آن بطر گزفتی و یاد کرد و یادداشت الله فرو گذاشتید فَتَحَقَّقْ فِيهِمْ قَوْلُهُ تَعَالَى: "نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمُ" والیه الاشارة قوله صلعم حکایه عن الله تعالی "ایفرح عبدی اذا بسطت له رزقی صَبَّيْتُ عَلَيْهِ الدُّنْيَا صَبًّا أَمَا يَعْلَمُ عَبْدِي أَنَّ ذَلِكَ لَهُ مَتًى قَطْعًا وَبَعْدًا أَحْزَنَ عَبْدِي إِذَا مَنَعْتَ عَنْهُ الدُّنْيَا وَرَزَقْتَهُ قُوَّةَ الْوَقْتِ أَمَا يَعْلَمُ عَبْدِي أَنَّ ذَلِكَ لَهُ قَرَبًا وَوَصْلًا وَذَلِكَ مِنْ غَيْرَتِي عَلَى عَبْدِي".»^(۱)

پیامبر ﷺ در مقام معشوقی حق تعالی

در بینش عرفانی میبیدی، بلا ناز و نعمتی است که خداوند خاصان و مقربان خود را با آن پرورش می‌دهد و به کمال می‌رساند و به دلیل محبتی که به پیامبر اکرم ﷺ داشت، آن حضرت را به سخت‌ترین پیشامدها و رنج‌ها و دردها مبتلا ساخت و از هر گونه راحتی و

لَذَّة و خوشیهای مادی و این جهانی محروم کرد: «پیر طریقت گفت: الهی در سر گریستنی دارم دراز ندانم که از حسرت گریم یا از ناز، گریستن یتیم از حسرت است و گریستن شمع بهره ناز، از ناز گریستن چون بود؟ این قصه ایست دراز، ای جوانمرد این ناز در چنین حال کسی را رسد که ناز پدران و مادران ندیده باشد و نه در حجر شفقت دوستان آرام داشته بود، بلکه در بوته بلا تنش گداخته باشد و زیر آسیای محنت فرسوده، نبینی که با سید اولین و آخرین و خاتم النبیین اول چه کردند، پدر و مادر از پیش وی برداشتند تا ناز مادران نبیند و در حجر شفقت پدران ننشیند. چون به غار حرا آمد گفتند ای محمد خلوتگاهی نیکو ساختی لکن عقبه ایی در پیش است. به در خانه بوجهل می باید شد و در زیر شکنجه شتر می باید نازید و دندان عزیز خویش فدای سنگ سنگدلان می باید کرد و رخساره را به خون دل خلق می باید زد که بر درگاه ما چنان نازک و نازنین توان بود.

خون صدیقان بپالودند و زان ره ساختند

جز به جان رفتن درین ره یک قدم را بار نیست^(۱)»
 میدی در جای دیگری از تفسیر خود گوید: خداوند به خاطر محبت و عشق خود به حضرت محمد ﷺ، آن حضرت را به انواع بلاهای سخت گرفتار کرد و سپس به او فرمود: «اصبر كما صَبَرَ اولو العزم من الرسل» یعنی صبر مقام پیامبران اولو العزم است. بنابراین، تو نیز باید صبر کنی و به آنان اقتدا کنی چون آنان با صبر و شکیبایی توانستند بر بلاهای سخت غلبه کنند و با پیمودن مدارج معنوی به سرچشمه بی نهایت و لایزال کمال و قرب حق واصل شوند. وی در تفسیر آیه «فاصبر صبراً جمیلاً» می نویسد: «یا محمد تو صبر می کن و خوش همی باش و دل به تنگ میار! اقتدا کن به پیغمبران گذشته "فاصبر كما صبر اولو العزم من الرسل". انبیا همه لباس صبر پوشیدند تا به مراد و مقصود خود رسیدند. صبر بود که یعقوب را به دست فرج و راحت از بیت الاحزان برون آورد که

۱- رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار، ج ۶، ص ۴۴۲.

«فصبر جميل»، صبر بود که شراب شفا بر مذاق ایوب ریخت که «أَنَا وَجَدَنَاهُ ضَاحِكًا»؛ صبر بود که ندای فدا به گوش اسماعیل رسانید که «ستجدنی ان شاء الله من الصابرين»، صبر است که مؤمنان را از سرای بلوی به جنت مأوی رساند و هر چه مقصود است حاصل کند و به گوش ایشان فروخواند که «بشرا الصابرين» علی الجملة شیر مردی باید، بزرگ همتی، که در راه دین هر شربت که تلخ تر بود، او را شیرین تر آید و هر راه که دورتر بود، او را نزدیک تر آید تا او را در جریده صابران اثبات کنند. امروز او را منشور محبت نویسند که «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» و فردا او را این خلعت دهند که «سلام علیکم بما صبرتم».^(۱)

در بینش میبیدی، صابران در بلا محبوب و معشوق خداوند هستند چون عشق الهی طرفینی است که «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^(۲) آنان عاشق حقند و حق نیز عاشق آنهاست و هر چند کشش و ذوق برای وصال و دیدار از هر دو طرف است، اما اشتیاق خداوند برای دیدار و وصال صابران بیشتر است. به همین جهت، در بهشت - که میعادگاه محب و محبوب و زمان دیدار و ملاقات است - خداوند در سلام کردن بر آنان پیشی می گیرد.

وی در تفسیر آیه ۷۶ از سوره فرقان که خداوند می فرماید: «وَأُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» می نویسد: «و يقولون فيها تحيةً و سلاماً» و در آثار منقول است که مؤمنان چون حق را جل جلاله بینند، ابتداء حق بر ایشان سلام کند. دو دوست بعد از فرقت دراز چون برهم رسند، ابتداء آن یکی سلام کند که شوقش زیادت بود و حق جل جلاله يقول: «الاطال شوق الابرار الى لقائى و انا الى لقائهم لاشد شوقاً»:

الالف لا يصبر عن الفه	اکثر من طریفة العین
و قد صبرنا عنکم مدة	ما هکذا فعل محبتین» ^(۳)

۱- رشیدالدین میبیدی، تفسیر کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۲۳۲.

۲- سوره مائده، بخشی از آیه ۵۹.

۳- رشیدالدین میبیدی، تفسیر کشف الاسرار، ج ۷، ص ۷۹.

صبر و معشوق

در ادبیات عرفانی، در ارتباط با معشوق یا خدا دو نوع صبر مطرح شده است که عبارت است: از صبر از معشوق یا صبر عن الله و دیگر صبر در وقت تجلی معشوق یا صبر مع الله.

۱- صبر از معشوق

در بینش عرفا، صبر از معشوق یا صبر از ندیدن معشوق، از سخت‌ترین و شدیدترین نوع صبر است. در کتاب اللمع ابونصر سراج آمده است: «مردی از شبلی پرسید: کدام صبر بر صابرين سخت‌تر است؟ شبلی گفت: صبر فی الله. مرد گفت: نه! شبلی گفت: صبر لله. مرد گفت: نه! شبلی گفت: صبر مع الله. مرد گفت: نه! شبلی غضبناک شد و به مرد گفت: پس چه صبری است؟ مرد گفت: صبر عن الله. شبلی فریادی برآورد آنچنان که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت کند!»^(۱)

و در ترجمه رساله قشیریه آمده است: «صبر کردن با خدای، وفا بود و صبر کردن از خدای جفا.»^(۲)

در بینش میبدی، آتش اشتیاق به معشوق صبر و قرار عاشق را می‌سوزاند و نابود می‌کند. وی در تفسیر آیات ۹ و ۱۰ سوره طه که خداوند خطاب به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «و هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» می‌نویسد: «آتش‌ها بر تفاوت است آتش شرم و آتش شوق و آتش مهر، آتش شرم تفرق سوزد، آتش شوق صبر سوزد، آتش مهر دوگیتی سوزد تا جز از حق نماند»^(۳) ...»

۱- ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، ص ۵۰.

۲- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۸۳.

۳- رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۶، ص ۱۱۳.

عطار نیز همانند دیگر عرفا صبر از معشوق را سخت‌ترین نوع صبر می‌داند و معتقد است عاشق بدون معشوق نمی‌تواند صبر و قرار داشته باشد. وی در مصیبت‌نامه حکایت ذیل را که در بیشتر کتب صوفیه نقل شده، به رشته نظم کشیده است که خلاصه آن چنین است: پادشاهی از بالای قصر خود می‌بیند که پسری جوان پیری را کتک می‌زند. از او می‌پرسد: چرا این پیر را می‌زنی؟ پسر پاسخ می‌دهد: او ادعای عشق مرا دارد، ولی سه روز است از دیدن من صبر کرده و مرا ندیده است. شاه به جوان می‌گوید: پس باید او را بیشتر بزنی و به عذاب و شکنجه گرفتار کنی، چون عاشق صادق هرگز نمی‌تواند از معشوق خود صبر کند و او را نبیند.

شاه گفتا زین بتر باید زدن	هر دم از نوعی دگر باید زدن
صبر از معشوق چون عاشق کند	کی تواند کرد تا اکنون کند
هر که بی معشوق می‌گیرد قرار	کی توان بر ضرب کردن اختصار ^(۱)

عطار صبر از معشوق را بدتر از کافری و گناهی نابخشودنی به حساب آورده است:

نه غیر ترا با تو اثر می‌بینم	نه غیر تو من هیچ دگر می‌بینم
هر لحظه مرا به صبر می‌فرمایی	صبر از تو ز کافری بتر می‌بینم ^(۲)

دعوی صبر چون کنم که مرا	صبر کفر است یک زمان از تو ^(۳)
-------------------------	--

عطار گاهی صبر از معشوق را کاری غیر ممکن می‌داند:

گوییم صبر کن چه می‌گویی	از تو خود صبر چون توان کردن ^(۴)
-------------------------	--

۱- عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه، ص ۲۶۱.

۲- همان، مختارنامه، ص ۲۲۰.

۳- همان، دیوان اشعار، ص ۵۵۴.

۴- همان، ص ۵۳۰.

بی لب تو دل نداشت صبر زمانی جان به لب از حلق ناگزیر برآورد^(۱)

چون نشکید ز آب ماهی بی آب دیده ز ماه تو همچنان نشکید
مردم آبی چشم از آتش عشقت بی رخت از آب یک زمان نشکید^(۲)
مولانا نیز بی قراری و بی آرامی روح پر تب و تاب خود را برای پرواز به سوی
معشوق ازلی چنین بیان می کند:

سنگ شکاف می کند در هوس لقای تو

جان پر و بال می زند در طرب هوای تو

آتش آب می شود، عقل خراب می شود

دشمن خواب می شود، دیده من برای تو

جامه صبر می درد، عقل ز خویش می رود

مردم و سنگ می خورد، عشق چو ازدهای تو^(۳)

بی آرامی و ناشکیبایی از معشوق، مضمون بسیاری از غزلیات سعدی را نیز
تشکیل می دهد:

راست گفتمی که فرج یابی اگر صبر کنی

صبر نیک است کسی را که توانایی هست

هرگز از دوست شنیدی که کسی بشکاید

دوستی نیست در آن دل که شکیبایی هست^(۴)

۱- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، ص ۱۶۸.

۲- همان، ص ۱۲۴.

۳- مولانا، کلیات شمس، ج ۵، ص ۲۷.

۴- سعدی، کلیات، ص ۴۵۲.

صبرم از دوست مفرمای و تعنت بگذار

کاین بلایی است که از طبع بشر می نرود^(۱)

ملامت‌گوی عاشق را چه گوید مردم دانا

که حال غرقه در دریا نداند خفته بر ساحل

بخونم گر بیالاید دو دست نازنین شاید

نه قتلم خوش همی آید که دست و پنجه قاتل

اگر عاقل بود داند که مجنون صبر نتواند

شتر جایی بخواباند که لیلی را بود منزل^(۲)

در بینش عراقی نیز صبر از معشوق برای عاشق کاری بسیار مشکل و غیر

ممکن است:

گفتیم صبر کن، از صبر برآید کارت کردمی صبر ز روی تو اگر داشتمی^(۳)

نکند جز که شوق دیدارت خانه صبر عاشقان غارت^(۴)

بیا که بی‌تو به جان آمدم ز تنهایی نماند صبر مرا بیش از این شکیبایی^(۵)

۱- سعدی، کلیات، ص ۵۰۶.

۲- همان، ص ۵۳۸.

۳- فخرالدین عراقی، مجموعه آثار، غزلیات، ص ۲۴۱.

۴- همان، ص ۴۱۸.

۵- همان، ص ۱۵۹.

۲- صبر در مقابل تجلی معشوق

بنابر اعتقاد صوفیه، این نوع صبر نیز برای عاشق بسیار سخت است. رشیدالدین میبدی در تفسیر کشف الاسرار در تفسیر عرفانی آیه ۲۰۰ سوره آل عمران که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» می‌گوید: «وَقِيلَ اصْبِرُوا فِي اللَّهِ وَصَابِرُوا بِاللَّهِ وَرَابِطُوا مَعَ اللَّهِ» و صبر فی الله صبر عابدان است در مقام خدمت بر امید ثواب، صبر بالله صبر عارفان است در مقام حرمت بر آرزوی وصال، صبر مع الله صبر محبان است در حال مشاهدت در وقت تجلی، دیده در نظاره نگران، و دل در دیده حیران، و جان از دست مهر به فغان. پیر طریقت گفت: الهی همگان در فراق سوزند و محب در دیدار. چون دوست دیده‌ور گشت، محب را با صبر و قرار چه کار؟^(۱)

و عین القضاة می‌گوید: «أما صبر هم منقسم است: الصبر فی الله دیگر است، الصبر لله دیگر است، الصبر مع الله سخت‌تر از همه این صبرها باشد^(۲)...».

از تعمق در اشعار عطار، مولانا، سنایی و دیگر آثار عرفانی استنباط می‌شود که صبر در مقابل تجلی معشوق کاری غیر ممکن است چون وقتی خداوند تجلی کند عاشق بکلی از هستی خود فانی می‌شود و در حالت فنا و بی‌خویشتنی اراده و اختیار و عقل معزول می‌شود. بنابراین، صبر صحنه دل و روح عارف را ترک می‌کند و جای خود را به ناشکیبایی و بی‌قراری می‌دهد. عطار در این باره گوید:

دوش آمد و صبر از دل درویشم رفت آرام ز عقل حکمت اندیشم رفت
چون حیرت من بدید یک دم بنشست در خواب خوشم کرد و خوش از پیشم رفت^(۳)

۱- رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲- عین القضاة همدانی، تمهیدات، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- عطار نیشابوری، مختارنامه، ص ۲۵۳.

از پس پـرده دل دوش بدیدم رخ یار
شدم از دست و برفت از دل من صبر و قرار
کار من شد چو سر زلف سیاهش درهم
حال من گشت چو خال رخ او تیره و تار
گفتم ای جان شدم از نرگس مست تو خراب
گفت در شهر کسی نیست ز دستم هشیار^(۱)

مست گشتم از تو گفتم صبر کن صبر کردن کار هشیاری بود^(۲)

چو ترک سیم برم صبحدم ز خواب درآمد
مرا ز خواب برانگیخت و با شراب درآمد
به صد شتاب برون رفت عقل جامه به دندان
چو دید دیده که آن بت به صد شتاب درآمد
چو زلف او دل پر تاب من ببرد به غارت
ز زلف او به دل من هزار تاب درآمد
خراب گشتم و بی خود اگر چه باده نخوردم
چو ترک من ز سر بیخودی خراب درآمد^(۳)

بی صبری و بی قراری در مقابل تجلی جمال معشوق، در غزلیات مولانا نیز که در نتیجه سکر و بی خویشتنی او در مجلس سماع بر زبانش جاری شده، بوفور دیده می شود:

۱- عطار نیشابوری، دیوان اشعار، ص ۳۱۷.

۲- همان، ص ۲۶۵.

۳- همان، ص ۲۲۶.

باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من

باز بپرید بند اشتراکین دار من

صبر مرا خواب برد عقل مرا آب برد

کار مرا یار برد تا چه شود کار من^(۱)

یا ربّ به غیر این زبان جان را زبانی ده روان

در قطع و وصل وحدت تا بسگلد زّنار من

صبر از دل من برده‌ای، مست و خرابم کرده‌ای

کو علم من؟ کو حلم من؟ کو عقل زیرکسار من؟^(۲)

ای شمع من بس روشنی، بس روشنی، در خانه‌ام چون روزنی، چون روزنی

تیر بلا چون در رسد، چون در رسد، هم اسپری، هم جوشنی، هم جوشنی

صبر مرا بر هم زدی، بر هم زدی، عقل مرا ره زن شدی، ره زن شدی

دل را کجا پنهان کنم؟ پنهان کنم؟ در دلبری تو بی‌حدی، تو بی‌حدی^(۳)

آتش‌ی کردی و گویی صبر کن من ندانم صبر کردن در تنور

یاد داری کامدی تو دوش مست ماه بودی؟ یا پری؟ یا جان حور؟

آن سخن‌هایی که گفתי چون شکر وان اشارت‌ها که می‌کردی ز دور؟

دست بر لب می‌زدی یعنی که تو از برای این دل من بر مشور

۱- مولانا، کلیات شمس، ج ۴، ص ۲۶۷.

۲- همان، ص ۹۹.

۳- همان، ص ۹۴.

دست بر لب می‌نهی یعنی که صبر با لب لعلت کجا ماند صبور؟^(۱)

برون شو ای غم از سینه که لطف یار می‌آید
 تو هم ای دل ز من گم شو که آن دلدار می‌آید
 نگویم یار را «شادی» که از شادی گذشته است او
 مرا از فرط عشق او ز شادی عار می‌آید
 مسلمانان مسلمانان مسلمانی ز سر گیرید
 که کفر از شرم یار من مسلمان‌وار می‌آید
 برو ای شکر! کاین نعمت ز حدّ شکر بیرون شد
 نخواهم صبر گرچه او گهی هم کار می‌آید^(۲)
 نظامی در مخزن‌الاسرار پس از توصیفات رمزی و نمادین خود از تجلی جمال
 معشوق ازلی در سحرگاهی که آن را شب قدر می‌نامد، گوید:
 عقل در آن دایره سرمست ماند عاقبت از صبر تهیدست ماند
 در دهن از خنده که راهی نبود طاقت را طاقت آهی نبود
 صبر در آن پرده نوا تنگ داشت فتنه سر زیر در آهنگ داشت^(۳)
 سعدی نیز معتقد است وقتی جمال معشوق ازلی تجلی کرد و تیرهای غمزه را به
 سوی عاشق خود پرتاب نمود، سپر صبر در مقابل آن ناتوان است و کارآیی خود را از
 دست می‌دهد:

۱- مولانا، کلیات شمس، ج ۳، ص ۱۶.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۸.

۳- نظامی گنجهای، مخزن‌الاسرار، ص ۶۶.

با غمزه خوبان که چو شمشیر کشیده است

در صبر بدیدم که نه محکم سپری بود^(۱)

و در غزل دیگری گوید:

به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم

شمایل تو بدیدم، نه صبر ماند و نه هوشم^(۲)

صبر و مقام فنای در توحید یا مقام توکل

میبودی در تفسیر عرفانی آیه ۱۶ از سوره ابراهیم که فرستادگان خداوند به کفار و مشرکانی که آنان را مورد انواع اذیت و آزار خود قرار می دهند می گویند: «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَيْنَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْنَا وَمَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِغَنِيٍّ عَنِ الْعَالَمِينَ» بیان می کند که توکل از مقامات مهم عرفانی است و پس از آن درجات و مراتب توکل را بیان می کند. به اعتقاد او توکل دارای دو درجه است: توکل عام و توکل خاص. توکل عام آن است که متوکل هم اسباب را می بیند و هم مسبب را و به علل توسل می جوید و برای کسب روزی به دنبال کار و فعالیت می رود، اما به نیرو و قدرت خود تکیه نمی کند زیرا می داند که خداوند مسبب الاسباب است و جز او فاعل دیگری در جهان وجود ندارد. در بینش عرفانی او بنده تا در این مقام است، در تفرقه به سر می برد و در مقام جمع نیست. وی سپس می گوید درجه بالاتر از این، توکل راضیان حضرت و صدیقان است. در این مقام، متوکل فقط یک هستی را می بیند و آن هستی خداوند است و اسباب و مسبب را دو چیز جداگانه نمی بیند و به دنبال علل و اسباب نیست، بلکه فقط پروردگار را می بیند و خود را تسلیم او می کند، زیرا همه چیز را مقهور و مغلوب علم، اراده و قدرت خداوند می بیند. این مقام فنا شدن در هستی مطلق خداوند است و کسانی که به این مقام

۱- سعدی، کلیات، غزلیات، ص ۵۰۵.

۲- همان، ص ۵۶۰.

رسیده‌اند، بر اذیت و آزار دیگران صبر می‌کنند و در صدد دفع آن نیستند، زیرا همه چیز را از جانب خداوند می‌بینند و مستغرق بحر بی‌نهایت توحیدند.

صوفیه در کتب خود، درباره مقام توکل فراوان سخن گفته‌اند. امام محمد غزالی در احیاء علوم الدین می‌نویسد: «پایه توکل بر توحید گذاشته شده و هر چه توحید کامل‌تر باشد، مرتبه عارف در توکل بالاتر است. او توحید را چهار مرتبه می‌داند:

مرتبه اول: این است که انسان با زبانش "لا اله الا الله" بگوید ولی قلبش غافل باشد یا اینکه آن را انکار کند مثل توحید منافقان.

مرتبه دوم: این است که قلبش معنی لفظ "لا اله الا الله" را تصدیق کند، همانگونه که عموم مسلمانان تصدیق می‌کنند، این نوع اعتقاد، اعتقاد عوام است.

مرتبه سوم: در این مورد "لا اله الا الله" را به واسطه نور حق از طریق کشف، مشاهده کند که این مقام مقرّبین است. در این مرتبه موجودات زیادی را می‌بیند، اما با وجود کثرت آنها را صادر از یک خدای واحد قهار می‌داند.

مرتبه چهارم: این است که در وجود یک چیز را می‌بیند که این نوع مشاهده، مشاهده صدّیقان است و صوفیان آن را فنای در توحید می‌نامند، زیرا از جهت اینکه فقط یک چیز را می‌بیند و آن خداست، نفس خود را هم نمی‌بیند، چون خودش را نمی‌بیند به خاطر آنکه در توحید غرق شده است، از نفس خود در توحید او فانی شده، یعنی اینکه نه خود و نه خلق هیچ کدام را نمی‌بیند.^(۱)

صوفیان معتقدند که مقام توکل، رسیدن به توحید ناب و خالص است یا به عبارت دیگر، رسیدن به بینش توحیدی محضی است که عارف تنها یک هستی و یک وجود را مشاهده می‌کند و آن هستی مطلق و نامحدود حق است، و وجود و هستی خود را عین هستی مطلق حق می‌بیند و قطره‌وار مستغرق دریای بی‌نهایت توحید است.

عزیزالدین نسفی در کتاب انسان کامل درباره مقام توکل می‌گوید: «هر که علم و ارادت و قدرت خدا را محیط دید بر کل کائنات، اعتماد وی بر خدای است، نه بر اسباب؛ از جهت آنکه وی اسباب را همچون مسببات عاجز و بیچاره و مقهور و مسخر خدا دید و خدا را دانا به همه چیز و توانا بر همه چیز دید، و به یقین دانست که هر چه می‌کند، خدا می‌کند و هر چه می‌دهد خدا می‌دهد، پس اگر در اسباب خللی پیدا آید، وی غمناک و اندوهگین نشود و متفرق و پراکنده خاطر نگردد.»^(۱)

عطار قول ذوالنون مصری را درباره توکل چنین بیان می‌کند: «گفت: (ذوالنون مصری) توکل از طاعت خدایان بسیار بیرون آمدن است و به طاعت یک خدا مشغول شدن و از سبب‌ها بریدن.»^(۲) گفت: (ذوالنون مصری) توکل ترک تدبیر بود و بیرون آمدن از قوت و حیل خود.»^(۳)

و همچنین عطار از قول نهرجوری درباره تعریف توکل‌کننده می‌نویسد: «گفت (نهرجوری) متوکل حقیقی آن است که رنج و مؤونت خود از خلق برگرفته است، نه کسی را شکایت کند از آنچه بدو رسد و نه ذم کند کسی را که منع کندش؛ از جهت آنکه نبیند منع و عطا جز از حق تعالی و گفت: حقیقت توکل ابراهیم خلیل را بود - علیه السلام - که جبرئیل - علیه السلام - او را گفت که هیچ حاجت هست؟ گفت به تو نه! زیرا که از نفس غایب بود به خدای تعالی - تا با خدای هیچ چیز دیگر را ندید و گفت اهل توکل را اوقاتی است که اگر در آن اوقات بر آتش روند، خبر ندارند از آن، و اگر ایشان را در آن حالت در آتش اندازند، هیچ مضرت بدیشان نرسد، و اگر تیرهای ناوک به ایشان اندازند و ایشان را مجروح گردانند، الم نیابند»^(۴) ...»

۱- عزیزالدین نسفی، انسان کامل، ص ۳۳۸.

۲- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۱۵۳.

۳- همان، ص ۱۵۳.

۴- همان، ص ۵۰۹.

از سخنان عرفایی که نقل شد، به این نتیجه می‌رسیم که مقام توکل مقام فنا شدن اراده و اختیار عارف در اراده و اختیار حق و یا فنا شدن و محو شدن کامل وجود و هستی عارف در وجود مطلق حق است، وی در این مقام به علت استغراق کامل در توحید و غایب شدن از نفسانیت خود، نه تنها هر رویدادی را از جانب حق می‌بیند، بلکه رنج و تلخی پیشامدها و رویدادهای سخت و دردناک را احساس هم نمی‌کند و از آنها منفعل و متأثر نمی‌شود.

همچنین در تذکرة الاولیاء آمده است که: «گفتند نشان توکل چیست؟ گفت (ابوالحسن خرقانی) در آنکه شیر و اژدها و آتش و دریا و بالش هر پنج تو را یکی بود، که در عالم توحید همه یکی است. در توحید کوش چندان که توانی که اگر در راه فرو شوی تو بر سود باشی و باکی نبود^(۱)...»

بنابراین عارفی که در مقام فنای در توحید یا توکل است، همه چیز را یک رنگ می‌بیند و در بینش او غم و شادی، امنیت و خطر، سختی و آسانی همه یکی است و هیچ دوگانگی در بین آنها وجود ندارد.

پیامبر ﷺ در مقام فنای در توحید

مبیدی با استناد به آیه ۴۷ سوره احزاب که خداوند به پیامبر می‌فرماید: «و لا تطع الکافرین و المنافقین و دَعِ أَذِیْهِمْ و توکَّلْ عَلَی اللّٰهِ و کفی بِاللّٰهِ وَکِیْلًا» می‌گوید. چون پیامبر در مقام توکل محض یا فنای در توحید بود، در صدد مقابله و دفع آزار و اذیت کفار بر نمی‌آمد و بر آن صبر می‌کرد، چون همه چیز را از جانب خداوند و مطابق با خواست و اراده او می‌دید و در برابر آن تسلیم بود.

«یکی توکل عام مکتسبان امت را و دیگر توکل خاص راجیان حضرت را. توکل عام آن است که از راه اسباب برنخیزی و تجارت و حراثت که سنت شریعت است،

دست بنداری و آنگه اعتماد بر آن کسب نکنی و روزی و حرکت اسباب و حول و قوت خود به داشت وی بینی. در این توکل، اسباب در میان دیدن رواست، اما با اسباب بماندن شرک است... این است بیان درجه اول توکل که هم اسباب بیند و هم مسبب، اما داند که اسباب از مسبب است و خلق از خالق، همه از یک اصل رود و فاعل یکی بیش نیست و بر دیگری حواله نیست. چون ازین درجه برگذشت، توکل راضیان است و آن توکل صدیقان است که از مسبب و اسباب نپردازند؛ همه یکی را بیند و یکی را شناسند و دیگران کار به او سپارند و ایشان خود را به او سپارند. دیگران از او خواهند و ایشان خود او را خواهند، دیگران به عطا آرام گیرند و ایشان به معطی آرام گیرند. این توکل چراغی است در دل که اینک منم، ندایی است در گوش که ایدرم، نشانی است روشن که با توام، حسین منصور حلاج، خواص را دید که در بیابان می گشت گفت چه می کنی؟ گفت قدم خویش در توکل درست می کنم گفت "افیت عمرک فی عمران باطنک فاین الفناء فی التوحید؟" و ابوبکر صدیق بیمار بود او را گفتند طبیب بیاریم تا تو را علاج کند گفت طبیب مرا دید و گفت: انی افعل ما ارید. "لَنْصَبِّرَنَّ عَلَى مَا آذِیْتُمُونَا" این دلیل است که صبر کردن بر رنج و احتمال کردن و به دفع آن مشغول نابودن از توکل است. همان است که جای دیگر گفت: "ودع اذیهم و توکل علی الله" هر که بر رنج صبر کند و ننالد او را هم مقام متوکلان است و هم مقام صابران و در روش دین داران دو مقام از آن عزیزتر نه اند رب العالمین متوکلان را می گوید که "ان الله يحب المتوکلین" و صابران را می گوید "ان الله مع الصابرين" (۱).

بنابراین در بینش میدی پیامبر ﷺ به علت فنای در توحید و مشاهده کردن سیطره اراده و نیروی مطلق حق بر جهان هستی، در برابر اذیت و آزار معاندان و مشرکان صبر می کرد و دفع آن را به قدرت و مشیت خداوند می سپرد.

بعضی از عرفا، توکل را نهایت مقام صبر دانسته‌اند: «وگفت (جنید بغدادی) صبر بازداشتن نفس است با خدای تعالی بی آنکه جزع کند، وگفت غایت صبر توکل است. قال الله تعالی: "الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون".»^(۱)

صبر و تخلّق به اخلاق الهی

صوفیه ضمن بحث‌های خود درباره اهمیت صبر، این حدیث قدسی را نقل کرده‌اند که: «خداوند تعالی و تقدس وحی فرستاد به داود علیه السلام که یا داود خلق‌های من فراگیر و از خلق‌های من یکی آن است که صبورم.»^(۲)

عین القضاة همدانی در کتاب تمهیدات بیان می‌کند که: خداوند به علّت لطف و رحمتی که نسبت به بندگان خود دارد، از یک طرف برای آنان رنج و سختی و بلا می‌فرستد و از طرف دیگر، آنها را به صبر و استقامت فرامی‌خواند تا با تجلّی کردن صفت صبر در آنان، متخلّق به اخلاق الهی شوند:

«ای عزیز، او چندانی عریده کند با بندگان خود که بیم آن باشد که دوستان او پست و نیست شوند و با این همه جز این خطاب نباشد که: "یا ایّها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتّقوا الله لعلکم تفلحون" این صبر آن گاه توان کردن که صابر، تخلّق یابد به صفت صبر خدا که نام او این است "الصّبور". مگر این کلمه نشنیده‌ایی که او داود را گفت: "تَخَلَّقْ بِأَخْلَاقِي وَ إِنَّ مِنْ أَخْلَاقِي الصُّبُورَ" و دریغا از صبر و صبور چه توان گفتن "واصبر لحکم ربّک فانّک بأعیننا" بیان این همه کرده است.»^(۳)

۱- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۴۴۵.

۲- امام محمدغزالی، احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۹۱.

۳- عین القضاة همدانی، تمهیدات، ص ۲۴۵.

صبر پیامبر ﷺ تجلی صبر بی‌پایان الهی

میبدی در تفسیر آیه ۳۴ سوره احقاف که خداوند می‌فرماید: «فاصبر كما صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرِّسْلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يوعَدُونَ» در معنی اولوالعزم می‌نویسد: «و قال الضحاك: ذوو الجَدِّ والصبر وقيل العزم، القوَّة والثَّبات (۱) ...».

پس پیامبران اولوالعزم، پیامبرانی بودند که در مقابل آزار و اذیت قوم خود ثبات و پایداری از خود نشان می‌دادند و صبر پیشه می‌کردند. و سپس میبدی در تفسیر این آیه می‌گوید: پیامبر بر اثر رنج و آزار و اذیت کفار و مشرکان یک بار دچار دل‌تنگی شد و خواست که برای آنان عذابی را طلب کند، اما خداوند آن حضرت را به صبر فراخواند و فرمود صبر کن و برای عقوبت آنان شتاب مکن و به پیامبران گذشته اقتدا کن؛ همانگونه که آنان چون دانستند که آزار و اذیت قومشان حکم ماست، در برابر آن صبر کردند و شکایتی نکردند. تو نیز از آنان پیروی کن! آیا نمی‌دانی که یکی از نامهای من صبور است؟

«فاصبر كما صبر اولوالعزم» رسول خدا ﷺ از پس طعن‌ها و ناسزاهای که از کافران می‌شنید و رنج‌ها که از ایشان می‌کشید، ضجر گشت، و از سر آن ضجرت به دل خود می‌خواست که ایشان را عقوبتی رسیدی و عذابی چشیدند. رب العالمین این آیت فرستاد که «فاصبر ولا تستعجل» صبر کن یا محمد بر اذی و طعن مشرکان، مشتتاب به عذاب و عقوبت ایشان. اقتدا کن به برادران خویش پیامبران گذشته که بر رنج‌ها و مکروه‌های قوم خویش صبر کردند چون دانستند که آن همه حکم ماست بر آن شکوی و ضجرت ننمودند. تو همان کن یا محمد که ایشان کردند «فبهديهم إقْتِدِه» نمی‌دانی که نامی از نام‌های من صبور است؟ صبور اوست که به عقوبت نشتابد «يمهل ولا يهمل» مهلت دهد، اما مهمل نگذارد. (۲)

۱- رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار، ج ۹، ص ۱۶۷.

۲- همان، ج ۹، ص ۱۷۲.

میبدی در بحث خود این حقیقت عرفانی را بیان می‌کند که وجود و هستی پیامبر ﷺ، در هستی مطلق حق محو و فانی بود و خداوند با همه صفات خود در آن حضرت تجلی کرده بود. بنابراین، صبر پیامبر ﷺ جلوه کامل صبر بی‌پایان الهی بود. بدین جهت، در مقابل آن همه آزار و اذیت کفار و مشرکان صبر می‌کرد و عذاب و عقوبتی را برای آنان درخواست نمی‌کرد و همانگونه که در جنگ بدر به علت فنای در حق، با مشتی خاک به جنگ کفار قریش رفت و آنها را شکست داد و خداوند فرمود: «ما رمیت اذ رمیت و لکنّ الله رمی»،^(۱) در اینجا نیز با قدرت خدا در مقابل آزار و اذیت کفار صبر می‌کرد. بدین جهت، به او فرمود: «اصبر و ما صبرک الا بالله».^(۲) یعنی «بدان که آن صبر توانی کردن مگر به قوت ما».^(۳)

صبر در برابر شداید و سختی‌ها (ابتلا)

سختی‌ها و مشکلات و دردها و رنج‌ها از دیدگاه عرفان و تصوّف، سازنده و تکامل‌بخش است، زیرا صبر و استقامت در برابر آنها موجب می‌شود نیروها و استعدادهای نهفته و پنهان روح شکوفا شود و انسان را به سرچشمه کمال و عظمت یا خداوند پیوند دهد.

مولانا در مثنوی درباره صبر در برابر رنج‌ها و سختی‌ها و نقش سازنده و تکامل بخش آن در مثنوی بسیار سخن گفته است و اندیشه‌های خود را در این زمینه، در قالب تمثیل‌ها و حکایات فراوانی تجسم بخشیده است.

مولانا در داستان قلعه ذات‌الصور یا قلعه هوش‌ریا، این حقیقت عرفانی را مطرح کرده که صبر و پایداری در مقابل سختی‌ها و مشکلات می‌تواند وسیله عروج انسان به

۱- سوره انفال، آیه ۱۷.

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۹.

۳- ابوابرهمیم مستملی بخاری، شرح تعرف، ج سوم، ص ۱۲۲۸.

آسمانها شود. در این داستان، وقتی آن سه شاهزاده بر خلاف وصیت پدر به قلعه ذات الصور یا قلعه هوش‌ریا می‌روند اسیر و گرفتار بلا و سختی می‌شوند. برادر بزرگتر می‌گوید ما همیشه در اوضاع و احوال سخت و هولناک دیگران را به صبر و پایداری دعوت می‌کردیم، پس چرا اکنون خودمان صبر پیشه نکنیم.

آن بزرگین گفت ای اخوان خیر

مانه نر بودیم اندر نصیح غیر

از حشم هر که بما کردی گله

از بلا و فقر و خوف و زلزله

ما همی گفتیم کم نال از حَرَج

صبر کن كالصبرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ

این کلید صبر را اکنون چه شد

ای عجب منسوخ شد قانون؟ چه شد؟^(۱)

مولانا ضمن بیان داستان قلعه هوش‌ریا داستان کوتاه دیگری را نیز نقل می‌کند: پادشاهی فقیهی را به اجبار به سوی مجلس بزم و شراب خوردن آورد و به او شراب نوشانید، آن فقیه در حالت مستی گناهی مرتکب می‌شود، اما پادشاه او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد. مولانا در پایان این داستان نتیجه‌گیری می‌کند و خطاب به پادشاه می‌گوید: ای کسی که دیگران را به سر نشاط و شادی آورده‌ای و در صبر و پایداری زرنگ و چالاک کرده‌ای، با دلاوری خودت نیز به شادی و نشاط بیا و عقل صبر اندیش را رهبر و پیشوای خود قرار ده، زیرا وقتی صبر در وجود تو کمال یابد همانند بالی، پرنده جان و روح تو را به اوج عرش و کرسی پرواز می‌دهد، همان‌گونه که صبر و پایداری پیامبر ﷺ در برابر سختی‌ها به براقی مبدل شد و آن حضرت را به آسمانها عروج داد: دیگران را بس به طبع آورده‌ای در صبوری چست و راغب کرده‌ای

هم به طبع آور به مردی خویش را پیشوا کن عقل صبر اندیش را
 چون قلاووزی صبرت پر شود جان به اوج عرش و کرسی برشود
 مصطفی بین که چو صبرش شد براق برکشانیدش به بالای طباق^(۱)

مولانا در پایان داستان قلعه ذات الصور چنین نتیجه گیری می کند که آن شاهزادگان صبر و استقامت را در برابر بلا و سختی انتخاب کردند. بدین جهت، عشق و محبت خداوند سراسر وجودشان را فراگرفت و بر اثر این عشق، مقام فرمانروایی و همه وابستگی های دنیوی و نفسانی را ترک کردند و وارسته و آزاد از قید و بند تعلقات دنیوی و نفسانی به سوی معشوق پنهان شتافتند و به مقام اولیای خاص خدا و صدیقین رسیدند:

این بگفتند و روان گشتند زود هر چه بود ای یار من آن لحظه بود
 صبر بگزیدند و صدیقین شدند بعد از آن سوی بلاد چین شدند
 والدین و ملک را بگذاشتند راه معشوق نهان برداشتند
 همچو ابراهیم ادهم از سریر عشقشان بی پا و سر کرد و فقیر
 یا چو ابراهیم مُرسل سَر خوشی خویش را افکند اندر آتشی
 یا چو اسماعیل صبار مجید پیش عشق و خنجرش حلقی کشید^(۲)

مولانا معتقد است قرار گرفتن جسم در معرض انواع رنج ها و سختی ها، اگر چه موجب تضعیف جسم می شود، اما قدرتمند شدن روح و بقا و جاودانگی آن را در پی دارد و سالکان طریقت برای رسیدن به چنین هدفی با نفس و خواسته های آن به مخالفت می پردازند و جسم خود را به تحمل انواع رنج ها و سختی ها وادار می کنند:

این ریاضت های درویشان چراست کان بلا بر تن بقای جانهاست
 تا بقای خود نیابد سالکی چون کند تن را سقیم و هالکی
 دست کی جنبد به ایثار و عمل تا نبیند داده جانش را بدل

۱- مولانا، مثنوی معنوی، ابیات ۳۹۷۶-۳۹۷۹.

۲- همان، دفتر ششم، ابیات ۳۹۸۰-۳۹۸۵.

آنک بدهد بی‌امید سودها آن خدای است آن خدای است آن خدا^(۱)
 در بینش مولانا، جان و روح مؤمن با رنج و درد پرورش می‌یابد و قدرتمند می‌شود و چون انبیا رنج و دردشان از همه مردم بیشتر بود و با سخت‌ترین حوادث و رویدادها روبرو می‌شدند نسبت به دیگر انسان‌ها از قدرت روحی بیشتری برخوردار بودند. او روح مؤمن را به حیوانی به نام اشغر تشبیه می‌کند که با ضربه چوب ضخیم‌تر و فربه‌تر می‌شود:

هست حیوانی که نامش اشغر است	او به زخم چوب زفت و لَمُتر است
تا که چوبش می‌زنی به می‌شود	او ز زخم چوب فربه می‌شود
نفس مؤمن اَشْغری آمد یقین	کو به زخم رنج زفت است و سمین
زین سبب بر انبیا رنج و شکست	از همه خلق جهان افزون‌تر است
تا ز جان‌ها جانشان شد زفت‌تر	که ندیدند آن بلا قوم دگر ^(۲)

همچنین مولانا در تمثیل دیگری انسان را به پوست دباغی نشده‌ای تشبیه می‌کند که اگر با داروهای تند و تیز و تلخ آن را مالش دهند، به چرم خوش‌رنگ و خوشبویی مبدل می‌شود و گرنه، بر اثر رطوبت گندیده می‌شود و چهره زشت و ناخوشایندی پیدا می‌کند:

پوست از دارو بلاکش می‌شود	چون ادیم طایفی خوش می‌شود
ور نه تلخ و تیز مالیدی درو	گنده گشتی ناخوش و ناپاک بو
آدمی را پوست نامدبوغ دان	از رطوبت‌ها شده زشت و گران
تلخ و تیز و مالش بسیار ده	تا شود پاک و لطیف و بافِره ^(۳)

مولانا با نظر داشتن به مفهوم آیه ۱۵۵ سوره بقره که می‌فرماید: «و لَنْبَلُوْكُمْ بِشٰیءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجَوْعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» می‌گوید:

۱- مولانا، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۳۴۹ - ۳۳۵۲.

۲- همان، دفتر چهارم، ابیات ۹۷ - ۱۰۱.

۳- همان، ابیات ۱۰۲ - ۱۰۵.

جسم کثیف و تیره و مادی انسان مانع ظهور و بروز جلوه‌های روح لطیف و نورانی انسان می‌شود، اما خداوند به دلیل لطف و رحمت بی‌پایان خود نسبت به بندگان، آنان را در معرض ابتلا قرار می‌دهد و به انواع رنج‌ها و دردها از جمله خوف، گرسنگی، از بین رفتن اموال، بیماری و مرگ عزیزان گرفتار می‌کند تا با صبر در برابر آنها قوای مادی و نفسانی انسان فرو بشکند و روح با آزادی از قید و بند جسم بتواند قدرت‌ها، خلاقیت‌ها و استعدادها یا به عبارت بهتر جوهره الهی خود را ظاهر کند و نشان بدهد.

ز آنکه این آب و گلی کابدان ماست منکر و دزد ضیای جان‌هاست
حق تعالی گرم و سرد و رنج و درد بر تن ما می‌نهد ای شیر مرد
خوف و جوع و نقص اموال و بدن جمله بهر نقد جان ظاهر شدن^(۱)

در بینش مولانا، راه رسیدن به نجات و رستگاری از طریق ریاضت و تحمل انواع رنج‌ها و سختی‌ها امکان‌پذیر است و کسانی که اهل ریاضت نیستند و یا نمی‌توانند باشند، گاهی خداوند با فرستادن انواع بلا آنان را ریاضت می‌دهد تا وجودشان از آلودگی‌ها پاک و مطهر شود. بدین جهت باید در مقابل اراده خداوند تسلیم باشند و به خاطر لطف و محبتی که به آنان داشته، او را شکر و سپاس گویند.

ور نمی‌توانی، رضا ده ای عیار گر خدا رنجت دهد بی‌اختیار
که بلای دوست تطهیر شماسست علم او بالای تدبیر شماسست^(۲)

مولانا همچنین درباره نقشی که بلا و مصیبت و درد و رنج در تکامل روحی و معنوی بشر به عهده دارد، می‌گوید:

تا بدانی که زیان جسم و مال سود جان باشد رهاند از وبال
پس ریاضت را به جان شو مشتری چون سپردی تن به خدمت جان بری
ور ریاضت آیدت بی‌اختیار سر بنه شکرانه ده ای کامیار

۱- مولانا، مثنوی معنوی، دفتر دوم، ۲۹۶۲ - ۲۹۶۴.

۲- همان، دفتر چهارم، ابیات ۱۰۶ - ۱۰۷.

چون حقت داد آن ریاضت شکر کن تو نکردی او کشیدت ز امر کن^(۱)
 مولانا به همین مناسب، حکایت زنی را نقل می‌کند که فرزندانش زنده نمی‌ماندند. وی می‌گوید زنی بیست فرزند به دنیا آورده بود، اما هر کدام فقط شش ماه زنده می‌ماندند. به همین جهت همواره می‌گریست و ناله و فغان سر می‌داد و از درد و رنج به درگاه حق می‌نالید و می‌زارید. تا اینکه سرانجام شبی در خواب باغی سرسبز و قصری با شکوه را به او نشان می‌دهند. زن نام خود را بر قصر نبشته می‌بیند. سپس به او می‌گویند کسانی که صادقانه در راه خداوند جان‌بازی‌ها کرده‌اند، به چنین جایگاه و مقامی می‌رسند، اما چون تو در ریاضت و روی آوردن به حق کاهل و سست بوده‌ای، خداوند تو را به آن مصیبت‌ها مبتلا کرد تا نفس تو ریاضت بکشد و از آلودگی گناهان پاک و خالص شوی و شایستگی رسیدن به چنین مقامی را داشته باشی:

دید در قصری نبشته نام خویش	آن خود دانستش آن محبوب کیش
خدمت بسیار می‌بایست کرد	مر تو را تا برخوردی زین چاشت خورد
چون تو کاهل بودی اندر التجا	آن مصیبت‌ها عوض دادت خدا
گفت یا ربّ تا به صد سال و فزون	این چنینم ده بریز از من تو خون
اندر آن باغ او چو آمد پیش پیش	دید در وی جمله فرزندان خویش ^(۲)

در بینش نظامی به طور کلی در جهان خلقت هر نوع تکاملی بر اثر روبرو شدن با سختی‌ها و شداید به وجود می‌آید و این یک قانون عمومی و فراگیر الهی است که بر تمام عالم خلقت حکمفرماست. نظامی معتقد است اصالت انسان به جسم - که مشتی گل ناپایدار و فانی شونده - نیست بلکه اصالت انسان به روح اوست. بنابراین، در سیر الی‌الله - که یک تغییر و تحول درونی و روحی به سوی کمال مطلق است - انسان باید از جسم و به طور کلی عالم خاک و طبیعت کناره‌گیری کند و قوای روحانی و باطنی خود را

۱- مولانا، مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۳۹۵ - ۳۳۹۸.

۲- همان، ابیات ۳۴۰۹ - ۳۴۱۴.

پرورش دهد و برای رسیدن به این منظور با سختی‌ها و بلاها درگیر شود و در مقابل آنها صبر و استقامت کند تا بتواند روند تکاملی خود را به سوی مبدأ کمال ادامه دهد.

تن چه بود؟ ریزش مستی گِل است	هم دل و هم دل که سخن با دل است
بنده دل باش که سلطان شوی	خواجه عقل و ملک جان شوی
نرمی دل می‌طلبی نیفه وار	نافه صفت تن به درشتی سپار
ای که ترا به ز خشن جامه نیست	حکم بر ابریشم بادامه نیست
خوبی آهو ز خشن پوستی است	رقش از آن نامزد دوستی است
مشک بود در خشن آرام گیر	گردد پر گنده چو پوشد حریر
گر شکری، با نفس تنگ ساز	ور گهری با صدف سنگ ساز ^(۱)

نظامی معتقد است هر نوع حرکتی به سوی مبدأ کمال، در اثر درگیری با رنج‌ها و سختی‌ها صورت می‌پذیرد و پیامبران الهی بیش از دیگران با مصایب و رویدادهای سخت درگیر می‌شدند. بدین جهت، آنها بیش از دیگران مراتب کمال را طی کردند و به اوج قرب حق راه یافتند.

در بینش نظامی، همان‌گونه که تلخی شراب موجب رسیدن به لذت و شیرینی مستی و از خود بی‌خبری است، زخم و آسیب بلا نیز موجب درمان بیماری خودبینی و نفسانیت انسان است. بنابراین عارف باید با صبر و استقامت در مقابل بلا و درد و رنج، از قید و بند نفسانیت خود رها شود و به کمک و ارشاد پیشرو غم، سفر به سوی آزادی و رهایی را در پیش بگیرد تا به لذت و خوشی مشاهده معشوق ازلی نایل گردد.

زخم بلا مرهم خودبینی است	تلخی می مایه شیرینی است
حارسی از درها گنج راست	خازنی راحت‌ها رنج راست
سرو شو از بند خود آزاد باش	شمع شو از خوردن خود شاد باش
رنج ز فریاد بری ساحت است	در عقب رنج بسی راحت است

چرخ نبندد گرهی بر سرت تا نگشاید گرهی دیگر
در سفری کان ره آزادی است شحنه غم پیشرو شادی است^(۱)

نظامی به تناسب این بحث؛ یعنی صبر در برابر بلاها و مصایب، داستان «سگ و صیاد و روباه» را نقل می‌کند. خلاصه داستان چنین است که صیادی در شکارگاه سگ شکاری خود را گم می‌کند ولی در این حادثه که برای او بسیار دردناک است صبر پیشه می‌کند.

گرچه در آن غم دلش از جان گرفت هم جگر خویش به دندان گرفت
صابری کان نه باو بود کرد هر جو صبرش درمی سود کرد^(۲)

روباهی به صیاد می‌گوید سگ تو مرده است و نباید منتظر او باشی، با این گفتار می‌کوشد صیاد را ناامید و مأیوس کند، اما صیاد یقین خود را از دست نمی‌دهد و با او به مناظره می‌پردازد. در این هنگام سگ از راه می‌رسد.

نظامی در قالب این داستان، این حقیقت دینی و عرفانی را مطرح می‌کند که هر کس طبق احکام دین و آیات قرآن در مصایب و سختی‌ها صبر و استقامت ورزد، سرانجام به پیروزی و رستگاری خواهد رسید. او این حقیقت را از زبان سگ شکاری خطاب به صیاد بیان می‌کند. سگ خطاب به صیاد می‌گوید:

صبر کردن تو طبق احکام دین، همانند طوقی بود که به گردن من افکنده شد و مرا به سوی تو بازگردانید و یقین تو مانع شد که روباه بتواند با مکر و فریب، تو را از راه حق دور کند:

طوق من آویزش دین تو شد گنده روباه یقین تو شد
هر که یقینش به ارادت کشد خاتم کارش به سعادت کشد^(۳)

۱- نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۰۱.

۲- همان، ص ۱۰۲.

۳- همان، ص ۱۰۴.

رنج‌ها و سختی‌ها انواع بسیاری دارد که بیان همه آنها سخن را به درازا خواهد کشانید. بنابراین، سعی نگارنده در این گفتار بر آن است که صبر در برابر گرسنگی و نقشی را که این نوع صبر از دیدگاه عرفان و تصوّف در شکوفا کردن نیروها و قدرت‌های الهی در روح به عهده دارد، بیان کند.

صبر و استقامت در برابر گرسنگی

صوفیان و عارفانی که درباره ارشاد و راهنمایی سالکان راه حقیقت، آثار مکتوبی از خود به یادگار گذاشته‌اند، معمولاً بخش‌های عمده‌ای را به بیان دستوراتی درباره تقلیل طعام و فضیلت‌های آن و یا امتناع از خوردن غذاهایی که مورد رغبت و تمایل نفس است و همچنین استقامت و پایداری در برابر گرسنگی و بیان فواید و فضیلت‌های آن اختصاص داده‌اند و به‌طور مشبع و مفصّل درباره آن بحث کرده، با استناد به آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ و گفتار بزرگان عرفان که حاصل تجربیات عملی آنان در این زمینه است، نقش صبر در برابر رنج و سختی گرسنگی را در آزاد شدن روح از تنگنای جسم و عالم ماده و عروج به عالم الهی بیان کرده‌اند.

صوفیه تحمل رنج و درد گرسنگی را روش و سیره پیامبران الهی دانسته، درباره پیامبر اکرم ﷺ و صبر و مقاومت آن حضرت در برابر گرسنگی، روایات و حکایات زیادی در کتب خود نقل کرده‌اند.

در ترجمه رساله قشیریه از انس بن مالک نقل شده که: «فاطمه علیها السلام به نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و پاره‌ای نان آورد. گفت: چیست این یا فاطمه؟ گفت قرصی پخته بودم و دلم خوش نبود تا این پاره نزدیک تو آوردم. گفت این اوّل طعامی است که اندر دهن پدرت می‌رسد از سه روز باز، و اندر روایت دیگر آید که فاطمه علیها السلام قرصی آورد جوین رسول را صلوات الله و سلامه علیه.»^(۱)

۱- ابوعلی حسن عثمانی، ترجمه رساله قشیریه؛ و محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۳۶.

و در کشف الاسرار آمده است: «خبر درست است از عایشه که بعد از وفات پیغامبر می گفت "لَمْ يَنْمَ عَلَى السَّرِيرِ وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْرِ الشَّعِيرِ"»^(۱)

«(پیامبر) بر تخت نخواستید است و از نان جوین سیر نشده است.»

در بینش عرفا، گرسنگی از ارکان عمده مجاهده و مبارزه با نفس و ریاضت است البته، این گرسنگی نباید اضطراری و یا از روی جبر باشد، بلکه باید کاملاً اختیاری باشد و طعام‌های گوناگون و لذیذی که مورد رغبت و تمایل نفس سالک است، در اختیارش باشد و دسترسی به آنها برای او امکان‌پذیر باشد، اما سالک برای مبارزه با خواسته‌های نفس خود، استقامت و صبر پیشه گیرد و از خوردن آنها پرهیزد.

در کتاب کشف‌المحجوب در این باره آمده است: «به حقیقت آنکه اندر جوع مضطر بود جائع نبود از آنچه طالب اکل باکل بود پس آنکه ورا درجه جوع بود تارک اکل بود نه از اکل ممنوع بود و آنکه اندر حال وجود اکل به ترک آن بگوید و بار و رنج آن بکشد وی جایع باشد.»^(۲)

چنانکه قبلاً گفته شد، در بینش عرفا رکن اصلی مجاهده با نفس و جنگ با شیطان استقامت و صبر در برابر میل و شهوت نفس به غذاست، چون این شهوت ریشه و اصل همه شهوات است و شهوات دیگر به تبعیت از آن به وجود می‌آید و غلبه بر آن، در حقیقت غلبه بر همه شهوات و تمایلات نفسانی است. امام محمد غزالی در کیمیای سعادت می‌نویسد: «بدان که معده چون حوض تن است و عروق که از وی همی شود به اندام، چون جوی‌هاست و منبع همه شهوات معده است و این غالب‌ترین شهوتی است بر آدمی، چه آدمی علیه‌السلام که از بهشت بیفتاد، به سبب این شهوت بیفتاد و این شهوت اصل شهوت‌های دیگر است»^(۳) ...

۱- رشیدالدین میبدی، کشف‌الاسرار وعدةالابرار، ج ۹، ص ۱۶۹.

۲- ابوالحسن علی‌بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۴۲۰.

۳- محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۴۵۲.

و نجم‌الدین دایه در مرصادالعباد ضمن بیان داستان خلقت آدم که در آن بسیاری از اعتقادات عرفا را به طور نمادین و رمزآمیز بیان کرده است، می‌نویسد: شیطان از راه دهان به قالب آدم راه یافت و در درون او گردش کرد و چون دید صاحب میل و شهوت به غذاست، گفت: من از این طریق زود می‌توانم بر آدم مالک شوم و او را تحت سلطه و سیطره خود قرار دهم.

«تا ابلیس پرتلیس یک باری گرد او طواف می‌کرد و بدان یک چشم اعورانه بدو در می‌نگریست، دهان آدم گشاده دید گفت باشید که این مشکل را گره‌گشایی یافتم تا من بدین سوراخ فرو روم و بینم چه جای است... ابلیس چون خایب و خاسر از درون آدم بیرون آمد، با ملایکه گفت: هیچ باکی نیست این شخص مجوّف است. او را به غذا حاجت بود و صاحب شهوت باشد چون دیگر حیوانات زود بر او مالک توان شد.»^(۱)

هجویری در کشف‌المحجوب در مورد اثر غذا در تقویت نفس و شهوات نفسانی می‌نویسد: «والحمد لله رب العالمین کی عروق اهل معرفت برهان جمله اسرار خداوند است و دلها ایشان موضع نظر متعالی و از دلها اندر صدور ایشان درها گشاده است و عقل و هوا بر درگاه آن نشسته، روح مر عقل را مدد می‌کند و نفس مر هوا را و هر چند طبایع به اغذیه غذا بیش یابد، نفس قوی‌تر می‌شود و هوا تربیت بیشتر می‌یابد، صولت وی اندر اعضا پراکنده‌تر باشد و اندر هر عرقی از انتشار وی حجابی دیگر گونه پدیدار آید و چون طالب، اغذیه از وی باز گیرد، هوا ضعیف‌تر می‌شود و عقل قوی‌تر و قوت نفس از عروق گسسته‌تر می‌شود و اسرار و براهین ظاهرتر می‌گردد. چون نفس از حرکات خود فروماند و هوا از وجود خود فانی گردد، ارادت باطل اندر اظهار حق محو شود؛ آنگاه کل مراد مرید حاصل گردد.»^(۲)

۱- نجم‌الدین رازی، مرصادالعباد، صص ۷۵ - ۷۸.

۲- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۴۲۱.

همچنین امام محمد غزالی معتقد است همان‌گونه که حیوان سرکش را فقط با گرسنه نگه داشتن می‌توان رام کرد، نفس سرکش و عصیان‌گر را نیز با گرسنگی می‌توان رام و تسلیم ساخت.

وی در احیاء علوم الدین گوید: «بزرگترین فایده گرسنگی شکستن همه شهوات نفس به گناه، و غلبه بر نفس اماره بالسوء است زیرا منشأ همه گناهان، شهوات و نیروی نفسانی است و مایه اصلی نیروهای نفسانی و شهوات ناگزیر غذا است، کم کردن آن هر شهوت و نیروی نفسانی را ضعیف می‌کند و کمال سعادت در این است که انسان مالک نفس، و بدبختی او در این است که مملوک نفس شود، همان‌گونه که تو نمی‌توانی حیوان رنده‌ایی را تحت فرمان خود درآوری جز با ضعف حاصل از گرسنگی، زیرا هرگاه سیر شود قوی و سرکش و رنده می‌شود، نفس نیز چنین است.»^(۱)

و در تذکرة الاولیاء آمده است: «و گفت (ابو سلیمان دارانی) چون آدمی سیر شود، جمله اعضای او به شهوات گرسنه شوند و چون گرسنه شود، جمله اعضای او از شهوات سیر گردد؛ یعنی تا شکم سیر نشود، هیچ شهوت، آرزویی نکند.»^(۲)

پس رمز و راز این ریاضت؛ یعنی استقامت در برابر گرسنگی، فرو شکستن نفس و غلبه و سیطره بر آرزوها و خواسته‌های نفس است.

در کتاب‌های صوفیه احادیث و روایات زیادی از پیامبر ﷺ درباره مبارزه و جهاد با این خواسته نفس و ثواب و اجر این مجاهده در نزد خداوند نقل شده است؛ از جمله امام محمد غزالی در کیمیای سعادت می‌نویسد: «رسول ﷺ گفت: جهاد کنید با خویشتن به گرسنگی و تشنگی که ثواب این، ثواب جهاد است با کفار. و گفت: هیچ کردار نزدیک خداوند تعالی دوست‌تر از گرسنگی و تشنگی نیست. و گفت: هر که شکم پر کرد، وی را به ملکوت آسمان راه ندهند... و گفت جامه کهنه پوشید و طعام و شراب

۱- محمد امام غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۳، صص ۱۳۰ - ۱۳۱.

۲- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۲۷۹.

خورید اندر نیم شکم که آن جزوی است از نبوت. و گفت: اندیشه یک نیمه از عبادت است و کم خوردن عبادت است... و رسول علیه الصلوه والسلام گفت: شیطان اندر تن آدمی روان است چون خون اندر رگ، راه گذر وی به گرسنگی تنگ کنید!»^(۱)

در کتب صوفیه برای تعلیم سالکان طریقت، حکایات زیادی درباره صبر و مقاومت صحابه پیامبر و تابعان و مشایخ صوفیه در برابر میل و شهوت نفس به طعام بیان شده که از ذکر آنها خودداری می شود و تنها نقشی را که گرسنگی در متجلی کردن صفات و قدرت های الهی در روح برعهده دارد از دیدگاه تصوف و عرفان به طور خلاصه بیان می کنیم:

۱- جوشش سرچشمه های علم و حکمت در باطن و درون انسان

صوفیه معتقدند ایستادگی در مقابل گرسنگی موجب جوشش سرچشمه های علم و حکمت در قلب و روح انسان می شود. در ترجمه رساله قشیریه آمده است: «و بدانک گرسنگی از صفات این قوم است و این یکی است از ارکان مجاهدت، و سالکان این طریق به گرسنگی به دین درجه رسیدند و از طعام باز ایستادند و چشمه های حکمت اندر گرسنگی یافتند و حکایت بسیار است ایشان را اندرین.

و سهل عبدالله گوید: "چون خدای دنیا را بیافرید، معصیت اندر سیری نهاد و جهل، و اندر گرسنگی علم و حکمت نهاد".^(۲)

و در اوراد الاحباب آمده است: «ابویزد بسطامی را پرسیدند که این معرفت به چه یافتی؟ گفت: "به شکم گرسنه و تن برهنه".»^(۳)

۱- محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۴۵۳؛ و احیاء علوم الدین، ج ۳، صص ۱۲۴-۱۲۵.

۲- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۱۲.

۳- یحیی باخرزی، اوراد الاحباب، ص ۳۲۷.

همچنین در تذکرة الاولیاء از قول بایزید بسطامی نقل شده است: «گرسنگی ابری است که جز باران حکمت نباراند.»^(۱)

و در کیمیای سعادت امام محمد غزالی گوید: «شبلی رحمه الله علیه همی گوید: هیچ روز گرسنه ننشستم الله را که اندر دل خویشتن حکمتی و عبرتی تازه نیافتم.»^(۲)

و مولانا در تأویل آیه ۱۵ از سورة ملک که خداوند می فرماید: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُور» می گوید: منظور خداوند از رزق در این آیه حکمت یعنی پی بردن به رمز و راز عالم هستی است. مولانا معتقد است هنگامی که عارف در مقابل شهوات و تمایلات نفس خود ایستادگی کند و از خوردن غذا امتناع ورزد، حس و مدرکی ماورای مادی و روحانی در باطن او پدید می آید که می تواند اسرار و رموز عالم غیب را درک کند و بفهمد.

بی غرض داده ست از محض عطا	رو ز حکمت خور علف کان را خدا
ز آنچه حق گفتت کلوا من رزقه	فهم نان کردی نه حکمت ای رهی
کان گلو گیرت نباشد عاقبت	رزق حق حکمت بود در مرتبت
کو خورنده لقمه های راز شد	این دهان بستی دهانی باز شد
در فطام او بسی نعمت خوری ^(۳)	گسز شیر دیو تن را و ابری

در احیاء علوم الدین از قول ابوسلیمان دارانی آمده است که گفت: «خود را گرسنگی بده، زیرا باعث می شود نفس انسان خوار و تحت فرمان و قلبش رقیق گردد و علم آسمانی را نیز برایش به ارمغان آورد.»^(۴)

۱- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۱۹۶.

۲- محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۴۵۴.

۳- مولانا، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۷۴۴-۳۷۴۸.

۴- محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۲۹.

۲- مشاهده عالم غیب و ملکوت

نجم‌الدین کبری در کتاب السائر الحائر درباره نقشی که گرسنگی و روزه در شکوفا کردن نیروها و قدرت‌های روح بر عهده دارد، می‌نویسد: «بر اثر تعلقات نفسانی و توجه به عالم ماده، چشم روح بسته می‌شود و انسان نمی‌تواند عالم غیب را ببیند، اما تحمل رنج گرسنگی موجب باز شدن چشم روح می‌شود:

«فایده هفتم از چشم دل سبل که در او محکم شده باشد، دور کردن که چون مرد گرسنه شود پیهی که در چشم دل باشد بگدازد و چشم دل روشن شود، در عالم غیب نگیرد و عالم ملکوت را معاینه ببیند.»^(۱)

۳- آماده کردن قلب و روح برای ارتباط با خدا و عوالم غیبی

عرفا معتقدند گرسنگی و کم‌خوردن موجب به وجود آمدن حالت خضوع و خشوع قلبی و رقیق شدن احساسات و عواطف انسان می‌شود و درون و باطن را آماده ارتباط با عوالم غیبی و الهی می‌کند. به همین جهت، به سالکان توصیه می‌کنند با شکم تهی و در حال گرسنگی به عبادت و دعا و راز و نیاز با حق پردازند.

در تذکرة الاولیاء از قول ابوسلیمان دارانی نقل شده است: «هر که سیر خورد، شش چیز به وی در آید: عبادت را حلاوت نیابد؛ و حفظ وی در یادداشت حکمت کم شود و از شفقت در خلق محروم ماند که پندارد همه جهانیان سیرند، و عبادت بر وی گران شود و شهوات در وی زیادت گردد... و گفت هرگاه که تو را حاجتی بود از حوائج دنیا و آخرت، هیچ مخور تا آن وقت که آن حاجت روا شود، از بهر آنکه سیر خوردن عقل را متغیر گرداند و حاجت خواستن متغیر بود. پس بر تو باد به جوع، که جوع نفس را ذلیل کند و دل را رقیق و علم سماوی بر تو ریزد. و گفت: اگر یک لقمه از حلال شبی کمتر خورم، دوست‌تر دارم از آنکه تا روز نماز کنم، زیرا که شب آن وقت درآید که آفتاب

فرو شود و شب دل مؤمن آن وقت آید که معده از طعام پر شود.»^(۱)

و امام محمد غزالی در فواید گرسنگی می نویسد: «فایدهٔ اوّل آنکه دل صافی و روشن گرداند و از این گفت رسول علیه السّلام که دل‌های خویش زنده گردانید به اندک خوردن و پاک گردانید به گرسنگی، تا صافی شود و سبک شود و گفت هر که خویشتن را گرسنه دارد، دل وی زیرک شود و اندیشهٔ وی عظیم شود....»

و فایدهٔ دوم آنکه دل رقیق شود، چنانکه لذّت ذکر و مناجات بیابد و از سیری قسوت و سختی دل خیزد تا هر ذکر که همی کند، بر سر زبان باشد و اندرون دل نشود.»^(۲)

و هجویری در کشف‌المحجوب می نویسد: «بدانک گرسنگی را شرفی بزرگ است و به نزدیک امم و ملل ستوده است، از آنچه از روی ظاهر گرسنه را خاطر تیزتر بود و قریحه مهذب‌تر و تن درست‌تر آن را که شرهی بیشتر نباشد که خود را بر ریاضت مهیا گردانیده باشند لَانَّ الْجُوعَ لِلنَّفْسِ خُضُوعٌ: و للقلب خُشُوعٌ، جانع را تن خاضع بود و دل خاشع.»^(۳)

۴- رسیدن به مقام ولایت و قادر شدن بر انجام کرامات و خرق عادات

بسیاری از صوفیه معتقدند که استقامت در برابر گرسنگی، نقش مهمی در رسیدن عارف به مقام ولایت دارد. در این مقام، عارف بر انجام خرق عادات قادر می شود. در اوراد الاحباب آمده است: «عبدالواحد بن زید به خدای تعالی سوگند یاد کرد و گفت: خدای تعالی هیچ کس را صفا نداد إِلَّا به جوع و هیچ کس بر آب نرفت و زمین را طی نکرد و به مرتبهٔ ولایت نرسید إِلَّا به جوع.»^(۴)

۱- عطار نیشابوری. تذکره الاولیا، ص ۲۷۹.

۲- محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۴۵۵؛ و احیاء علوم الدین، ج ۳، صص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۳- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۴۱۹.

۴- یحیی باخیزی، اوراد الاحباب، ص ۳۲۹.

محیی‌الدین بن عربی در کتاب حلیه‌الابدال از قول یکی از ابدال^(۱) به نام معاذبن اشرس می‌گوید: «ابدال از چهار طریق به این مقام می‌رسند که عبارت است: از خاموشی، عزلت از خلق و گرسنگی و بی‌خوابی.»^(۲)

در تذکرةالاولیا حکایتی در مورد ابراهیم خواص نقل شده که نشان‌دهنده این واقعیت است که صبر در مقابل میل نفس به غذا، نقش مهمی در قادر شدن عارف به کرامات و برهم زدن روابط علت و معلولی حاکم بر عالم ماده و طبیعت دارد:

«ابوالحسن علوی مرید خواص بود گفت: شبی مرا گفت: ابراهیم خواص به جایی خواهم رفت، با من مساعدت می‌کنی؟ گفتم: تا به خانه شوم و نعلین در پاکنم. چون به خانه رسیدم، خایگینه ساخته بودند پاره‌ایی بخوردم و بازگشتم تا بدو رسیدم، آبی پیش آمد. پای بر آب نهاده برفت. من نیز پای فرونهادم. به آب فرورفتم. شیخ روی از پس کرد گفت: تو خایگینه بر پای بسته‌ای، گفتم: ندانم کدام از این دو عجب‌تر؟ بر روی آب رفتن یا سِرّ من بدانستن.»^(۳)

۱- ابدال از کملین محسوب می‌شوند و کارهایی می‌توانند انجام دهند که عقل آنها را محال می‌داند، اما خداوند به آنان قدرتی اعطا کرده که می‌توانند کارهای فوق توانایی‌های بشری و یا خرق عادات انجام دهند.

جامی در سلسله‌الذهب درباره ابدال می‌گوید:

لیک کار خدا و خاص خدا	نیست محصور در مدارک ما
ای بسا کار کاید از ابدال	که بود پیش عقل خلق محال
باشد از خالق قوی و قدر	کارشان خارق قوای بشر

(جامی، عبدالرحمن، هفت اورنگ، دفتر اول از سلسله‌الذهب، ابیات ۲۱۵۵ - ۲۱۵۷).

۲- ابی‌عربی، رساله حلیه‌الابدال، ص ۹.

۳- عطار نیشابوری، تذکرةالاولیا، ص ۶۰۶.

۵- رسیدن به احوال و مقامات عرفانی

محبی الدین ابن عربی در کتاب حلیۃ الابدال می نویسد: «و گرسنگی را احوال و مقامات باشد مانند خشوع و فروتنی و بیچارگی و خواری و درویشی و نابودن افزونی‌ها، و سکون جوارح و نابودن خاطرهای بد، آن حال گرسنگی روندگان باشد. اما گرسنگی محققان، رقت، صفا و مؤانست و نیستی و پاک شدن از اوصاف بشری و سبب عزّلت الهی از حجب زمانی، و مقامی که آن را مقام صمدانی خوانند و آن مقامی بلند است و در آن اسرارها و تجلّی‌ها باشد.»^(۱)

عر شنیدن کلام خدا

هجویری در کشف‌المحجوب می نویسد: وقتی عارفی بخواهد با گوش سرّ و باطن کلام خداوند را بشنود، باید چهل روز در مقابل گرسنگی استقامت ورزد. البته، این حالت یعنی تحمل چهل روز گرسنگی متعلق به اولیای خاص خداوند است. هجویری معتقد است شنیدن کلام خداوند با وجود طبیعت نفسانی امکان‌پذیر نیست، اما وقتی چهل روز مانع رسیدن غذا به چهار طبع شوند ضعیف می‌گردند. در این صورت جنبه روحانی و ماورای مادی انسان بر جنبه مادی و نفسانی او سلطه می‌یابد و غلبه می‌کند. در نتیجه، ولی خدا در باطن و درون خود صدای خدا را می‌شنود و با او مکالمه می‌کند:

«و اصل چهلۀ ایشان تعلق به حال موسی - عم - دارد و اندر مقام مکالمه درست آید و چون خواهند که کلام خداوند عزوجل بسرّ بشنوند، چهل روز گرسنه باشند و چون سی روز بگذرد مسواک کنند و از بعد آن ده روز دیگر بباشند، لامحاله خداوند به سرّ ایشان سخن گوید؛ از آنچه هر چه انبیا را بر اظهار روا بود، اولیا را بر اسرار روا بود، پس شنیدن کلام وی با بقاء طبع روا نباشد و چهار طبع را چهل روز نفی مشرب و غذا باید تا

۱- ابی عربی، رسالۀ حلیۃ الابدال، ص ۱۶.

مقهور گردند و کل ولایت مر صفا و محبت و لطایف روح را شود.»^(۱)
 و در اوراد الاحباب آمده است: «ابوسعید خراز می فرماید که جماعتی از حکمای الهی گفته اند که خدای تعالی با کسی که در شکم او چیزی از دنیا باشد، مکالمه نکند. هر که از دنیا خالی گردد و نفس او از آنکه چیزی ملک او باشد، ساکن شود و روح روحانی او به حیات حقیقی زنده باشد، آنگاه این شخص را صلاحیت خطاب خداوند و مکالمه بی واسطه پدید آید، چنانکه موسی را علیه السلام خدای تعالی به ترک همه چیز امر کرد تا به نعلین.»^(۲)

و در کیمیای سعادت امام محمد غزالی می نویسد: «و اندر خبر است که موسی علیه السلام در آن چهل روز که حق تعالی با وی سخن گفت، هیچ چیز نخورده بود.»^(۳)

۷- مشاهدۀ خداوند

هجویری در کشف المحجوب می گوید: «و قال رسول الله صلعم أجمعوا بطنكم و أظمأوا أكبادكم و اعروا أجسادكم لعل قلوبكم يزورن الله عياناً في الدنيا»^(۴): شکم را گرسنه دارید و جگر را تشنه و تن را برهنه، تا مگر خداوند تعالی را ببینید به دل. اگر تن را از گرسنگی بلا بود، دل را بدان ضیا بود و جان را صفا بود و سر را لقا بود و چون سر لقا یابد، و جان صفا یابد و دل ضیا یابد چه زیان اگر تن بلا یابد^(۵) ...». و همچنین گوید:

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، صص ۴۱۸ - ۴۱۹.

۲- ابوالمفاخر یحیی باخرزی، اوراد الاحباب، ص ۳۳۰.

۳- محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۴۵۴.

۴- این حدیث در اوراد الاحباب از قول عیسی علیه السلام چنین نقل شده است: «اجمعوا اکبادکم و اغدوا أجسادکم لعل قلوبکم تری الله عزوجل»؛ (اوراد الاحباب، ص ۳۲۶).

۵- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۴۱۹.

«اما گرسنگی را ثمره، مشاهدت بود که مجاهدت قاید آن است»^(۱) ...»

و ابوالمفاخر یحیی باخرزی در اوراد الاحباب گوید: هر که بتواند در مدت چهل روز، روزه بگیرد و در این مدت از خوردن غذا پرهیزد، از عالم ملکوت و جبروت با خبر می شود و خداوند بر او تجلی می کند:

«هر که چنین کند، آیات ملکوت برو ظاهر شود و از عالم جبروت معانی قدرت برو مکشوف شود والله تعالی برو تجلی کند.»^(۲)

و در کیمیای سعادت آمده است «عیسی علیه السلام گفت: خویشتن گرسنه و برهنه دارید، تا باشد که دلهای شما حق را ببیند.»^(۳)

و نجم الدین رازی در مرصاد العباد می نویسد: «به عیسی علیه السلام وحی آمد "تَجَوَّعْ تَرَانِی وَ تَجَوِّذْ تَصِلَ الِیَّ".»^(۴)

«گرسنگی بکش تا مرا ببینی، ترک تعلق کن تا به من برسی.»

۸- مشابه شدن به فرشتگان و تخلق به اخلاق الهی

ابوالمفاخر یحیی باخرزی در اوراد الاحباب می نویسد: «بنده که در ذکر خدای باشد و جوع را در ذکر فراموش کند، او مشابه ملایکه است»^(۵) ...»

و نجم الدین رازی در مرصاد العباد در تفسیر حدیث «الصوم لی و انا أجزی به» بیان می کند که جزای روزه داشتن، تخلق به اخلاق الهی است و هیچ عبادتی از لحاظ ظاهر تناسبی با خداوند ندارد مگر روزه، زیرا نخوردن غذا صفت فرشتگان و خداوند است:

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۴۲۱.

۲- ابوالمفاخر یحیی باخرزی، اوراد الاحباب، ص ۳۲۱.

۳- محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۴۵۳.

۴- نجم الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۱۶۹.

۵- یحیی باخرزی، اوراد الاحباب، ص ۳۲۹.

«اما روزه، او را از آن عهد اعلام کند که به صفت ملایکه بود و به حجب صفات حیوانی از حضرت محجوب نگشته که خوردن خاصیت حیوان است و ناخوردن صفت ملایکه و صفت خداوند تعالی، تا بدین اشارت ترک خلق‌های حیوانی کند و متخلق به اخلاق حق شود که «الصوم لی و انا اجزی به»؛ یعنی روزه خاص از آن من است که به حقیقت حضرت خداوندی است که از غذا منزّه است. باقی هر چه هست محتاج غذا هستند. ملایکه اگر چه غذای حیوانی نخورند اما تسبیح و تقدیس غذای ایشان است هر چیز را مناسب او غذایی هست و «أنا أجزی به» یعنی جزای هر طاعت بهشت است و جزای روزه تخلق به اخلاق من است؛ چه صورت هیچ طاعت با حضرت عزت مناسبتی ندارد الا روزه که ترک کردن غذا است و حق تعالی منزّه از غذاست.»^(۱)

و امام محمد غزالی در احیاء علوم الدین در تفسیر «الصوم لی و انا اجزی به» می‌نویسد: «اضافه کرد آن را به نفس خود زیرا در آن اخلاقی از اخلاق‌های بی‌نیازی است.»^(۲)

۹- استحالة حواس و احاطه به زمان و مکان

با استناد به حدیثی که مولانا در مجالس سبعه نقل کرده، می‌توان اذعان نمود که صبر و مقاومت در برابر تشنگی، گرسنگی، بندگی و تعبّد محض در برابر اراده خداوند، موجب می‌شود که وجود و هستی مؤمن در هستی مطلق حق محو گردد و طبق حدیث قدسی «ولا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى احبّه فاذا اُحِبَّتْهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعاً وَ بَصَراً وَ لِسَاناً وَ يداً فَبِیْ يَسْمَعُ وَ بِیْ يَبْصُرُ وَ بِیْ يَنْطِقُ وَ بِیْ يَبْطِشُ»^(۳) حواس او استحاله پذیرد و به

۱- نجم‌الدین رازی، مرصاد العباد، ص ۱۶۹.

۲- محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۵، ص ۲۷۰.

۳- این حدیث در اکثر کتب صوفیه از جمله کشف‌المحجوب ابوالحسن علی‌بن عثمان هجویری ص ۳۲۶؛ و مرصاد العباد نجم‌الدین رازی، ص ۳۲۱، با اندکی اختلاف نقل شده است.

حواسی الهی با قدرت و نیروی نامحدود تبدیل شوند. در این مقام، عارف با چشم حق عالم غیب یا ماوراء الطبیعه و جهان ماده را مشاهده می‌کند و با گوش حق صداهاى غیبی را می‌شنود و با غلبه بر زمان و مکان، می‌تواند قیامت و بهشت و دوزخ را مشاهده کند: «سید المرسلین، چراغ آسمان و زمین - صلی الله علیه و سلم - روزی میان یاران نشسته بود. روی به حارثه کرد و گفت: ای حارثه، امروز چون برخاستی از خواب؟ گفت: مؤمن برخاستم، مؤمن حقیقی، مؤمن بی‌گمان و تقلید. پیغامبر - صلی الله علیه و سلم - فرمود که: هر راستی را نشانی است و هر حقیقتی را علامتی است؛ نشان ایمان تو چیست؟ گفت: یا رسول الله! من از دنیا دور شدم که دنیا را دام غرور دیدم و حجاب نور دیدم. روز تشنه صبر کردم و شب بیدار بودم و این ساعت معین عرش رحمان را به چشم ظاهر می‌بینم، چنانکه خلق، آسمان را می‌بینند و اهل بهشت را می‌بینم به این چشم ظاهر میان بهشت یکدیگر را زیارت می‌کنند و کنار می‌گیرند و اهل دوزخ را با این چشم می‌بینم که غریب می‌کنند و فریادشان به گوش ظاهر می‌شنوم. رسول ﷺ فرمود: "أَصْبَتْ فَالزَّمْ" یافتی، راه راست دیدی، آنچه می‌بینی هم بر این روش محکم باش تا آنچه دیدی مقام تو شود، و ملک تو شود، زیرا دیدن دیگر است و ملک شدن دیگر. بعد از آن رسول ﷺ رو به یاران کرد و فرمود: "هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِنُورِ جَلَالِهِ" این بنده آن است که خدای - عزوجل - چشم دل این مرد را سرمه معرفت کشیده است و چشم دل او را منور گردانیده است.»^(۱)

۱۰- بی‌نیازی از غذا در مدت زمانی طولانی یا رسیدن به مقام جوع

در کتب صوفیه، حکایاتی نقل شده است مبنی بر اینکه بعضی از مشایخ و بزرگان عرفان، روزها و هفته‌ها و حتی ماهها از خوردن غذا خودداری می‌کنند. در رساله قشیریه آمده است: «گویند سهل بن عبدالله هر پانزده روز یک بار خوردی، چون ماه رمضان

درآمدی، تا ماه ندیدی طعام نخوردی... ابوعثمان مغربی گفت ربّانی به چهل روز نخورد و صمدانی به هشتاد روز نخورد... ابوتراب نخشبی از بادیه بصره به مکه شد. پرسیدند: که طعام کجا خوردی؟ گفت: از بصره به نباج آمدم طعام خوردم، پس به ذات‌العرق و از ذات‌العرق اینجا، در بادیه دوبار طعام خورده بود.»^(۱)

از سخن ابوعثمان مغربی می‌توان دریافت که بی‌نیازی عارف از غذا، به مقامات و درجات عرفانی او بستگی دارد و اینکه مظهر کدام یک از صفات حق است: ربّانی؛ یعنی عارفی که خداوند به صفت ربوبیت و پروردگاری در او تجلّی کرده است و صمدانی؛ یعنی عارفی که خداوند به صفت بی‌نیازی و صمدیت در او تجلّی کرده است. به طور کلی، هر چه عارف به منبع کمال و عظمت نزدیکتر شده باشد، بیشتر می‌تواند بدون نیازمندی به غذای مادی زندگی کند.

هجویری در کشف المحجوب، امتناع از خوردن غذا در زمانی طولانی را روزه وصال؛ یعنی روزه پیوسته و ناگسستنی می‌نامد و می‌گوید پیامبر روزه وصال داشته، اما صحابه را از آن نهی کرده و فرموده: "اَنْتِ لَسْتُ كَاَحَدِكُمْ اَنْتِ اَبِیْتُ عِنْدَ رَبِّیْ یُطْعِمُنِیْ وَ یَسْقِیْنِیْ". «من همانند شما نیستم، در نزد پروردگارم شب را به صبح می‌رسانم و او به من غذا می‌دهد و آب می‌نوشاند.»

«اما اندر روزه وصال نهی آمده است از پیغمبر - عم - کی چون وی وصال کردی، صحابه نیز با وی موافقت کردند، گفت: شما وصال مکنید!» "اَنْتِ لَسْتُ كَاَحَدِكُمْ اَنْتِ اَبِیْتُ عِنْدَ رَبِّیْ یُطْعِمُنِیْ وَ یَسْقِیْنِیْ" الی آخر کی من چون شما نیستم، مرا هر شب از حق تعالی طعام و شراب آرند. پس ارباب مجاهدت گفتند که این نهی شفقت است نه نهی تحریم^(۲)...»

۱- ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، صص ۲۱۲-۲۱۳.

۲- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۴۱۶.

هجویری سپس حکایاتی را دربارهٔ روزه‌های مداوم و پیوسته و بدون افطار صوفیان نقل می‌کند؛ از جمله می‌گوید: «و درست است از شیخ ابونصر سراج، طاووس الفقراء، صاحب لمع که وی ماه رمضان به بغداد رسید. اندر مسجد شونیزیه وی را خانه‌ایی به خلوت بدادند و امامی درویشان بدو تسلیم کردند. وی تا عید اصحابنا را امامی کرد و اندر تراویح پنج ختم بکرد. هر شب خادم قرصی بدان در خانهٔ وی اندر دادی. چون روز عید بود و -رض- برفت، خادم نگاه کرد هر سی قرص به جای بود... و از ابراهیم ادهم روایت آرند که ماه رمضان از ابتدا تا انتها هیچ نخورده و ماه تموز بود هر روز به مزدوری گندم درودی و آنچه بستدی به درویشان دادی و همه شب تا روز نماز کردی وی را نگاه داشتند، بنخورد و بنخفت. و از شیخ ابو عبدالله خفیف -رح- می‌آید که چون از دنیا بیرون شد، چهل چله پشتا پشت بداشته بود.»^(۱)

هجویری در توجیه اینکه بعضی از عرفا هفته‌ها و یا ماهها غذا نمی‌خورند و قدرت و نیروی جسمی آنها نه تنها کم نمی‌شود، بلکه افزایش نیز می‌یابد، معتقد است چنین کاری در حد توان و طاقت بشر نیست، اما تأییدی است از جانب حق؛ یعنی به وسیله قدرت و نیرویی که خداوند در درون و باطن انسان می‌آفریند، چنین کاری امکان‌پذیر می‌شود:

«پس این از امکان طاقت آدمیت بیرون است و جز به مشرب الهی نتوان کرد و آن تأییدی باشد که عین آن غذاء وی گردد، یکی را غذا طعام دنیا بود و یکی را تأیید مولی^(۲) ...»

هجویری در این مورد اظهار می‌دارد که افراد ناآگاه از اسرار سیر و سلوک و اطباء که اطلاعاتشان فقط به حوزهٔ قدرت‌های جسمانی محدود است، چنین چیزی را نمی‌پذیرند، در حالی که واقعیت است و چنین کاری توسط بعضی از عرفا رخ می‌دهد.

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۴۱۷.

۲- همان، ص ۴۱۷.

وی سپس مشهودات شخصی خود را در این زمینه چنین بیان می‌کند: «من پیری دیدم که هر سال دو چهله بداشتی! و دانشمند ابومحمد بانغزی چون از دنیا بیرون شد، من آنجا حاضر بودم. هشتاد روز بوده بود که هیچ نخورده بود و هیچ نمازش از جماعت نرفت! درویشی بود از متأخران کی هشتاد روز هیچ نخورده بود و هیچ نمازش از جماعت فوت نشد^(۱)...»

همچنین هجویری دربارهٔ روزه وصال داشتن؛ یعنی امتناع از خوردن غذا در مدت زمانی طولانی و اینکه پزشکان چنین چیزی را غیر ممکن می‌دانند، می‌گوید چنین کاری در حیطهٔ قدرت عوام نیست، بلکه کرامتی است که فقط به اولیای خاص خداوند اختصاص دارد، اما در مورد پیامبر ﷺ روزه وصال داشتن را معجزه به حساب می‌آورد: «و اشکال این مسأله هنوز بر جای است. جهال بدین تعلق کنند که وصال روا نباشد و اطباء اصل این را انکار کنند و من بیان این به تمامی بگویم تا سخن از حیز اشکال بشود انشاء الله. بدانک وصال کردن بی از آنک خلل اندر فرمان خداوند عزوجل آید، کرامت بود و کرامت محل خصوص است، نه محل عموم و چون حکم آن عام باشد، امر بدان درست نیاید و اگر اظهار کرامت عام بودی ایمان جبر شدی و بر معرفت عارفان را ثواب نبود. پس چون رسول - عم - صاحب معجزه بود وصال به آشکارا کرد و مر اهل کرامات را از اظهار آن نهی کرد که کرامات را شرط ستر باشد و معجزه را کشف^(۲)...»

امام محمد غزالی در کیمیای سعادت حکایت عارفی را نقل می‌کند که شصت روز متوالی از خوردن غذا امتناع می‌کند و سپس در توجیه این مسأله می‌گوید: این مرتبه و درجه در عرفان خیلی بلند است و کسانی می‌توانند به این مقام برسند که با عالمی غیر از این جهان طبیعت و ماده سروکار داشته باشند و آن عالم چنان آنها را به خود مشغول کند که از آنچه مربوط به این عالم خاکی است به کلی بی‌خبر مانند:

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۴۱۸.

۲- همان، ص ۴۱۸.

«و گفته‌اند که هر که چهل روز نخورد، لابد چیزهای عجایب بروی آشکار شود و یکی از صحابه با راهبی مناظره همی کرد. گفت: چرا به محمد - علیه السلام - ایمان نیاوری؟ گفت: زیرا که عیسی - علیه السلام - چهل روز هیچ نخورد و این جز پیغامبری صادق نتواند کرد. پیغامبر شما این نکرده است. گفت: من یکی‌ام از امت وی؛ اگر چهل روز بنشینم و هیچ نخورم، ایمان آوری؟ گفت: آورم. پنجاه روز بنشست. گفت: زیادت کن! شصت روز کرد تمام که هیچ نخورد و آن راهب ایمان آورد و این درجه عظیم است الا کسی نتواند کرد که وی را کاری بیرون از این عالم پدید آمده باشد که آن قوت وی را نگاه می‌دارد و مشغول همی گرداند که آگاهی نیابد.»^(۱)

غزالی این حکایت را در احیاء علوم الدین نیز نقل کرده و همین توجیه را به صورت دقیق‌تری چنین بیان می‌کند: «این منزلت بزرگی است که کمتر کسی به آن دست می‌یابد، مگر اینکه (با رفع حجاب‌ها و پرده‌ها) عالمی ورای این جهان مادی را یافته، در آن سیر کرده باشد و آن چنان به مشاهده مشهودات آن عالم مشغول گشته که از طبیعت و عادات خویش برید شده و به قدری در لذت مشاهده آن عالم فرو رفته باشد که گرسنگی و نیازهای جسمانی خود را فراموش کرده باشد.»^(۲)

در کتاب اوراد الاحباب نیز مباحث بسیاری پیرامون کم کردن غذا و فضیلت جوع آمده است. در این کتاب نیز حکایات زیادی در مورد مشایخ طریقت و بزرگان صوفیه نقل شده که روزه‌های طولانی مدت داشته‌اند و گاهی در مدت چهل روز یک بار افطار می‌کرده‌اند، بدون اینکه در این مدت توان جسمی و یا روحی آنها کاهش یابد و مانع انجام عبادات و فرایض آنها شوند.

نگارنده این کتاب یعنی ابوالمفاخر یحیی باخرزی، روزه چهل روزه را هم بر اثر ممارست و تمرین و هم با امدادهای غیبی امکان‌پذیر می‌داند و دستورات و تمرین‌هایی

۱- محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۴۶۰؛ و احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۳۸.

۲- محمد غزالی، احیاء علوم الدین، صص ۱۳۷-۱۳۸.

را در این زمینه به سالکان طریقت می آموزد و سپس فهرستی نیز از نامهای صحابه پیامبر و تابعان و مشایخی که به این مرحله رسیده اند، ارائه می دهد:

«اما علمای الهی و مشایخ از قوت کم نمی کنند و به او متعرض نمی شوند، بر وقت زیادت کنند و هر روزی مقدار یک وقت تأخیر می کنند و دیرتر طعام می خورند. و طریق تدبیر این وجه آن است که شب را بر هفت بخش قسمت کنند و هر شبی وقت افطار نصف سبع شب تأخیر کنند و پس افطار کنند؛ چنانکه در یازده روز یک شب طی شود و در یک ماه یک شبانه روز طی شود تا آنجا رسد که هفت روز و ده روز و پانزده روز را به یک افطار طی کنند. و چون این عمل را به حسن نیت و قصد صحیح از سر صدق تمام کند، اثر نقصان طعام در عقل او پدید نیاید و در آحاد فرائض ضعیف نگردد و محفوظ باشد و از غیب مدد یابد و چهل روز او را به منزله یک روز شود.»^(۱)

مولانا نیز در مثنوی در فواید و فضیلت های جوع بسیار سخن گفته و مجاهدان و سالکان راه حق را به صبر و پایداری در مقابل رنج و سختی گرسنگی فرامی خواند. در بینش وی، جوع و گرسنگی هم موجب سلامتی و تندرستی جسم می شود و هم از لحاظ روحی عارف را به کمال و مراتب بلند معنوی می رساند.

گر نباشد جوع صد رنج دگر	از پی هیضه برآرد از تو سر
رنج جوع اولی بود خود زآن علل	هم به لطف و هم به خفت هم عمل
رنج جوع از رنج ها پاکیزه تر	خاصه در جوع است صد نفع و هنر ^(۲)

جوع خود سلطان داروهاست هین	جوع در جان نه چنین خوارش مبین
جمله ناخوش از مجاعت خوش شده است	جمله خوش ها بی مجاعت ها ردّ است ^(۳)

۱- یحیی باخیزی، اوراد الاحباب، ص ۳۲۱.

۲- مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۸۲۹ - ۲۸۳۱.

۳- همان، ابیات ۲۸۳۲ - ۲۸۳۳.

مولانا نیز در جای جای مثنوی، این مطلب عرفانی را بیان می‌کند که غذای اولیای حق نور ایمان و معرفت است و همین غذای روح، جسم آنها را از غذای مادی بی‌نیاز می‌کند. او در ابیات ذیل ضمن آوردن تمثیل بیمارانی که مبتلا به گل‌خواری هستند، می‌گوید: غذای اصلی بشر نور ایمان و معرفت و پی‌بردن به اسرار و رموز عالم هستی است، اما انسان به اشتباه غذای خود را غذاهای مادی می‌پندارد. اگر ما نیز همانند اولیای حق محو عالم الهی شویم، جسم ما هم شایستگی و قابلیت خوردن این غذا را پیدا خواهد کرد و از نیروی غذای مادی بی‌نیاز خواهد شد:

چون کسی کو از مرض گل داشت دوست

گرچه پندارد که آن خود قوت اوست
قوت اصلی را فراموش کرده است

روی در قوت مرض آورده است
نوش را بگذاشته سم خورده است

قوت علت را چو چَرِش کرده است
قوت اصلی بشر نور خداست

قوت حیوانی مر او را ناسزا است
لیک از علت درین افتاد دل

که خورد او روز و شب زین آب و گل
روی زرد و پای سست و دل سبک

کو غذای وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ
آن غذای خاصگان دولت است

خوردن آن بی‌گلو و آلت است
شد غذای آفتاب از نور عرش

مر حسود و دیو را از دود فرش

در شهیدان يُرْزُقُون فرمود حق
آن غذا را نی دهان بُد نی طبق

قابل خوردن شود اجسام ما

چون برآید از تفرّج کام ما^(۱)

همچنین در مورد این مطلب که نور معرفت و ایمان - که غذای جان اولیاست - غذای جسم آنان نیز می شود، مولانا در دفتر پنجم با توجّه به حدیث معروف پیامبر ﷺ که می فرمود: «أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي» می گوید اگر جسم پیامبر از غذای روح؛ یعنی ایمان و معرفت تغذیه نمی شد نمی فرمود: «اسلم شیطان علی یدی» و به طور کلی، با تغذیه جسم از غذای ایمان است که عارف می تواند شیطان نفس را در مقابل خود رام و تسلیم کند:

ذات ایمان نعمت و لونی است هول	ای قناعت کرده از ایمان به قول
گر چه آن مطعوم جان است و نظر	جسم را هم ز آن نصیب است ای پسر
گر نگشتی دیو جسم آن را اکول	اسلم الشیطان نفرمودی رسول
دیو ز آن لوتی که مرده حیّ شود	تا نیاشامد مسلمان کی شود
دیو بر دنیاست عاشق کور و کر	عشق را عشقی دگر برّد مگر
از نهان خانه یقین چون می چشد	اندک اندک رخت عشق آنجا کشد ^(۲)

مولانا معتقد است اگر کسی در مقابل نخوردن غذاهای مادی استقامت کند و رنج و سختی گرسنگی را تحمل کند، از زندان این عالم خاکی و نوامیس حاکم بر آن رها می شود و با غلبه بر زمان و مکان، به جهانی فراتر از این عالم؛ یعنی عالم ملکوت وارد

۱- مولانا. مثنوی. دفتر دوم. ابیات ۱۰۸۰ - ۱۰۸۸ و ۱۰۹۷.

۲- همان، دفتر پنجم، ابیات ۲۸۷ - ۲۹۲.

می شود و همانند فرشتگان از سفره نعمت های نهانی و غیبی تغذیه می کند:

ایها المحبوس فی رهن الطعام	سوف تَنْجُو إِنْ تَحَمَّلْتَ الْفِطَام
إِنَّ فِی الْجُوع طَعَاماً وافرأ	إِفْتَقِذْهَا وَارْتَحِ یا نافرأ
إِغْتَذِ بِالنُّورِ كُن مِثْلَ الْبَصَر	وافیقِ الْأَمْلَاکِ یا خیر البشر
چون ملک تسبیح حق را کن غذا	تا رهی همچون ملایک از إذا
جبرئیل از سوی جیفه کم تند	او به قوت کی ز کرکس کم زند
حبذا خوانی نهاده در جهان	لیک از چشم خسیسان بس نهان
گر جهان باغی پر از نعمت شود	قسم موش و مار هم خاکی بود ^(۱)

مولانا می گوید کسانی که در قید و بند عالم نفسانی و ماده اسیر و گرفتارند، به این مقام نمی رسند، بلکه این مقام به کسانی اختصاص دارد که با همه وجود غرقه دریای بی کرانه عالم الهی هستند. آنها نه تنها روحشان، بلکه جسمشان نیز از عالم ماده منقطع شده و تابع قوانین علت و معلولی حاکم بر عالم ماده نیست، بلکه حیات و زندگی جسم آنها بر اثر نیرو و غذای روحانی و غیرمادی است.

خود نباشد جوع هر کس را زبون	کین علفزاری است ز اندازه برون
جوع مرخصان حق را داده اند	تا شوند از جوع شیر زورمند
جوع هر جلف گدا را کی دهند	چون علف کم نیست پیش او نهند
که بخور که هم بدین ارزانی	تو نه ای مرغاب مرغ نانی ^(۲)

مولانا در مثنوی در شرح این مقام حکایاتی را نیز نقل کرده؛ از جمله حکایت «مریدی که شیخ از حرص و ضمیر او واقف شد...» او در این حکایت می گوید مریدی با شیخ خود به شهری می رفت که در آنجا نان کمیاب بود. ترس از قحطی و گرسنگی فکر مرید را پریشان کرده بود. شیخ که به علت اشراف بر ضمائر از درون و باطن او آگاه

۱- مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۹۵ - ۳۰۱.

۲- همان، ابیات ۲۸۳۷ - ۲۸۴۰.

می‌شود، به وی می‌گوید: تو برای نان صبر و توکل به خدا را فراموش کرده‌ای، و از آنها نیستی که به مقام جوع می‌رسند، بلکه بهترین غذاها برایت فراهم می‌شود زیرا از عالم غیب بی‌خبر و ناآگاهی. جوع، رزق جان و روح خاصان و مقربان خداوند است:

شیخ آگه بود و واقف از ضمیر	گفت او را چند باشی در زحیر
از برای غصه نان سوختی	دیده صبر و توکل دوختی
تو نه‌ای ز آن نازنینان عزیز	که تو را دارند بی‌جوز و مویر
جوع رزق جان خاصان خداست	کی زبون همچو تو گیج گداست ^(۱)

عطار نیز با توجه به این مقام و مرتبه بلند اولیای حق است که در تعریف جوع می‌گوید:

جوع چیست اصل دو عالم خوردن است هم ز جوع آخر به زاری مردن است^(۲)
اصل دو عالم خوردن؛ یعنی پی بردن روح به جوهره دو عالم، دیدن وحدت مطلق در ظاهر و شکل کثرت‌ها، و نوشیدن از سرچشمه توحید محض و همچنان تشنه و عطشناک باقی ماندن!

از مجموع مباحثی که گذشت و همچنین تأمل در دیگر مطالب کتب صوفیه، می‌توان گفت که جوع از نظر صوفیه بر دو نوع است: ۱- جوع سالکان و مریدان؛ ۲- جوع اولیای خاص خداوند و یا صدیقان.

۱- جوع سالکان

سالکانی که قدم در راه طریقت می‌گذارند، برای مبارزه با نفس و غلبه بر هواهای نفسانی از غذای خویش می‌کاهند و در مقابل رغبت و تمایل نفس به غذاهای لذیذ استقامت و پایداری می‌کنند. آنان رنج و سختی گرسنگی را تحمل می‌کنند تا از طریق این

۱- مولانا، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۸۴۳ - ۲۸۴۶.

۲- عطار نیشابوری، مصیبت‌نامه، ص ۴۵.

ریاضت و مجاهده، نفس خود را بشکنند و بتوانند راه کمال را طی کنند و به حق واصل شوند.

از قول یحیی بن معاذ نقل شده است: «گرسنگی مریدان را ریاضت است و تایید آن را تجربت و زاهدان را سیاست و عارفان را مکرمت»^(۱)

۲- جوع اولیای خاص خداوند

جوع اولیای خاص؛ یعنی گسیخته شدن روح از عالم خاک و محو شدن کامل در عالم الهی. روح با پیوستن به منبع قدرت و بی نیازی، آنچنان قدرتمند می شود که در جسم نیز تأثیر می گذارد و آن را قوی و نیرومند می کند. عارف در این مقام مدتها می تواند بدون غذا زندگی کند؛ بی آنکه نشانه ای از سستی و ضعف در جسم او مشاهده شود. به همین دلیل، عرفا این جوع را قوت و غذای روح نامیده اند. مولانا در مثنوی می گوید:

عشق باشد لوت و پوت جانها جوع از این روی است قوت جانها^(۲)

در تذکرة الاولیاء از قول یحیی بن معاذ نقل شده است: «گفت گرسنگی طعام خدای است در زمین که تن های صدیقان بدان قوت می یابد»^(۳)

پس در بینش عرفا، جوع اولیای و مقربان خاص خداوند؛ یعنی ظهور و تجلی نیروی الهی در درون و باطن عارف؛ به طوری که جسم نیز در اثر پرتو آن نیرو شاداب و قوی باقی بماند، بدون اینکه نیازی به نیروی غذاهای مادی داشته باشد. این امر که مستلزم انقطاع روح از عالم ماده و جسم و استغراق کامل در لذت مشاهده عالمی و رای این عالم مادی است، یک مقام بلند عرفانی است که به مقربان و خاصان حق یا صدیقین اختصاص دارد و اصطلاحاً آن را جوع اولیای خاص و صدیقین نامیده اند، و گفته اند:

۱- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۳۶۹.

۲- مولانا، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۳۴.

۳- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۳۶۹.

«الجَوْعُ طَعَامُ الصَّادِقِينَ وَ مَسَلَكُ الْمُرِيدِينَ»^(۱)

این مقام بر اثر صبر و استقامت در برابر گرسنگی و شکسته شدن طبیعت مادی و نفسانی انسان حاصل می‌شود.

از آنجا که صبر در برابر گرسنگی، نقش عمده‌ای در فرو شکستن نفس و پیوند دادن انسان با عالم الهی بر عهده دارد، عرفا به عبادت صوم یا روزه بسیار اهمّیت می‌دهند و با استناد به حدیث «الصَّوْمُ جُنَّةٌ»^(۲) آن را سپری برای جنگ با شیطان و نفس می‌دانند. در کشف‌المحجوب، از قول جنید نقل شده است: «الصَّوْمُ نَصْفُ الطَّرِيقَةِ»؛ یعنی روزه داشتن نیمی از طریقت است.^(۳)

همچنین هجویری گوید: «و حقیقت روزه امساک باشد و کل طریقت اندرین مضمّر است و کمترین درجه روزه گرسنگی است "و الجَوْعُ طَعَامُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ": گرسنگی طعام خدای است در زمین».^(۴)

امساک که هجویری آن را حقیقت روزه و برابر با کل طریقت می‌داند؛ یعنی استقامت در برابر خواسته‌های نفس، و این همان معنای کلمه صبر است. به همین دلیل، تعدادی از مفسران و عرفا صبر را در بعضی آیات قرآن روزه دانسته‌اند، چون در عبادت روزه، صبر در تمامی وجوه و ابعاد خود تبلور می‌یابد.

ابوالفتوح رازی در تفسیر آیه «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» می‌گوید: «گفته‌اند مراد به صبر در آیت روزه است؛ چه معنی صبر در روزه حاصل است و قدیم - جَلَّ جلاله - روزه را در قرآن صبر خواند فی قوله "و جَازَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا" ای بما صَبَرُوا»^(۵)...

۱- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۴۲۰.

۲- محمد غزالی، کیمیای سعادت، ص ۱۷۲.

۳- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، کشف‌المحجوب، ص ۴۱۳.

۴- همان، ص ۴۱۴.

۵- ابوالفتوح رازی، رُوحُ الْجَنَانِ وَ رُوحُ الْجَنَانِ، ج ۱، ص ۱۶۸؛ و نجم‌الدین کبری، السائر العائر، ص ۳۰.

و امام محمد غزالی در احیاء علوم الدین صبر را اسمی از اسماء روزه دانسته و در تفسیر آیه «انما یوقی الصابرون اجرهم بغير حساب» گوید:

«هم الصائمون لانّ الصبر اسمٌ مِنْ اَسْمَاءِ الصَّوْمِ»^(۱)

صوفیان نیز با استناد به حدیث «لکل شیء باب و باب العبادۃ الصَّوْم»^(۲) روزه را دری برای راه یافتن به عبودیت و بندگی محض در مقابل حق تعالی می‌دانند و به عنوان رکن اصلی ریاضت و جهاد با نفس آن را به مجاهدان و رهروان طریقت تعلیم می‌دهند و نسبت به انجام دادن پیوسته و مداوم آن تأکید می‌ورزند.

صبر و سختی‌های عبادت

بسیاری از عرفا معتقدند که بیدار ماندن در شب و صبر در برابر رنج و سختی عبادت، و راز و نیاز و گریه سحرگاهی موجب رسیدن عارف به تجلی و شهود حق می‌شود.

نظامی عارف و شاعر بزرگ قرن ششم در آثار خود بر این موضوع بسیار تأکید می‌ورزد. وی در مخزن الاسرار گوید:

گاه چو شب نعل سحرگاه باش	گاه چو سحر زخم گه آه باش
بار عنا کش به شب قیرگون	هر چه عنا بیش عنایت فزون
زاهل وفا هر که به جایی رسید	بیشتر از راه عنایی رسید
نزل بلا عافیت انبیاست	و آنچه تو را عافیت آید بلاست ^(۳)

همچنین، او در مخزن الاسرار در خلوت اول و دوم از رسیدن خود به مقام شهود و تجلی حق در قالب رمز و استعاره می‌گوید: بر اثر تحمل ریاضت و صبر در برابر

۱- محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۵، ص ۲۷۰.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۷۰.

۳- نظامی گنجه‌ای، مخزن الاسرار، ص ۱۰۱.

سختی‌های عبادت و راز و نیاز و گریه سحرگاهی، سرانجام معشوق پنهان من نقاب از چهره گشود و با نشان دادن جمال خود، وجود و هستی مرا به آتش کشید:

ای به تبش ناصیت از داغ من	بی‌خبر از سبزه و از باغ من
سبزه فلک بود و نظر تاب او	باغ سحر بود و سرشک آب او
وان که رخس پرده‌گی خاص بود	آینه صورت اخلاص بود
بس که سرم بر سر زانو نشست	تا سر این رشته بیامد به دست
این سفر از راه یقین رفته‌ام	راه چنین رو که چنین رفته‌ام ^(۱)

نظامی پس از توصیفات رمزی خود از شب مقدسی که آن را شب قدر می‌نامد، اظهار می‌دارد که عرفا بیشتر در هنگام سحر از اسرار و رموز حق باخبر می‌شوند و خداوند هنگام سحر با نور شهود خود، درون و باطن عارف را روشنی می‌بخشد و تاریکی‌های وجود نفسانی او را محو و نابود می‌کند:

چون اثر نور سحر یافتم	بی‌خبرم، گر چه خبر یافتم
هر که درین مه‌د روان راه یافت	بیشتر از نور سحرگاه یافت
ای ز خجالت همه شب‌های تو	رو سیه از روز طرب‌های تو
من که ازین شب صفتی کرده‌ام	آن صفت از معرفتی کرده‌ام
شب صفت پرده تنهایی است	شمع درو گوهر بینایی است
عود و گلایی که برو بسته شد	نال و اشک دو سه دلخسته شد
وان همه خوبی که در آن صدر بود	نور خیالات شب قدر بود
محرم این پرده زنگی نورد	کیست درین پرده زنگار خورد؟ ^(۲)

نه تنها نظامی که دارای بینشی زاهدانه و عابدانه است، بلکه عرفایی همانند مولانا، حافظ، سعدی و عراقی نیز که بینشی عاشقانه دارند، معتقدند بیداری در شب و راز و

۱- نظامی گنجه‌ای، مخزن الاسرار، ص ۶۱.

۲- همان، ص ۶۹.

نیاز و نماز و گریه سحرگاهی نقش اساسی را در رسیدن به تجلی و شهود حق بر عهده دارد. مولانا در دیوان غزلیات شمس گوید:

آن را که درون دل عشق و طلبی باشد

چون دل نگشاید در آن را سببی باشد

رو بر در دل بنشین کان دلبر پنهانی

وقت سحری آید یا نیم شبی باشد^(۱)

اگرچه مسلک عرفانی مولانا، مسلک عشق و سکر و وجد و شور و حال بوده است و بیشتر به مجالس سماع صوفیان می‌رفته و مشاهدات و مکاشفات نیز داشته است و حتی کراماتی از او در آن مجالس ظاهر شده، اما وی به عبادت و گریه و راز و نیاز سحرگاهی نیز بسیار اهمیت می‌داده است. از غزلیات فراوانی که در این باره سروده، چنین استنباط می‌شود که مولانا هنگام عبادت و راز و نیاز و گریه سحرگاهی از جام معرفت حق سرمست شده و به شهود و تجلی حق رسیده است.

مولانا معتقد است در دل شب‌های تاریک باید به طلب و جستجوی حق رفت، زیرا شب وقت ظهور و تجلی خداوند است؛ همانگونه که حضرت یوسف علیه السلام بر اثر راز و نیاز سحرگاهی از چاه به جاه رسید و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در دل تاریکی‌های شب به طلب خداوند رفت و سحرگاهان به آسمان‌ها عروج کرد:

بیگاه شد بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد خیزید ای خوش طالعان وقت طلوع ماه شد
ساقی به سوی جام رو، ای پاسبان بر بام رو ای جان بی آرام رو، کان یار خلوت خواه شد
اشکی که چشم افروختی، صبری که خرمن سوختی عقلی که راه آموختی در نیم شب گمراه شد

شب روح‌ها واصل شود، مقصودها حاصل شود چون روز روشن دل شود، هر کو ز شب آگاه شد
ای روز چون حشری مگر؟ وی شب قدری مگر؟ یا چون درخت موسی؟ کو مظهر الله شد

شب ماه خرم می‌کند، ای روز زین بر گاو نه بنگر که راه کهکشان از سنبله پر گاه شد
در چاه شب غافل مشو، در دلو گردون دست زن یوسف گرفت آن دلو را، از چاه سوی جاه شد
در تیره شب چون مصطفی می‌رو طلب می‌کن صفا کان شه ز معراج شی بی‌مثل و بی‌اشباه شد
خاموش شد عالم به شب، نا چست باشی در طلب زیراکه بانگ و عربده تشویش خلوتگاه شد^(۱)
از تأمل در غزلیات مولانا، چنین برمی‌آید که وی شبهای زیادی را به راز و نیاز و
عبادت گذرانده و همین امر، موجب تجلی و ظهور خداوند در درون و باطن او شده و
وی در اثر حالت سکر و بی‌خوابی ناشی از مشاهده معشوق و غلبات عشق،
فریادهای مستانه سر می‌داده است:

بانگ زدَم نیم شبان، کیست در این خانه دل

گفت منم کز رخ من شد مه و خورشید خجل^(۲)

ای خیالت در دل من هر سحر می‌خرامد همچو مه یک پاره نور
نقش خوبت در میان جان ما آتش و شور افکند و آنگه چه شور؟^(۳)

این نیم شبان کیست چو مهتاب رسیده

پیغامبر عشق است ز محراب رسیده

آورده یکی مشعله، آتش زده در خواب

از حضرت شاهنشاه بی‌خواب رسیده^(۴)

۱- مولانا، کلیات شمس، ج ۲، ص ۲.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۴۶.

۳- همان، ج ۳، ص ۱۶.

۴- همان، ج ۵، ص ۱۳۲.

از مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که عبادت و خواندن نماز شب، در رسیدن مولانا به تجلی و شهود حق نقش مهمی برعهده داشته و همواره عواطف و احساسات عاشقانه او را برمی‌انگیخته و دریای روحش را موج و طوفانی می‌کرده است. بسیاری از غزلیات او که حالت وجد و بی‌قراری و بی‌خوابی ناشی از وصال حق در آنها موج می‌زند، به هنگام سحر و در اثر خواندن نماز شب بر زبان او جاری می‌شده است.

سعدی نیز غزل معروفی سروده که مطلع آن چنین است:

یا رب شب دوشین چه مبارک سحری بود

کو را به سر کشته هجران گذری بود^(۱)

چنانکه در بیت ذکر شده مشهود است، زمان تجربه عرفانی شاعر سحرگاه بوده است و این امر، نشان‌دهنده این حقیقت است که در بینش عرفانی سعدی نیز همانند نظامی و مولانا و یا بسیاری از عرفای دیگر، عبادت و راز و نیاز سحرگاهی از اهمیت خاصی برخوردار بوده و آنان مدتهای زیادی را به ریاضت و مجاهده با نفس، و عبادت سحرگاهی گذرانده‌اند و یک دوره سخت و طولانی هجران و فراق را تحمل کرده‌اند تا به وصال معشوق ازلی دست یافته‌اند.

وصال چنانکه بسیاری از عرفا اذعان داشته‌اند، وصال شهودی است؛ یعنی رسیدن به یک ادراک و دریافت روحی و یا رسیدن به یک بینش شهودی است. عارف در این مرحله، در هستی‌های مختلف و متنوع و یا عالم کثرت، تنها یک هستی را مشاهده می‌کند و آن هستی مطلق خداوند است. او هر صفتی را جلوه‌ای از صفت خدا و هر ذاتی را پرتوی از ذات حق می‌بیند. سعدی بر طرف شدن حجابهای تاریک نفسانی و درخشیدن پرتو تجلی صفاتی و ذاتی خداوند و یا کشف روحانی خود را در سحرگاه، در غالب رمز چنین بیان کرده است:

رویی نتوان گفت که حسنش به چه ماند

گویی که در آن نیم شب از روز دری بود

گویم قمری بود کس از من نپسندد

باغی که به هر شاخ درختش قمری بود^(۱)

رسیدن به تجلی ذاتی و صفاتی حق، مستلزم فنا شدن وجود نفسانی عارف است. او در این مقام، نه تنها همه هستی‌ها، بلکه هستی خود را عین هستی مطلق خداوند می‌بیند و قطره‌سان مستغرق دریای بی‌نهایت توحید است. سعدی این کشف شهودی را که رسیدن به توحید ناب و خالص است و اصطلاحاً وصال حق و یا فنای فی‌الله نامیده شده، چنین بیان کرده است:

آن دم که خبر بودم از او تا تو نگویی

کز خویشتن و هر که جهانم خبری بود

در عالم وصفش به جهانی برسیدم

کاندر نظرم هر دو جهان مختصری بود

من بودم و او، نی، قلم اندر سر من کش

با او نتوان گفت وجود دگری بود^(۲)

سعدی رسیدن به چنین شهودی را ثمره صبر و استقامت بر رنجها و سختی‌های هجران و یا ریاضت و مجاهدت‌ها و عبادت‌های سحرگاهی می‌داند:

من بعد حکایت نکنم تلخی هجران

کان میوه که از صبر برآمد شکری بود^(۳)

۱- سعدی، کلیات، غزلیات، ص ۵۰۵.

۲- همان، ص ۵۰۵.

۳- همان، ص ۵۰۵.

اگر چه بینش عرفانی عراقی عاشقانه است و او نیز همانند مولانا، سکر و بی‌خوشتنی ناشی از غلبات عشق و وجد و شور و مستی را وسیله پرواز روح به سوی معشوق ازلی می‌داند، اما تأمل در آثار او گویای این حقیقت است که عبادت و راز و نیاز سحرگاهی برای رسیدن به تجلی و شهود حق در بینش او نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و او شبهای زیادی را به عبادت و راز و نیاز با معبود به صبح می‌رسانده است.

عراقی هر سحرگاهی برآر از سوز دل آهی

ز خواب این دیده بخت مگر یک بار برخیزد^(۱)

بلبل آسا همه شب تا به سحر نعره زنم بوک بویی به مشامم ز گلستان آید^(۲)
عراقی معتقد است باید سحرگاه باگریه و زاری روی نیاز به آستان معشوق سایید و از سینه آه‌های آتشین برآورد تا شاید در پرتو نظر لطف‌آمیز او بتوان گوشه‌ای از جمالش را مشاهده کرد:

تا چند چاشت ما هم از خوان غم بود تا کی وجوه شام ز خون جگر کنیم
آهی برآوریم سحرگه ز سوز دل وین بخت خفته را دمی از خواب برکنیم
زاری کنان به درگه دلدار خود رویم نعره زنان به پیش سرایش گذر کنیم
باشد که یک نظر نفسی سوی ما کند دزدیده یک نفس به رخ او نظر کنیم^(۳)
وی در یکی از نامه‌های عرفانی خود برای بیان اهمیت عبادت، به ویژه خواندن نماز شب به قول جنید بغدادی استناد می‌کند و می‌گوید: «از جنید -رحمة الله علیه- پرسیدند بعد از وفات او: "ما فَعَلَ اللهُ بِكَ؟" گفت: "طاحت تلك الاشارات و فَنِيَتْ تِلْكَ العبارات و

۱- عراقی، مجموعه آثار، غزلیات، ص ۸۸.

۲- همان، ص ۲۷۵.

۳- همان ص ۸۸.

مَا نَفَعْنِي إِلَّا رُكُيعَاتُ كُنْتُ أَرْكُفُهَا قَبْلَ السَّحَرِ...»^(۱)

«خداوند با تو چه کرد؟ گفت: از بین رفت آن اشارات و محو شد آن عبارات و سود نبخشید مرا مگر آن نمازهای کوتاهی که قبل از سحر آنها را خواندم.»

صبر در برابر جفای خلق

یکی از انواع دیگر صبر که در کتب صوفیه بازتاب گسترده‌ای دارد، صبر مردان کامل و مقربان خداوند در برابر اذیت و آزار معاندان جاهل و نامحرمان و اغیار است. چنانکه در مقدمه گفته شد خداوند در آیات متعددی پیامبر ﷺ و مؤمنان را در برابر اذیت و آزار کفار و مشرکان و یا پیروان ادیان دیگر به صبر و استقامت فرامی‌خواند و می‌فرماید پیامبران و ائمه‌های گذشته نیز مورد آزار و اذیت قرار گرفتند، اما از طریق صبر توانستند بر دشمنان پیروز شوند و جامعه خود را از تاریکی جهل و بی‌عدالتی و انحطاط اخلاقی، به سوی روشنایی و نور کمال هدایت کنند. به همین دلیل، صوفیه صبر بر اذیت و آزار اغیار را سنت و روش پیامبران الهی می‌دانند و معتقدند این نوع صبر در کمال روحی و معنوی عارف نقش بسیار مهمی برعهده دارد.

در کتاب التَّصْفِيَةِ فِي أَحْوَالِ الْمُتَصَوِّفَةِ آمده است: «و دیگرگونه صبر آن است که بر مکاره و رنج‌ها که از دشمنان و بیگانگان به دل و تن وی رسد، چنانکه به انبیا و اولیا رسانیده‌اند و می‌رسانند و حق تعالی جمله را به صبر می‌فرمود که "اصبروا و صابروا و رابطوا" نوح را - علیه السلام - بسیار رنج از ائمه برسد و هر روزی بسیار وی را زدند و بر عقابین بلاکشیدندی؛ وی را به صبر می‌فرمودند. و زکریا را در میان درخت به دو نیم پاره می‌کردند و جبرئیل آمد که حق تعالی می‌گوید هیچ جنس و اعتراض و انکار در دل میار که ما چنین تقدیر کرده‌ایم؛ به صبر این بار بکش تا نام تو از جریده رسالت محو نکنیم. و خلیل و کلیم و مسیح و دیگر رسل را همچنین می‌داشت. و

شعیب و صالح و جرجیس و هارون و دیگر اعیان را به انواع بلا و محنت از صلب و حبس و ضرب و قتل مبتلا و ممتحن می داشت و جمله را به صبر فرمود که: "اصبروا و صابروا"، به هزیمت مشوید و اعتراض نکنید و اگر ناله کنید، اجابت کنم شما؛ را "وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ". و سید عالم را - علیه السلام - که خاتم انبیا بود و خلاصه طینت و حاصل بشریت و مخصوص به حضرت ربوبیت بود، چندان رنج دشمنان بر وی نهاد: از دندان شکستن و ملامت ها کردن و طعن ها زدن و شب و روز قصد جان او کردن. و از حضرت عزت همیشه این وصیت می رسید: "وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا"؛ زینهار ای محمد، اعتراض مکن که این جمله بلاها نتایج حکم ماست و محک امتحان تو! صبر کن و صبر از هنر و قوت و شجاعت خود مبین، از فضل و عطای ما دان "وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلا تَخْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ". چون آدمی در بلاها و جفاهای اغیار صبر کند، حق تعالی کفایت کار او بکند که: "أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ." (۱)

عین القضاة همدانی در نامه های خود با استناد به آیاتی که خداوند در آنها عفو و بخشایش دیگران و فرو خوردن خشم را به بندگان مؤمن خود سفارش می کند، می گوید: مکافات و عقوبت دیگران در طریقت امری واجب نیست و سپس آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» و الاحسان را تأویل می کند و می گوید: احسان یعنی رها کردن حق خویش و عدل یعنی گرفتن آن و سالکان مبتدی که هنوز در قید و بند نفسانیت خود اسیر و گرفتارند، برای شکستن نفس خود بهتر است از حق خود بگذرند و متعدی و معاند را مورد عفو قرار دهند، اما عارفان منتهی که نفس را مغلوب و مقهور خود کرده اند عدل، یعنی گرفتن حق و مجازات معاند و دشمن برای ایشان بهتر است:

«و نوشته بودی که "المکافات فی الطریقة واجبة". ای دوست، این غلط است و کسر نگفته است و آنکه این گوید، خطا گوید: إِلَّا که چیزی دیگر خواهد که من پی نیفتم من حیث الاصطلاح اگر به طریقت آن خواهی "وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ

ماءٌ غَدَقًا" پس در این طریقت مکافات واجب نیست. عیسی - عم - می‌گوید: "مَنْ سَلَبَ إِزَارَكَ فَأَعْطَاهُ رِدَاءَكَ وَمَنْ ضَرَبَ خَدَّكَ الْاَيْمَنَ فَخَوَّلَ اِلَيْهِ خَدَّكَ الْاَيْسَرَ" لَعَمْرِي خدای تعالی می‌گوید: "فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا عَتَدَى عَلَيْكُمْ" اما این امر اباحت است، نه امر وجوب! ندیدی که "فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْزُهُ عَلَى اللَّهِ" و "أَنْ تَغْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى" و "وَالْكَاضِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" و هسَمَجْنِينَ می‌گوید: "وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَوَفَيْتُمْ بِهِ" اما تمامت این آیت بین "وَلَنْ تَصْبِرُتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ". جوان مرد! این نکته نیکو بدان که کس نداند و نگوید اِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ خدا می‌گوید: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ". عدل این بود که حق خود بستانی و احسان آن بود که حق خود رها کنی. اکنون مبتدی را که در حظوظ خود و در حد بشریت مانده بود و سعی کند در عمارت اسباب دنیا، احسان بهتر است از عدل: "مَنْ سَلَبَ إِزَارَكَ فَأَذْفَعْ اِلَيْهِ رِدَاءَكَ" خطاب است و اَهْلُ بَدَايَتِ؟ و همچنین "فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْزُهُ عَلَى اللَّهِ" و "لَنْ تَصْبِرُتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ"، و "الْكَاضِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ". اما منتهی را که از حظوظ خود برخاسته است، عدل بهتر از احسان است "وَهَذَا لَهُ سِرٌّ عَجِيبٌ".^(۱)

پس در بینش عین القضاة، عفو و گذشت از مجازات متعدی، یکی از راههای در هم شکستن نفس و مبارزه با خواسته‌های آن است.

امام محمد غزالی در احیاء علوم الدین صبر بر اذیت را صبر پیامبران می‌داند و می‌گوید: صبر در مقابل اذیت و آزار مردمان از بالاترین مراتب صبر است، زیرا انگیزه دین و انگیزه غضب و شهوت، همه با هم در این نوع صبر همکاری می‌کنند و سپس از قول یکی از صحابه گوید: ایمان مرد را ایمان نمی‌دانیم، هر گاه بر اذیت مردمان صبر نکرده باشد.^(۲)

۱- عین القضاة همدانی، نامه‌ها، ج ۲، ص ۴۷۹.

۲- محمد غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۰۶.

و ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب می‌گوید: عارف از طریق صبر بر اذیت و ایستادگی در مقابل تمایل نفس به مکافات و واگذاری آن به عهده خداوند، در مقام توکل - که همان مقام فنای در توحید است - پا برجا می‌شود: «یکی از انواع صبر، حبس نفس از مکافات و صبر بر اذیت به خاطر توکل بر مولی - عزوجل - است و گفتار خداوند تعالی در این باره است که "وَلَنُصَبِّرَنَّ عَلَى مَا آذِيْتُمُونَا و عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ" و این صبر، صبر خاصان است. و یکی از اهل معرفت در این باره گفته است: برای بنده مقام توکل پا برجا نمی‌شود، مگر اینکه مورد اذیت واقع شود و بر آن صبر کند و خداوند بلند مرتبه در کلام خود آن را یادآوری کرده است: "وَدَعْ أَذَاهُمْ و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ" و گفته اوست تعالی که "فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ".»^(۱)

در تذکرة الاولیاء حکایات بسیاری درباره صبر و مقاومت عارفان و صوفیان بزرگ در برابر اذیت و آزار معاندان و منکران و همچنین طعنه و ملامت و سرزنش اغیار و بیگانگان نقل شده است. از تأمل و تعمق در این حکایات به این حقیقت می‌رسیم که صبر بر اذیت و آزار دیگران، یکی از مقامات مهم عرفانی است که عرفا توانسته‌اند از طریق آن به مراتب و درجات بلند عرفانی و همچنین به کشف و کرامات و خرق عادات دست یابند: «نقل است که مدتی خضر را ندید (محمد ترمذی) تا روزی که کنیزک جامه کودک شسته بود و طشتی پر نجاست و [بول] کرده و شیخ جامه و دستار پاکیزه پوشیده به جامع می‌رفت. مگر کنیزک سبب درخواستی در خشم شد و آن طشت پر نجاست به سر شیخ فروکرد. شیخ هیچ نگفت و خشم فروخورد. در حال خضر - علیه السلام - پیدا گشت و گفت بدین بارکشی ما را دیدی.»^(۲)

مولانا نیز در مثنوی درباره نقش سازنده و تکامل دهنده صبر در برابر مشکلات و سختیها و به طور کلی، ابتلا، به طور گسترده بحث کرده و داستانها و تمثیلهای متعددی را

۱- ابوطالب مکی، قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، ص ۵۲۸.

در این باره نقل کرده است. او در راستای صبر بر جور و ستم دیگران، داستان عاشقی را نقل می‌کند که بی‌قرار معشوق خود بود، اما هر چه تلاش می‌کرد نمی‌توانست معشوقش را ببیند و از هیچ طریقی برایش امکان‌پذیر نبود که پیام و نامه‌ای به او برساند تا اینکه مورد ظلم و ستم یک عسس قرار می‌گیرد و از ترس او شب هنگام به باغی می‌گریزد. عاشق در آن باغ معشوق خود را می‌یابد و از او می‌خواهد با وی ازدواج کند، اما معشوق بهانه می‌آورد و از او تقاضای کابین می‌کند. در همین هنگام، پای او به گنجی فرو می‌رود و عاشق آن گنج را به عنوان کابین به معشوق خود تقدیم می‌کند و به آن مرد ظالم و مردم‌آزار که مسبب چنین خیر و صلاحی برای او شده بود، دعا می‌کند.

مولانا در این داستان یک مسأله فلسفی را مطرح می‌کند و می‌گوید: بد به طور مطلق در جهان وجود ندارد و اگر چه حوادث بد برای گروهی زیانبار و ناراحت‌کننده است، اما برای گروهی دیگر سازنده و سودمند است؛ همانگونه که ظلم و ستم آن عسس برای خودش زیانبار بود و او را از رحمت و لطف حق دور کرد و در انتظار مردم جامعه نیز چهره زشت و تنفرآوری پیدا کرد، اما برای آن عاشق اگر چه در ظاهر ناخوشایند و ناراحت‌کننده بود، اما اثری مثبت و موفقیت‌آمیز داشت:

پس بد مطلق نباشد در جهان	بد به نسبت باشد این را هم بدان
در زمانه هیچ زهر و قند نیست	که یکی را پا، دگر را بند نیست
مر یکی را پا دگر را پای بند	مر یکی را زهر و بر دیگر چو قند
زهرمار آن مار را باشد حیات	نسبتش با آدمی باشد ممات
خلق آبی را بود دریا چو باغ	خلق خاکی را بود آن مرگ و داغ
همچنین بر می‌شمر ای مردکار	نسبت این از یکی کس تا هزار ^(۱)

مولانا در پایان این داستان که آن را «نقد وقت ما»^(۱) می نامد و در حقیقت زبان حال خود اوست، به یک نتیجه کلی و عرفانی می رسد. وی با در نظر داشتن مفهوم آیه «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» می گوید: چون تحمل مکروهات و امور ناخوشایند، موجبات وصول انسان به محبوب و معشوق؛ خود یعنی خداوند را فراهم می آورد، پس باید به آنها با دید مثبت نگاه کنیم و آنها را دوست و راهنمای خود بدانیم. مولانا هدف اصلی خود از سرودن این داستان را در آخرین بیت داستان یاد شده، چنین بیان می کند:

هر چه مکروه است، چون او شد دلیل سوی محبوبت، جیب است و خلیل^(۲)

مولانا سپس به مناسبت همین مطلب عرفانی؛ یعنی نقش سازنده و تکامل بخش رنجها و سختیها؛ از جمله ظلم و ستم معاندان، داستان واعظی را نقل می کند که در آغاز وعظ خود به ستمگران و سخت دلان دعا می کرد و وقتی از او می پرسیدند: چرا چنین دعایی می کنی؟ می گفت: آنان سبب ساز خیر و صلاح در کار من بودند، زیرا هر وقت به دنیا روی می آوردم، آسیب و آزار آن گرگان درنده خو سبب می شد از دنیا و مردم آن گریزان شوم و در خلوت به درگاه حق روی آورم، از ظلم و ستم آنان شکایت کنم و از خداوند قادر مطلق درخواست کمک و یاری کنم.

همین امر موجب شد که من از خلق و دنیا انقطاع حاصل کنم و مستغرق دریای بی کرانه عالم الهی شوم:

مرو را گفتند کین معهود نیست	دعوت اهل ضلالت جود نیست
گفت نیکویی از اینها دیده ام	من دعاشان زین سبب بگزیده ام
خبث و ظلم و جور چندان ساختند	که مرا از شرّ به خیر انداختند
هر گهی که رو به دنیا کردم	من از ایشان زخم و ضربت خوردم

۱- این حکایت را که نقد وقت ماست

گر تماش می کنی اینجا رواست

(همان، دفتر چهارم، بیت ۳۷).

۲- مولانا، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰.

کردمی از زخم آن جانب پناه باز آوردندمی گرگان به راه
چون سبب ساز صلاح من شدند پس دعاشان بر من است ای هوشمند^(۱)
مولانا در این داستان، این حقیقت عرفانی را مطرح می‌کند که هر دشمنی برای تو
همانند دارو در ظاهر ناخوشایند و ناراحت‌کننده، اما در باطن سودمند و شفابخش
است، زیرا از دست آنان فرار می‌کنی و به طور پنهانی به خداوند روی می‌آوری و از او
طلب کمک و یاری می‌کنی، اما دوستان تو چون تو را به خود مشغول می‌کنند و تکیه‌گاه
تو هستند، همانند حجاب و مانعی تو را از حق دور می‌کنند:

بنده می‌نالد به حق از درد و نیش	صد شکایت می‌کند از رنج خویش
حق همی گوید که آخر رنج و درد	مر تو را لایه‌کنان و راست کرد
این گله ز آن نعمتی کن کت زند	از درِ ما دور و مطرودت کند
در حقیقت هر عدو داروی تُست	کیمیا و نافع و دلجوی تُست
که از او اندر گریزی در خلا	استعانت جویی از لطف خدا
در حقیقت دوستان دشمنند	که ز حضرت دور و مشغولت کنند ^(۲)

وی همچنین ضمن بیان این مطلب که اسرار و رموز معرفت را برای افراد جاهل و نادان نباید گفت، می‌گوید: اولیای حق در برابر اذیت و آزار افراد جاهل و نادان باید با عقلی که از جانب حق به آنها داده شده و مربوط به عالم غیب است، صبر و پایداری کنند و سپس به صبر پیامبران بزرگ الهی از جمله حضرت ابراهیم و نوح اشاره می‌کند و می‌گوید: صبر حضرت ابراهیم علیه السلام در مقابل آتش نمرود و صبر نوح در مقابل آزار و اذیت قومش، همانند صیقلی، آلودگی‌ها را از آینه روحشان زدود:

با سیاست‌های جاهل صبر کن	خوش مدارا کن به عقلِ مِنْ لَدُنْ
صبر با نااهل. اهلان را، جَلّی است	صبر صافی می‌کند هر جا دلی است

۱- مولانا، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۸۵ - ۹۰.

۲- همان، ابیات ۹۱ - ۹۶.

آتش نـمـرود ابراهیم را صفوت آیینه آمد در جلا
 جورِ کفر نوحیان و صبر نوح نوح را شد صیقل مرآتِ روح^(۱)
 سپس مولانا برای اینکه اهمّیت صبر در برابر اذیت و آزار جاهلان و منکران و نقّش
 آن را در تکامل روح و سیر الی الله نشان دهد، داستان مرید ابوالحسن خرقانی را بیان
 می‌کند و در ضمن آن بسیاری از رموز و اسرار معرفت را به رشته نظم می‌کشد.
 وی می‌گوید: درویشی^(۲) از شهر طالقان برای دیدن ابوالحسن خرقانی کوهها و
 درّه‌ها را پشت سر می‌گذارد:

رفت درویشی ز شهر طالقان بهر صوت بوالحسن خارقان^(۳)
 وقتی به خانه او می‌رسد و در خانه را می‌کوبد، زن شیخ پشت در می‌آید و هنگامی که
 درویش به او می‌گوید برای دیدن شیخ آمده‌ام، زن او را مسخره می‌کند و حرفهای زننده
 و زشتی را در ردّ شیخ و انکار وی بر زبان می‌آورد. مرید ناراحت می‌شود و می‌گوید:
 تُرّهات چون تو ابلیسی مرا کی بگرداند ز خاک این سرا^(۴)
 و سپس مرید درباره شیخ و مقام و مرتبه بلند او شروع به صحبت می‌کند. سخنان
 مرید درباره شیخ در حقیقت، تعریف مولانا از ولی خدا یا انسان کامل است. بعد از آن
 درویش از هر کسی سراغ شیخ را می‌گیرد تا سرانجام به او می‌گویند شیخ برای آوردن
 هیزم به فلان کوهستان رفته است. وی در جست‌وجوی شیخ به کوهسار می‌رود. او شیخ
 را می‌بیند در حالی که شیری غرنده هیزم‌های او را حمل می‌کند و خود شیخ نیز بر روی

۱- مولانا مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۰۴۰-۲۰۴۳.

۲- این حکایت با اندکی اختلاف در تذکرة الاولیاء عطار نیز آمده است و احتمالاً مأخذ مولانا همین کتاب بوده است. در تذکرة الاولیاء، بوعلی سینا برای دیدن ابوالحسن خرقانی به شهر خرقان می‌رود.
 (ر.ک. تذکرة الاولیاء، ص ۶۶۷).

۳- مولانا، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۴۴.

۴- همان، بیت ۲۰۷۱.

هیزم‌ها نشسته و ماری را به عنوان تازیانه در دست گرفته است. چون شیخ دارای علم الهی و آگاه از اسرار و رموز پنهان بود، تمامی حوادثی را که در راه برای درویش پیش آمده بود، بیان کرد، تا به انکار زن و مطرح شدن سؤال در ذهن درویش رسید. شیخ در جواب درویش گفت: صبر و تحمل من در برابر عناد و انکار آن زن و بدخلقی‌های او، از روی هوای نفس نیست. اگر من رنجها و اذیت و آزار او را تحمل نمی‌کردم و در برابر آن صبر و استقامت نمی‌ورزیدم، شیر نر برای من بیگاری نمی‌کرد و چنین قدرتی در من به وجود نمی‌آمد که تمامی موجودات عالم طبیعت و جهان در مقابل من تسلیم شوند:

بعد از آن در مشکل انکار زن بر گشاد آن خوش سراینده دهن
 کان تحمل از هوای نفس نیست آن خیال نفس توست آنجا، مه‌ایست
 گر نه صبرم می‌کشیدی بار زن کی کشیدی شیر نر بیگار من^(۱)

شیخ به مرید خود می‌گوید این مطالب را برای تو بیان کردم تا تو با رفیق و همراه بدخلق و ناسازگار سازش کنی و در برابر آزار و اذیت او صبر و پایداری نشان دهی، چون صبر رمز و راز غلبه بر هر مشکلی است:

بهر تو ار پست کردم گفت‌وگو تا بسازی با رفیق زشت‌خو
 تا کشی خندان و خوش بار حرج از پی الصَّبْرِ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ^(۲)

همچنین شیخ به او می‌گوید: تو با تحمل بار رنج و اذیت و آزار مردم ناآگاه و فرومایه به نور سنت انبیای بزرگ الهی که صبر و پایداری در برابر اذیت و آزار کافران و معاندان بوده است، دست می‌یابی:

چون بسازی با خسی این خسان گردی اندر نور سنتها رسان
 کانیا رنج خسان بس دیده‌اند از چنین ماران بسی پیچیده‌اند^(۳)

۱- مولانا، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۱۳۶ - ۲۱۳۸.

۲- همان، ابیات ۲۱۴۸ - ۲۱۴۷.

۳- همان، ابیات ۲۱۴۹ - ۲۱۵۰.

همچنین مولانا در کتاب فیه مافیه درباره نقشی که صبر و تحمل آزار و اذیت دیگران در تهذیب نفس و پالایش روح از اخلاقیهای نکوهیده بر عهده دارد، می‌گوید: راهبان مسیحی برای انقطاع از خلق و تهذیب و تزکیه نفس دنیا را ترک می‌کنند و ازدواج نمی‌کنند و به کوهها می‌روند و در آنجا خلوت اختیار می‌کنند، در حالی که خداوند به پیامبر اسلام ﷺ روش دقیق‌تر و بهتری را برای تهذیب نفس نشان می‌دهد و آن این است که از آن حضرت می‌خواهد از خلق کناره‌گیری نکند و ازدواج کند، اما در مقابل جور و ستم زنان و حرفهای باطل و اخلاق تند و حملات و آزار آنان مدارا نماید و با حلم و بردباری با آنان رفتار کند تا بدین وسیله خلق‌های عظیم الهی در او متجلی شود. مولانا به‌طور کلی اظهار می‌دارد که وقتی انسان در برابر اذیت و آزار دیگران از خود صبر و بردباری نشان دهد، رذایل اخلاقی را از خود دور می‌کند و به آنان منتقل می‌کند. آنان به وسیله ظلم و تعدی خود ملوث و آلوده می‌شوند، اما او پاک و مطهر می‌شود:

«از بهر این معنی پیامبر - صلی الله علیه و اله و سلم - فرمود: "لَا زُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ" که راهبان را راه خلوت بود و کوه نشستن و زن ناستدن و دنیا ترک کردن. خداوند - عزوجل - راهی باریک پنهان بنمود پیامبر را - صلی الله علیه و سلم - و آن چیست؟ زن خواستن تا جور زنان می‌کشد و محال‌های ایشان می‌شنود و بر او می‌دوانند و خود را مهذب می‌گرداند "وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ"، جور کسان بر تافتن و تحمل کردن، چنان است که نجاست خود را دریشان می‌مالی، خلق تو نیک می‌شود از بردباری، و خلق ایشان بد می‌شود از دوانیدن و تعدی کردن. پس چون این را دانستی، خود را پاک می‌گردان! ایشان را همچو جامه دان که پلیدیهای خود را در ایشان پاک می‌کنی و تو پاک می‌گرددی.»^(۱)

مولانا در جای جای مثنوی، درباره صبر در برابر اذیت و آزار همنشین بد و ناسازگار تأکید می‌کند. وی در دفتر ششم مثنوی در نتیجه‌گیری از داستان سلطان محمود و غلام هندو، ضمن بحث درباره استقامت و صبر در برابر نفس و نقشی که در تکامل روحی و

معنوی انسان بر عهده دارد می‌گوید: صبر در برابر دوست و قرین بد - که از آن به نفس نیز می‌توان تعبیر نمود - سینه را برای درک حقایق الهی گشایش می‌دهد. وی سپس این مسأله را به عنوان یک قانون عمومی که بر کل عالم حاکم است، تعمیم می‌دهد و می‌گوید: صبر ماه در برابر شب و تاریکی آن موجب می‌شود که از خورشید نور بگیرد و درخشان و تابان شود. صبر گل در برابر خار موجب می‌شود که گل معطر و خوشبو شود. همچنین شیر حیوانات، با صبر و استقامت و تحمل اوضاع و احوال سخت ماندن بین سرگین و خون می‌تواند عنصری حیات‌بخش جهت توانمندی شیرخوارانشان گردد و صبر پیامبران در مقابل منکران و تحمل آزار و اذیت آنان موجب می‌شود که از مقربان الهی به‌شمار آیند و در هدایت مردم به سوی خدا موفق شوند:

یار بد نیکوست بهر صبر را که گشاید صبر کردن صدر را
صبر مه با شب منور داردش صبر گل با خار آذفر داردش
صبر شیر اندر میان قرژ و خون کرده او را ناعش اینن للّهون
صبر جمله انبیا با منکران کردشان خاص حق و صاحب قران^(۱)

مولانا معتقد است رنج‌ها و سختی‌های پیامبران و لولیای خداوند در برابر منکران و معاندان، و صبر و استقامت آنان برای این است که خداوند یا حق در وجود آنان تجلی کند. وی سپس یک بحث فلسفی و عرفانی را درباره شناخت و معرفت خداوند مطرح می‌کند که خلاصه بحث او این است که، هستی مطلق دارای ضدی نیست و مثل و ماندی ندارد که با مقایسه آن دو، به معرفت و شناخت برسیم. مولانا معتقد است تنها راه شناخت پروردگار، مشاهده تجلی او در وجود انسانهای کامل و مقربان الهی است، زیرا انسان تنها موجودی است که می‌تواند مظهر تمام صفات و ذات الهی شود و به منبع لایزال و بی‌پایان علم الهی راه یابد:

چون مراد و حکم یزدان غفور بود در قدمت تجلی و ظهور

بی ز ضدی ضدّ را نتوان نمود و آن شه بی مثل را ضدّی نبود
 پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای تا بود شاهیش را آینه‌ای^(۱)

مولانا در ادامه این بحث می‌گوید: خداوند حضرت آدم را آفرید و در وجود او صفا و نور بی حدی قرار داد و از ظلمت یا ابلیس ضدّی برای او ساخت. این نور و تاریکی در هر قرنی به صورتهای مختلف؛ از جمله قایل و هابیل، موسی و فرعون، ابراهیم و نمرود و محمد و ابوجهل ظاهر می‌شوند و با یکدیگر می‌جنگند. وقتی جنگ و چالش طولانی می‌شود، خداوند یکی از عوامل طبیعی، از جمله آتش، باد، خاک، یا زمین را داور و حکم قرار می‌دهد تا بین آنها داوری کند و نور و حق را اثبات نماید و جنگ و نبرد را پایان بخشد.

پس صفای بی‌حدودش داد او	و آنکه از ظلمت ضدّش بنهاد او
دو علم بر ساخت اسپید و سیاه	آن یکی آدم دگر ابلیس راه
در میان آن دو لشکرگاه زفت	چالش و پیکار آنج رفت رفت
همچنان دور دوم هابیل شد	ضدّ نور پاک او قایل شد
همچنان این دو علم از عدل و جور	تا به نمرود آمد اندر دؤر دؤر
ضد ابراهیم گشت و خصم او	وان دو لشکر کین‌گزار و جنگ‌جو
چون درازی جنگ آمد ناخوشش	فیصل آن هر دو آمد آتشش
پس حکم کرد آتشی را و نگر	تا شود حل مشکل آن دو نفر
دور دور و قرن قرن این دو فریق	تا به فرعون و به موسی شفیق
سالها اندر میانشان حرب بود	چون ز حدّ رفت و ملولی می‌فزود
آب دریا را حکم سازید حق	تا که ماند کی برد زین دو سبق؟
همچنان تا دور و طور مصطفی	با ابوجهل آن سپهدار جفا ^(۲)

۱- مولانا، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۱۵۱-۲۱۵۳.

۲- همان، دفتر ششم، ابیات ۲۱۵۴-۲۱۶۵.

ابوالمفاخر یحیی باخزری به سالکان توصیه می‌کند که با افراد جاهل و نادان باید با حسن خلق و مدارا رفتار کرد و سخنان ناروا و باطل و اذیت و آزار آنان را تحمل کرد. وی با استناد به آیات قرآن، برخورد ترحم‌آمیز با معاندان و منکران جاهل را سنت و شیوه پیامبران الهی می‌داند و معتقد است هر چه معاند جاهل‌تر باشد، باید با حلم و صبر بیشتری با او رفتار کرد: «و صحبت با جهّال به صبر جمیل و حسن خلق و مدارا و تحمّل و به چشم رحمت به ایشان نظر کردن و نعمت خدای را بر خود دیدن که تو را قایم مقام ایشان نکرد و اگر از ایشان چیزی صادر شود که مکروه طبع تو آید. از ایشان تحمل کنی و جواب نگوی الاّ به سخنی که انبیا در جواب قوم خود گفته‌اند که انبیا - علیهم السّلام - را به ضلالت و سفاهت و جهالت نسبت کردند و انبیا این مقدار جواب زیادت نگفتند: "یا قوم لیس بی ضلّالة و لیس بی سفاهة و لکنّی رسول من ربّ العالمین" و "اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً"، "سلام علیکم لانتفعی الجاهلین" هر که را که جهل او قوی‌تر است، احتمال از او اولی‌تر باشد و قال الله تعالی: "قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایتام الله" و قال الله تعالی: "و انّ تصبروا و تتّقوا فانّ ذلک من عزّ الامور"»^(۱)

در بوستان سعدی نیز حکایات و داستانهایی وجود دارد که قهرمانان آن انسانهای کاملی هستند که مورد طعنه و سرزنش و ملامت عیب‌جویان گستاخ و مردم آزار قرار می‌گیرند، اما آن مردان حق، در نهایت تواضع و فروتنی با آنان رفتار می‌کنند. در بینش سعدی، مردان حق همیشه هدف تیرهای بلا و اذیت و آزار افراد نادان و جاهل قرار می‌گیرند. به اعتقاد سعدی، این یک قانون دایمی است که در این عالم حکمفرما بوده و خواهد بود.

کسان مرد راه خدا بوده‌اند	که بُرجاس تیر بلا بوده‌اند
زبون باش تا پوستینت درند	که صاحب‌دلان بار شوخان برند

۱- ابوالمفاخر یحیی باخزری، اوراد الاحباب، صص ۱۱۲-۱۱۳.

گر از خاک مردان سبویی کنند به سنگش ملامت‌کنان بشکنند^(۱)
 سعدی معتقد است فروتنی و تواضع - که همان شکستن نفس و غرور و خودبینی است - در طریقت و سیر الی الله، نقش بنیادین و اساسی را برعهده دارد، زیرا وسیلهٔ عروج و پرواز روح از زندان طبیعت به اعلیٰ علین عالم الهی است:

طریقت جز این نیست درویش را که افکنده دارد تن خویش را
 بلندیت باید تواضع‌گزین که آن بام را نیست سَلَم جز این^(۲)

سپس سعدی به همین مناسبت، حکایت ذیل را دربارهٔ بایزید بسطامی نقل می‌کند:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید ز گرمابه آمد برون بایزید
 یکی تشتش خاکسترش بی‌خبر فرو ریختند از سرایی به سر
 همی گفت شولیده دستار و موی کف دست شکرانه مالان به روی
 که ای نفس من در خور آتشم به خاکستری روی درهم کشم؟^(۳)

سعدی در حکایت معروف گرخی و مسافر رنجور و بعضی حکایات دیگر، این موضوع عرفانی را مطرح کرده است که انسان‌های کامل، مظهر صفت حلم و بردباری حقند و این صفت به خاطر صبر در برابر سخنان ناروا و اذیت و آزار جُهال و منکران در آنان به وجود آمده است:

به دولت کسانی سرافراختند که تاج تکبر بپنداختند
 تکبر کند مرد حشمت‌پرست نداند که حشمت به حلم اندرست^(۴)

چنانکه می‌دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مظهر تام و کامل صفت حلم الهی بود. به همین جهت، خداوند فرماید: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» و پیامبران دیگر و مردان حق، هر کدام

۱- سعدی، بوستان، بیت ۲۲۸۹ - ۲۲۹۲.

۲- همان، ابیات ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰.

۳- همان، ابیات ۲۰۰۱ - ۲۰۰۴.

۴- همان، ابیات ۲۲۵۶ - ۲۲۵۷.

به نسبت کمال و قربی که به حق دارند، این صفت در آنان تجلی کرده است. عطار از قول منصور حلاج در تذکرة الاولیاء چنین نقل کرده است: «وگفت (منصور حلاج) خُلُق عظیم آن بود که جفای خلق در او اثر نکند. پس آن گاه خدای تعالی را شناخته باشد.»^(۱)

حلاج با گفتن این کلام کوتاه، یک مسأله عمیق عرفانی را مطرح می‌کند و آن این است که عارفی که به مقام فنای در توحید رسیده باشد، هر ذاتی را ذات حق و هر صفتی را صفت حق و هر فعلی را فعل حق می‌بیند. بنابراین، خلق را نمی‌بیند، و اذیت و آزار آنان را هم نمی‌بیند بلکه فعل آنان را فعل حق می‌بیند و در برابر آن تسلیم است؛ همانگونه که پیامبر اکرم ﷺ به علّت فنای در توحید و یا رسیدن به مقام توکل، در برابر اذیت و آزار کفار و مشرکان و یا پیروان ادیان دیگر صبر می‌کرد و برای آنان عذاب و عقوبتی را درخواست نمی‌کرد.^(۲)

از بیان مطالب فوق به این نتیجه می‌رسیم که صوفیه با استناد به آیات قرآن، صبر در برابر اذیت و آزار معاندان و منکران جاهل و نادان را شیوه و خصلت پیامبران الهی می‌دانند و معتقدند این نوع صبر در شکستن قوای نفسانی از جمله قوه غضب و شهوت، نقش بسیار مهمی را بر عهده دارد و همین امر، موجب تجلی صفات الهی و همچنین شکوفا شدن استعدادها و نیروهای نهفته و پنهان روح می‌شود و عارف را به منبع کمال مطلق و یا خداوند نزدیک می‌کند. در بینش صوفیه، صبر در برابر اذیت و آزار دیگران، و واگذار کردن عقوبت و مجازات آنان به قدرت خداوند، موجب می‌شود عارف به مقام فنای در توحید یا توکل برسد. همچنین، به اعتقاد صوفیه، عارف با صبر در برابر اذیت و آزار منکران و معاندان نادان و مقهور کردن نفس خود می‌تواند بر عالم طبیعت و روابط علّت و معلولی آن سلطه پیدا کند و به انجام کرامات و یا خرق عادات قادر شود.

۱- عطار نیشابوری. تذکرة الاولیاء، ص ۵۸۸.

۲- ر.ک. میدی. کشف الاسرار، ج ۵، ص ۲۴۷.

فهرست‌ها

فهرست آیات

- اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ۱۶۱
- استعينوا بالصبر والصلوة وانها لكبيرة الا على الخاشعين ۸۲، ۸۸، ۱۴۱
- اصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل ۵۸، ۸۱، ۹۲، ۱۰۸
- اصبروا وصابروا ورابطوا ۷۲، ۱۵۰
- اصبر وما صبرك الا بالله ۲۰، ۱۰۹
- افحسبتم انما خلقناكم عبثاً ۸۳
- الا الذين صبروا ۶
- الا تكلم الناس ثلاثة ايام الا رمزاً ۳۳
- الذين صبروا وعلى ربهم يتوكلون ۱۰۷
- ان الله مع الصابرين ۱۳، ۱۰۶
- ان الله يأمر بالعدل والاحسان ۱۵۰، ۱۵۱
- ان الله يحب الصابرين ۹۳
- ان الله يحب المتوكلين ۱۰۶
- انا وجدناه صابراً نعم العبد ۹۰، ۹۳
- ان تغفوا اقرب للتعوى ۱۵۱
- انما يوقى الصابرون اجرهم بغير حساب ۱۴۲
- ان مع العسر يسراً ۸
- اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة ۱۱
- اولئك يجزون العزفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاماً ۱۷، ۹۳

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ۱۵۰

بَشْرُ الصَّابِرِينَ ۹۳

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَاقِوْكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا ۸

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ اصْطِرِبْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ۵

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ۹۳

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۹۳، ۱۶

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ۱۶۱

عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ۱۵۴

فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا وَ اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ ۱۵۲

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ۹۲، ۸۱

فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ ۸۴

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَغِجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ ۱۰، ۵۸، ۸۱، ۹۲، ۱۰۸

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ ۷

فَاصْبِرْ وَ لَا تَسْتَغِجِلْ ۱۰۸

فَاعْبُدْهُ وَ اصْطِرِبْ لِعِبَادَتِهِ ۵

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۴

فَبِهِدْيِهِمِ اقْتَدِهِ ۱۰۸

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ۸۵

فَصَبِرْ جَمِيلًا ۹۳

فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا ۳۴

فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ۱۸۲

فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ أَنْسِيًّا ۳۴

فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۱۱

- فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ۝ ١٥١
- فَمَنْ عَفَا وَأُصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۝ ١٥١
- قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ ۝ ٤
- قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ ۝ ١٦١
- كَانَهُمْ بَنِيَانٌ مَرْصُوضٌ ۝ ١١
- لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ۝ ١٥١
- لَا تُفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ۝ ٣٨
- لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ۝ ٨٤
- لَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا ۝ ١٠٦
- لَهُوَ خَيْرٌ ۝ ٧
- لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ ٩١، ١٠
- مَا رَمَيْتَ أَذْرَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى ۝ ١٠٩
- نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ۝ ٩١
- وَإِذْ كَرِهَ رَبُّكَ إِذَا نَسِيتَ ۝ ٣٧
- وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ۝ ٨١، ٧
- وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ۝ ١٥٠، ١٠٧، ٨٣، ٨٢، ٨١
- وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ ۝ ١١
- وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ ٤
- وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ ۝ ١١
- وَالكَافِرِينَ الْغَيْظِ وَالْغَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ ١٥١
- وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝ ١٦١
- وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ ۝ ١٥١، ٦
- وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ ۝ ١٥٠

- وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۱۶۲، ۱۵۸
- وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا ۹
- وَ إِيَّوْبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ۹۰
- وَ أَمُرُ الْأَهْلِ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبُّوا عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نُرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ ۵
- وَ أَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا ۱۵۰
- وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا إِي بِمَا صَامُوا ۱۴۱
- وَ جَهَنَّمَ وَ جَهَىٰ ۴۸
- وَ اضْطَبُّوا لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ۸۲
- وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۱۵۲، ۱۰۶
- وَ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۹
- وَ قِيلَ اصْبِرُوا فِي اللَّهِ وَ صَابِرُوا بِاللَّهِ وَ رَابِطُوا مَعَ اللَّهِ ۹۸
- وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۹
- وَ كَأَيُّنَ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رِيبَتَيْنِ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعُفُوا ۱۱
- وَ لَكِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءَ مَسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورًا إِلَّا ۶
- وَ لَكِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ۱۵۱
- وَ لَا تَطْعَمِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعَا أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ۱۰۵
- وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۸۳
- وَ لَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَ أَوْدُوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَ لَا مُبَدِّلَ ۸
- وَ لَقَدْ نَعَلِمَ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ۸۱
- وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ ۱۱۲، ۸۹، ۱۲
- وَ لَنَضْبِرَنَّهُ عَلَىٰ مَا أَدَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلَيتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۱۵۲
- وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَخْزَنَ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ۱۵۰
- وَ مَا لَنَا إِلَّا تَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَيْنَا شُبُلَنَا وَ لَنَضْبِرَنَّهُ عَلَىٰ مَا أَدَيْتُمُونَا وَ ۱۰۲

و هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا ۙ ۹۴

و يقولون فيها تحيةً و سلاماً ۙ ۹۳

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ۙ ۱۲۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۙ ۱۰۷، ۹۸

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ خَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا ۙ ۱۲

يا قوم ليس بى ضلالة و ليس بى سفاهة و لكنى رسول من رب العالمين ۙ ۱۶۱

يحبهم و يحبونه ۙ ۹۳

فهرست احادیث پیامبر ﷺ

- أَبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي ۱۳۷
- اجوع يوماً واشبع يوماً ۵۸
- أَجِيعُوا بُطُونَكُمْ وَأَظْمَأُوا أَكْبَادَكُمْ وَاعْرُوا أَجْسَادَكُمْ لَعَلَّ قُلُوبَكُمْ يَزُونَ اللَّهَ ۱۲۷
- ارحنا يا بلال بالصلوة ۸۷، ۸۶، ۸۵
- اسلم شيطاني على يدي ۱۳۷
- أَقْتُلُوا الْقَاتِلَ وَاصْبِرُوا الصَّابِرَ ۱
- الاطال شوق الابرار الي لقائي وانا الي لقائهم لاشد شوقاً ۹۳
- الايمان نصفان، نصف صبر و نصف شكر ۱۳
- الصبر مفتاح الفرج ۲۱، ۲۸، ۴۱، ۵۱، ۶۵، ۱۱۰، ۱۵۷
- الصوم جُئْه ۱۴، ۱
- الصوم لي وانا اجزي به ۱۲۸، ۱۲۹
- الفقراء الصبر هم جلساء الله يوم القيامة ۴۴
- الفقر فخرى ۴۹، ۵۲
- اللهم اخيني مسكيناً و أمثني مسكيناً و اخشزني في زمرة المساكين ۵۲
- إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْإِنْبِيَاءِ ثُمَّ الْإِمْلَاءُ ثُمَّ الْإِمْلَاءُ ۹۰
- إِنِّي لَسْتُ كَأَخِيكُمْ أَنِّي أَبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي ۱۳۱
- اوليائي تحت قبابي لا يعرفهم غيري ۴۴
- جعلت قوة عيني في الصلوة ۸۶
- رُبَّ أَشْعَثَ أَغْبَرَ ذِي طِمْرَيْنِ ۴۴

قُوَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ ۸۵

كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجَّوْا نَبِيَّهُمْ وَخَضَبُوا وَجْهَهُ بِالدَّمِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ ۷

لَا زُهَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ ۱۵۸

لِكُلِّ شَيْءٍ بَابٌ وَبَابُ الْعِبَادَةِ الصَّوْمِ ۱۴۲

لِي حِرْفَتَانِ الْفَقْرُ وَالْجِهَادُ ۵۲

لِي مَعَ اللَّهِ ۵۱

مَا أَوْذَى نَبِيٍّ قَطُّ بِمِثْلِ مَا أَوْذَيْتُ ۸۳

مَنْ تَصَبَّرَ صَبَّرَهُ اللَّهُ ۲۴

مَنْ لَا صَبْرَ لَهُ لَا إِيْمَانَ لَهُ ۲۱

وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى الْبَنَوَافِلِ حَتَّى أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَبَصَرًا ۱۲۹

يَا سَلْمَانَ قُمْ فَصَلِّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ شِفَاءٌ ۸۸

يَا عَايِشَةَ إِنْ الدُّنْيَا لَا تَنْبَغِي لِمُحَمَّدٍ وَلَا لَأَلِّ مُحَمَّدٍ يَا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَرْضَ مِنْ ۵۸

اندیشه یک نیمه از عبادت است و کم خوردن عبادت است ۱۲۱

جامه کهنه پوشید و طعام و شراب خورید اندر نیم شکم که آن جزوی است... ۱۲۰

جهاد کنید با خویشتن به گرسنگی و تشنگی که ثواب این، ثواب جهاد است... ۱۲۰

شیطان اندر تن آدمی روان است چون خون اندر رگ، راه گذر وی به... ۱۲۱

هر که شکم پر کرد، وی را به ملکوت آسمان راه ندهند ۱۲۰

هیچ کردار نزدیک خداوند تعالی دوست تر از گرسنگی و تشنگی نیست ۱۲۰

فهرست کلمات ائمه و مشایخ و بزرگان صوفیه

- افضل المقامات اعتقاد الصبر على الفقر الى القبر (بشر حافی) ۴۴
- الایمان على أربع دعائم: على الصبر، والیقین، والعَدْل (حضرت علی علیه السلام) ۱۳
- التصوّف مبنی على ثمان خصال... (هجویری) ۱۸
- الصبر حبس النفس بوجود الحبس... (باباطاهر) ۱۵
- الصبر مقدّس تقدّس به الأشياء (سهل تستری) ۱۸
- الصبر من الايمان كمنزلة الرأس من الجسد فَمَنْ... (حضرت علی علیه السلام) ۱۳
- الصوم نصف الطريقه (جنید بغدادی) ۱۴۱
- الْفَقِيرُ هُوَ الَّذِي لَا يَتَقَرُّ إِلَى نَفْسِهِ وَلَا إِلَى رَبِّهِ (ابوبکر فورک) ۴۸
- طاحت تلك الاشارات وقنيت تلك العبارات ومانفقتی الا... (جنید بغدادی) ۱۴۸
- لَا يَصِلُ الْمَخْلُوقُ إِلَى الْمَخْلُوقِ إِلَّا بِالسَّيْرِ إِلَيْهِ وَلَا يَصِلُ... (ابوسعید ابوخیر) ۱۷
- ليس بصادق في دعواه من لم ينس الم الضرب في مشاهدة مولاه (رابعه) ۸۷
- والصبر حبس النفس عن السعي في هواها (ابوطالب مکی) ۲
- ولا ایمان كالحياء والصبر (حضرت علی علیه السلام) ۱۴

- ابوزید بسطامی را پرسیدند که این معرفت به چه یافتی؟ گفت: "به شکم... ۱۲۱
- اگر بدل خلاق مرابه آتش بسوزند، من صبر می کنم از آنجا... (ذوالنون مصری) ۶۹
- الهی مرا فقر و فاقه به تورسانید و لطف تو آن را زایل... (بایزید بسطامی) ۴۳
- توکل از طاعت خدایان بسیار بیرون آمدن است و به... (ذوالنون مصری) ۱۰۴
- توکل ترک تدبیر بود و بیرون آمدن از قوت و حیل خود. (ذوالنون مصری) ۱۰۴

- چون خدای دنیا را بیافرید، معصیت اندر سیری... (سهل عبدالله تستری) ۱۲۱
- خدای تعالی هیچ کس را صفا نداد الا به جوع و... (عبدالواحد بن زید) ۱۲۴
- خُلُق عظیم آن بود که جفای خلق در او اثر نکند. پس آن گاه... (منصور حلاج) ۱۶۳
- خود را گرسنگی بده، زیرا باعث می شود نفس انسان... (ابوسلیمان دارائی) ۱۲۲
- صَبَّار آن بود که خوی کرده باشد به مکاره کشیدن. (ابوعثمان مکی) ۱۶
- صبر استقامت کردن است به خدای تعالی. (ذالنون مصری) ۲
- صبر ایستادن بود با بلا به حسن ادب. (ابن عطا) ۲
- صبر ایستادن بود با خدای و فراگرفتن بلاء وی به خوشی و... (عمرو بن عثمان) ۲
- صبر ایستادن بود بر کتاب و سنت. (ابراهیم خواص) ۲
- صبر بازداشتن نفس است با خدای تعالی بی آنکه جزع کند... (جنید بغدادی) ۱۰۷
- صبر ثبات است بر احکام کتاب و سنت. (ابراهیم خواص) ۲۳
- صبر در لغت حبس نفس است از جزع به وقت... (خواجه نصیرالدین طوسی) ۲
- صبر عبارت است از پایداری و ثبات لشکری در... (امام محمد غزالی) ۲
- عاشق را یک بلا در روی و دیگری در کمین است و... (خواجه عبدالله انصاری) ۶۹
- عجب دارم از آنک به هوای خود به خانه وی شود و... (محمد بن فضل بلخی) ۲۴
- غایت صبر توکل است. (جنید بغدادی) ۱۰۷
- فاضل ترین چیزی که بنده ایی را داده اند، معرفت است والصبر... (بشر حافی) ۴۳
- فراست مکاشفه یقین بود و معاینه غیبت و آن از مقام های ایمان است. (کتانی) ۷۲
- فقر سیمرغی است که از او جز نام نیست... (خواجه عبدالله انصاری) ۵۱
- گرسنگی ابری است که جز باران حکمت نباراند. (بایزید بسطامی) ۱۲۲
- گرسنگی مریدان را ریاضت است و تایبان را... (یحیی بن معاذ) ۱۴۰
- گفت گرسنگی طعام خدای است در زمین که... (یحیی بن معاذ) ۱۴۰
- گفتند نشان توکل چیست؟ گفت: در آنکه شیر و... (ابوالحسن خرقانی) ۱۰۵

- لذت بردن از بلای معشوق نشانه صداقت در عشق است. (عین القضاة همدانی) ۶۹
- متوکل حقیقی آن است که رنج و مؤونت خود از خلق برگرفته... (نهر جوری) ۱۰۴
- محبت هرگز درست نیاید تا اعراض را در سرّ او اثری بود و... (ابوبکر واسطی) ۸۷
- نیکوترین وسیلتی که بنده تقرب کند، دوام افتقار است به... (ابوحفص حدّاد) ۴۴
- و پرسیدند از صبر گفت: آن است که دست و پای او ببرند و... (حسین منصور) ۷۲
- هر چه هست در دو قدم حاصل آید که یک قدم بر... (بایزید بسطامی) ۲۳
- هر که سیر خورد، شش چیز به وی درآید: عبادت را... (ابوسلیمان دارائی) ۱۲۳
- هر که ملازمت کند بر درگاه مولی، بعد از ملازمت چه... (ابوعلی جوزجانی) ۱۸
- هیچ روز گرسنه ننشستم لّله را که اندر دل خوشتن... (شبلی) ۱۲۲

فهرست الفبایی اشعار

- ۱۵۶ آتش نمرود ابراهیم را صفوت آینه آمد در جلا...
- ۱۰۰ آتشی کردی و گویی صبر کن...
- ۱۱۰ آن بزرگین گفت ای اخوان خیر...
- ۳۹ آن چنان که عور اندر آب جست...
- ۱۴۷ آن دم که خبر بودم از او تا تو نگویی...
- ۱۴۴ آن را که درون دل عشق و طلبی باشد...
- ۹۹ از پس پرده دل دوش بدیدم رخ یار...
- ۸۳ از دستت ار آتش بود ما را ز گل مفرش بود...
- ۷۹ از دست دوست هر چه ستانی شکر بود...
- ۲۱ اسپر آهن بود صبر ای پدر...
- ۲۲ استاد کیمیا را بسیار سیم باید...
- ۵۰ امتحان کن فقر را روزی دو، تو...
- ۸۲ او بر سر قتل و من در او حیرانم...
- ۲۶ ای برادر صبر کن بر درد نیش...
- ۱۴۳ ای به تبش ناصیت از داغ من...
- ۵۹ ای به تو سر رشته جان گم شده...
- ۱۴۵ ای خیالت در دل من هر سحر...
- ۴۴ ایشان دارند دل من ایشان دارند...
- ۱۰۰ ای شمع من بس روشنی، بس روشنی، در خانه‌ام چون روزنی، چون روزنی ... ۱۰۰

- ۱۱۱ این بگفتند و روان گشتند زود...
- ۱۱۱ این ریاضت‌های درویشان چراست...
- ۱۴۵ این نیم شبان کیست چو مهتاب رسیده...
- ۳۵ ای همراه راه بین، بر سر راه ماه بین...
- ۶۳ بارکش زهد شو، ارتر نه‌ای...
- ۱۰۰ باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من...
- ۱۵۵ با سیاست‌های جاهل صبر کن...
- ۱۰۲ با غمزه خوبان که چو شمشیر کشیده است...
- ۱۴۵ بانگ زدم نیم شبان، کیست در این خانه دل...
- ۳۳ بدان این جمله و خاموش بنشین...
- ۳۵ بر بند لب و تن زن، چون غنچه و چون سوسن...
- ۷۹ بر جور و بی‌مرادی و درویشی و هلاک...
- ۱۰۱ برون شو ای غم از سینه که لطف یار می‌آید...
- ۷۴ بس بود آنجا و اینجا کام من...
- ۱۵۷ بعد از آن در مشکل انکار زن...
- ۶۲ بگذر از این مرغ طبیعت خراش...
- ۱۴۸ بلبل آسا همه شب تا به سحر نعره زنم...
- ۱۵۵ بنده می‌نالد به حق از درد و نیش...
- ۸۰ به جهان خرّم از آنم که جهان خرّم از اوست...
- ۸۱ به خونم گر بیالاید دو دست نازنین شاید...
- ۱۶۲ به دولت کسانی سر افراختند...
- ۱۵۷ بهر تو ار پست کردم گفت و گو...
- ۴۰ به رحمت سر زلف تو وا بزم و نه...

- ۱۰۲ به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم...
- ۹۷ بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی...
- ۷۱ بی تو نفسی به هر دو عالم...
- ۱۶۰ بی ز ضدی ضدّ را نتوان نمود...
- ۱۴۴ بیگاه شد بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد...
- ۹۶ بی لب تو دل نداشت صبر زمانی...
- ۱۵۳ پس بد مطلق نباشد در جهان...
- ۱۶۰ پس صفای بی حدودش داد او...
- ۱۱۲ پوست از دارو بلاکش می شود...
- ۵۵ پیرگفتش مصطفی دایم به حق...
- ۶۴ پیش او مهمان شد او وقت تموز...
- ۱۱۳ تا بدانی که زیان جسم و مال...
- ۱۴۸ تا چند چاشت ما هم از خوان غم بود...
- ۱۵۶ تَرّهات چون تو ابلیسی مرا...
- ۱۹ تصوّف چیست در صبر آرمیدن...
- ۱۱۵ تن چه بود؟ ریزش مثنی گِل است...
- ۱۹ تنگدل ماندی که دل یک قطره خون است...
- ۴۱ جان بده از بهر این جام ای پسر...
- ۲۹ جلوه گاه اختیارم آن پرست...
- ۱۳۹ جوع چیست اصل دو عالم خوردن است...
- ۱۳۵ جوع خود سلطان داروهاست هین...
- ۲۹ جهد کن تا سنگی ات کمتر شود...
- ۶۰ چرک نشاید ز ادیم تو شست...

- چنان خواهیم که همچون خاک گردی... ۳۳
- چو او از اسم در بی اسمی افتاد... ۵۲
- چو برسی به کوی ما، خامشی است خوی ما... ۳۵
- چو ترک سیم برم صبحدم ز خواب درآمد... ۱۴۳
- چون اثر نور سحر یافتم... ۱۵۷
- چون بسازی با خسی این خسان... ۵۵
- چون درون دل شد از فقرت سیاه... ۶۸
- چون شما سی مرغ حیران مانده‌اید... ۳۲
- چو شناسی سر مویی ز اسرار... ۴۸
- چون فقر سرای عاشقان است... ۲۲
- چون قلاووزی صبرت پر شود... ۱۳۶
- چون کسی کو از مرض گل داشت دوست... ۶۲
- چون گذری زین دو سه دهلیز خاک... ۶۴
- چون گرفتت پیر، هین تسلیم... ۱۵۹
- چون مراد و حکم یزدان غفور... ۹۶
- چون نشکبید ز آب ماهی بی آب... ۴۶
- چون همه سوی حق آمد پوی تو... ۷۸
- چه خوش است در فراقی همه عمر صبر کردن... ۵۳
- چه گر این قصر نه حجره ز نابود... ۵۷
- حدیث فقر را محرم نباشد... ۳۵
- خامش کن و جاه گفت کم جوی... ۳۵
- خاموش کن و در خمش تماشا کن... ۱۳۸
- خود نباشد جوع هر کس را زبون...

- ۶۹ خوشا هایی ز حق و ز بنده هوایی ...
- ۹۲ خون صدیقان پیالودند و زان ره ساختند ...
- ۷۴ در تو ای محمود کو معنی عشق ...
- ۶۶ درد باید در ره او انتظار ...
- ۹۵ دعوی صبر چون کنم که مرا ...
- ۷۳ دلا در سرّ عشق از سر میندیش ...
- ۷۸ دلاگر چه تلخ است بیخ صبر ولی ...
- ۷۷ دلی که عاشق و صابر بود مگر سنگ است ...
- ۹۸ دوش آمد و صبر از دل درویشم رفت ...
- ۱۱۴ دید در قصری نبشته نام خویش ...
- ۱۱۰ دیگران را بس به طبع آورده‌ای ...
- ۱۳۷ ذات ایمان نعمت و لونی است هول ...
- ۹۶ راست گفתי که فرج یابی اگر صبر کنی ...
- ۷۳ راست ناید نام و ننگ و عاشقی ...
- ۶۳ رجم کن این لعبت شنگرف را ...
- ۱۵۶ رفت درویشی ز شهر طالقان ...
- ۷۰ رند گفتش گر گدا می‌گویی ام ...
- ۱۲۲ روز حکمت خور علف کان را خدا ...
- ۱۴۷ رویی نتوان گفت که حسنش به چه ماند ...
- ۱۱۳ ز آنکه این آب و گلی کابدان ماست ...
- ۸۷ ز اختلاط خلق یابد اعتلال ...
- ۵۶ ز برهنگی به ریگی برنشستن ...
- ۱۱۵ زخم بلا مرهم خودبینی است ...

- ۴۶ ز دل آهی برآورد آن جگر سوز...
- ۵۶ سر به سر هستند خلقان جهان...
- ۲۲ سعدی اگر طالبی راه رو و رنج بر...
- ۷۸ سلسله موی دوست حلقه دام بلاست...
- ۹۶ سنگ شکاف می کند در هوس لقای تو...
- ۹۵ شاه گفتا زین بتر باید زدن...
- ۱۶۲ شنیدم که وقتی سحرگاه عید...
- ۲۸ شهوت رنجور ساکن می بود...
- ۱۳۹ شیخ آگه بود و واقف از ضمیر...
- ۲۱ صبر از ایمان بیابد سرگله...
- ۲۶ صبر باشد مشت های زیرکان...
- ۱۵۵ صبر با نااهل، اهلان را، جلی است صبر صافی می کند هر جا دلی است...
- ۷۲ صبر چیست، آتش مزاجی داشتن...
- ۶۸ صبر چیست؟ آهن سکاھن کردن است...
- ۷۷ صبر دیدیم در مقابل شوق...
- ۲۱ صبر را با حق قرین کرد ای فلان...
- ۷۹ صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست...
- ۲۰ صبر کن تا به کام خویش رسی...
- ۹۷ صبرم از دوست مفرمای و تعنت بگذار...
- ۶۷ طالبان را صبر می باید بسی...
- ۷۹ طرفه می دارند یاران صبر من بر داغ و درد...
- ۱۶۲ طریقت جز این نیست درویش را...
- ۱۱۶ طوق من آویزش دین تو شد...

- ۸۳ عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد...
- ۱۴۸ عراقی هر سحرگاهی بر آرزو دل آهی...
- ۵۳ عزیزا در بن این دیرگردان...
- ۱۴۰ عشق باشد لوت و پوت جانها...
- ۳۷ عشق که در پرده کرامات شد...
- ۱۰۱ عقل در آن دایره سرمست ماند...
- ۷۰ علاج عشق اشک و صبر باید...
- ۴۷ فقر اگر چه محض بی سرمایگی است...
- ۴۹ فقر چه بود سایه جاوید آمده...
- ۴۵ فقر چیست؟ از گمراهی ره کردن است...
- ۴۵ فقر دارد اصل محکم هر چه دیگر هیچ نیست...
- ۴۹ کار درویشی و رای فهم توست...
- ۱۶۱ کسان مرد راه خدا بوده اند...
- ۴۷ کسی داند شدن در قرب آن اوج...
- ۶۰ کشتی گل باش به موج بهار...
- ۷۷ کمال شوق ندارند عاشقان صبور...
- ۳۰ کیست آن یوسف دل حق جوی تو...
- ۶۵ کین چه شاید بود؟ واپرسم از او...
- ۱۴۲ گاه چو شب نعل سحرگاه باش...
- ۸۰ گر تاج می دهی غرض ما قبول تو...
- ۲۱ گر تو اشکالی به کلی و حرج...
- ۱۱۶ گرچه در آن غم دلش از جان گرفت...
- ۳۴ گر حجاب از جانها برخاستی...

- ۴۸ گر در فقری ز خود فنا گرد و بدانک ...
- ۶۹ گر دوست، مرا بلا فرستد شاید ...
- ۳۳ گر سرکار می طلبی صبر کن خموش ...
- ۵۳ گر شوی در نیستی صاحب نظر ...
- ۱۳۵ گر نباشد جوع صد رنج دگر ...
- ۴۰ گفت آن الله تو لایک ماست ...
- ۴۹ گفت ای زن تو زنی یا بوالحزن ...
- ۶۶ گفت این نیکو لباس است ای فتی ...
- ۳۶ گفت جوان رای تو زین غافل است ...
- ۶۶ گفت لقمان صبر هم نیکو دمی است ...
- ۹۷ گفتیم صبر کن، از صبر برآید کارت ...
- ۹۵ گویی ام صبر کن چه می گویی ...
- ۴۷ لیک اگر فقر و فنا می بایدت ...
- ۴۴ ما که از دست روح قوت خوریم ...
- ۱۵۴ مرو را گفتند کین معهود نیست ...
- ۹۹ مست گشتم از تو گفتی صبر کن ...
- ۵۵ مصطفی چون آمد از معراج در ...
- ۹۷ ملامت گوی عاشق را چه گوید مردم دانا ...
- ۱۴۷ من بعد حکایت نکنم تلخی هجران ...
- ۲۷ نامصور یا مصور گفتنت ...
- ۹۷ نکند جز که شوق دیدارت ...
- ۹۵ نه غیر ترا با تو اثر می بینم ...
- ۷۶ ورگو بندت بیایدت سوخت ...

- ۱۱۳ ور نمی توانی، رضا ده ای عیار...
- ۳۰ وصف سنگی هر زمان کم می شود...
- ۵۴ ولی مغز قناعت فقر آمد...
- ۶۱ هر چه درین پرده‌ت میخی است...
- ۴۰ هر دمش صد نامه، صد پیک از خدا...
- ۷۸ هر که با غمزه خوبان سر و کاری دارد...
- ۳۰ هر که را بینی یکی جامه درست...
- ۱۱۲ هست حیوانی که نامش اشغر است...
- ۴۷ هفتمین وادی فقر است و فنا...
- ۴۱ هله نومید نباشی که تو را یار براند...
- ۵۱ همچنان جمله نعیم این جهان...
- ۶۷ همچو آن طفلی که باشد در شکم...
- ۷۶ یا برو از حلقه مردان دین...
- ۷۹ یار آن بود که صبر کند بر جفای یار...
- ۱۰۰ یا ربّ به غیر این زیان جان را زبانی ده روان...
- ۱۵۹ یار بد نیکوست بهر صبر را...
- ۱۴۶ یا رب شب دوشین چه مبارک سحری بود...
- ۷۶ یارگر سوزد و گر سازد رواست...
- ۶۳ یک نفس، ای خواجه دامن کشان...

- ۹۳ الالف لا یصبر عن الفه اکثر من طریفة العین...
- ۱۳۸ ایها المحبوس فی رهن الطعام...
- ۸۳ و لو یید الحیب سقیّت سماء...

فهرست اصطلاحات عرفانی و نوادر لغات

استغنا:

در اصطلاح صوفیان مقام کبریایی و بی‌نیازی است که هر دو جهان در جنب آن به شمار ذره‌ای هم درنیاید. (سیدصادق گوه‌رین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱، ص ۲۰۰)

بُرجاس:

نشانه تیر و غیره. نشانه‌گاه تیر باشد. (دهخدا، لغت‌نامه)

بقا:

بقا عبارت است از بدایت سیر فی‌الله چه سیر الی‌اله وقتی منتهی می‌شود که بادیه وجود را به قدم صدق یکبارگی قطع کند، و سیر فی‌الله آنگاه متحقق شود که بنده را بعد از فناى مطلق، وجودی و ذاتی مطهر از لوث حدثان ارزانی دارند تا بدان در عالم اَتِّصاف به اوصاف الهی و تخلّق به اخلاق ربّانی ترقّی می‌کند. (کاشانی، مصباح‌الهدایه، ص ۴۲۶)

تجريد:

مراد از تجريد ترك اغراض دنیوی است ظاهراً و نفی اعراض اخروی و دنیوی باطناً و تفصیل این جمله آن است که مجرد حقیقی آن کس بود که بر تجريد از دنیا طلب عوضی نباشد بلکه باعث بر آن تقرّب به حضرت الهی بود.

(سیدصادق گوه‌رین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۳، ص ۱۵)

تجلی:

بدانک تجلی عبارت از ظهور ذات و صفات الوهیت است جلّ و علا.

(نجم الدین دایه، مرصاد العباد، ص ۳۱۶)

تصبر:

عبارت است از مبارزه با نفس و وادار کردن و تشویق کردن آن به صبر نمودن؛ یعنی خود را به تکلف به صبر واداشتن و تظاهر به صبر نمودن، همانند تزهده که به معنی تظاهر به زهد کردن است. (ابوطالب مکی، قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۹۹)

تصوّف:

عبارت است از تخلّق به اخلاق الهی.

(شیخ عبدالرزاق کاشانی، فرهنگ اصطلاحات عرفان و تصوّف، ص ۱۹)

تفرقه:

هرگاه حجاب عزّت وجه ذات را فروپوشد و روح به عالم خلق برگردد و نور عقل به علت دوری روح از ذات آشکار شود و تمیز بین حادث و قدیم میسر شود آن حالت را تفرقه گویند.

(سید صادق گوهرین، شرح اصطلاحات تصوّف، ج ۳، ص ۱۳۴)

توحید:

در اصطلاح سالکان تخلیص دل و تجرید دل است از هر چه غیر حق سبحانه و تعالی است.

(سید صادق گوهرین، شرح اصطلاحات تصوّف، ج ۳، ص ۲۶۵)

توکل:

توکل عبارت است از قطع نظر از جمیع اسباب و ادوات و اعتماد نمودن بر حضرت مسبب الاسباب. (سیدصادق گوه‌رین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۳، ص ۳۲۳)

جذبه:

در نزد اهل سلوک عبارت است از جذب خدای تعالی بنده را به حضرت خویش.
(سیدصادق گوه‌رین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۴، ص ۱۸۹)

جمع:

شهود حق است بدون خلق.

(سیدصادق گوه‌رین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۴، ص ۶۲)

ذوق:

بدانک ابتدای محبت حال را ذوق گویند و ذوق ادراک لذتی ضعیف است یا نیل الهامی خفی تا مادام در ابتداست و رونده در وی متقلب و متردد است ذوق گویند و احوال صوفیان به ذوق حاصل آید نه به علم که دانستن دارو است و ذوق چشیدن داروی، و اطلاع بر حقیقت طعم و ماهیت داروی به ذوق حاصل آید.

(اردشیر عبّادی، التصفیة فی احوال المتصوّفة، ص ۲۰۱)

زهد:

زهد عدم رغبت است. و زاهد کسی باشد که او را بدانچه تعلق به دنیا باشد مانند مآکل و مشارب و ملابس و مساکن و مشتهیات و مستلذّات دیگر، و مال و جاه و ذکر خیر و قربت ملوک و نفاذ امر، و حصول هر مطلب که به مرگ از او جدا تواند بود، رغبت نبود

نه از سر عجز یا از راه جهل به آن، و نه از جهت غرضی یا عوضی که به او راجع باشد و هر کس که موصوف به این صفت باشد؛ زاهد باشد بر وجه مذکور.

(خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، ص ۲۳)

سُکَر:

لفظ سُکَر در عرف صوفیان عبارت است از رفع تمیز میان احکام ظاهر و باطن به سبب اختطاف نور عقل در اشعه نور ذات.

(عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة، ص ۱۲۶)

شوْخ:

چَرک. (دهخدا، لغت نامه)

شوق:

یافتن لذت محبتی باشد که لازم فرط ارادت بود آمیخته به آلام مفارقت.

(خواجه نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، ص ۴۷)

شهود:

شهود عبارت است از مشاهده حق به حق (یعنی با وجود حقانی)

(شیخ عبدالرزاق کاشانی، فرهنگ اصطلاحات عرفان و تصوف، ص ۵۴)

صابر:

کسی است که در راه خدا و برای خدا صبر کند و هیچ جزع نکرده و جزع نتواند بر او غلبه کند، ولی از او انتظار شکایت می رود.

(ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، ص ۵۰)

صَبَّار:

کسی است که در راه خدا و برای خدا و به واسطه خدا صبر کند. لذا اگر تمامی بلاها و گرفتاری‌ها بر او نازل شود، هیچ ناتوان نشده و نه تنها از لحاظ ظاهری، بلکه حقیقتاً و از لحاظ وجودی در او هیچ تغییری ایجاد نمی‌شود.

(ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، ص ۵۰)

صَبِر:

نفس را از هواهای نفسانی بازداشتن است.

(ابوطالب مکی، قوت القلوب، ج ۱، ص ۱۹۶)

صَدِّیق:

صادق نامی است لازم از صدق و صدیق مبالغت است از وی، و آن، آن بود که او را صدق بسیار بود و غلبه حال او صدق بود و کمترین صدق راست کردن ظاهر و باطن بود و صادق، آن بود که سخن راست گوید و صدیق آن بود که اندر جمله افعال و اقوال و احوال صادق بود. (ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۲۸)

طَلَب:

در اصطلاح جستجو کردن از مراد و مطلوب را گویند. مطلوب در وجود طالب هست و می‌خواهد تمام مطلوب را بیابد و آن را باید در وجود خود بطلبد و اگر از خارج بطلبد نیابد. حقیقت طلب در هر دلی گروست.

(دکتر سیدجعفر سجّادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۵۵۳)

عشق:

محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند.

(سید صادق گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۸، ص ۱۲۸)

علم لدنی:

علم لدنی علمی است که اهل قرب را به تعلیم الهی و تفهیم ربّانی معلوم و مفهوم شود نه به دلایل عقلی و شواهد نقلی.

(عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة، ص ۷۶)

فراست:

فراست مکاشفه یقین بود و معانی غیب و آن از مقام های ایمان است.

(ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۳۶۸)

فقر:

سالک راه حقیقت به مقام فقر که عبارت است از عدم تملک اسباب نرسد الا بعد از عبور بر مقام زهد، چه اول تا رغبت او از دنیا منصرف نگردد عدم تملک از او درست نیاید.

(عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة، ص ۳۷۵)

فنا:

نیستی، محوشدن، در اصطلاح یعنی فنای بنده در حق، که جهت بشریت بنده در جهت ربوبیت حق محو گردد. (دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۶۲۸)

قرب:

قرب مرتبه ایست که رونده را پدید آید که حجب و اسباب برخیزد و مسافت دراز

منقطع گردد تا همه احوال و افعال او به نور خفّی منور گردد و هر چه کند و گوید در آفرینش هیچ کس را مخالط و مستمع و مرجع نبیند الا حق را، و به دل و به جان و به همّت و خاطر به حق تعالی نزدیک باشد و در اخلاق ایزدی نزدیکی جوید.

(اردشیر عبّادی، التصفیه فی احوال المتصوّفه، ص ۱۹۵)

قناعت:

قناعت بسنده کردن است به آنچه بود و بیشتر را طلب ناکردن.

(ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۴۰)

لاهورت:

در نزد عارفان اشاره به حیات ساری در ممکنات است که ناسوت محل آن است. بر این اساس که عالم لاهوت حاکم بر عالم ملکوت و باواسطه، حاکم بر ناسوت است و فیض از لاهوت به ناسوت می‌رسد.

دکتر سیدجعفر سجّادی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۶۸۲)

لمتر:

فربه و پرگوشت و قوی هیكل و گنده و ناهموار (دهخدا، لغت‌نامه)

لوت:

غذا طعام. (دهخدا، لغت‌نامه)

متصبر:

کسی که شکیبایی می‌کند و صبر می‌نماید، آنکه به ستم خود را باز می‌دارد و

منع می‌کند. (دهخدا، لغت‌نامه)

محبت:

محبت میل باطن است به عالم جمال و آن بر دو گونه است، محبت عام اعنی میل قلب به مطالعه جمال صفات، و محبت خاص اعنی میل روح به مشاهده جمال ذات.

(عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة، ص ۴۰۴)

مرگ ارادی و اختیاری (موت):

موت به اصطلاح عرفا عبارت است از قمع و سرکوب کردن هواها و آرزوهای نفس، زیرا حیات نفس بستگی به اینها دارد و جز به واسطه آرزوهای نفسانی تمایل به لذات و شهوات و مقتضیات طبیعت بدنی پیدا نمی‌کند، و چون تمایل به جهت سفلی و نشیب پیدا کرد، قلب - یعنی نفس ناطقه - را به مرکز خودش جذب می‌کند و در نتیجه از حیات و زندگی حقیقی علمی می‌میرد، که مرگ قلب در جهل بودن است، ولی اگر نفس به واسطه قمع و سرکوبی از هواها و آرزوهای خودش مُرد، قلب طبعاً - و به واسطه محبت اصلی - بازگشت به عالم خودش - یعنی عالم قدس و نور و حیات ذاتی که مطلقاً مرگ‌پذیر نیست - می‌کند.

(شیخ عبدالرزاق کاشانی، فرهنگ اصطلاحات عرفان و تصوف، ص ۱۳۹)

مشاهده:

در نزد عارفان عبارت از حضور حق است. مشاهده از کسی درست آید که به وجود مشهود قائم بوده نه به خود، و تا شاهد در مشهود فانی نشود و بدو باقی نگردد مشاهده او نتوان کرد.

(دکتر سیدجعفر سجّادی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۷۲۳)

مکاشفه:

بدان که حقیقت مکاشفه بینش نظر است به محبوب...

(سیدصادق گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۹، ص ۳۳۵)

ناسوت:

در اصطلاح صوفیان محلّ لاهوت است. و نیز به عالم شهادت یعنی دنیا هم اطلاق

کرده‌اند. (سیدصادق گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱۰، ص ۸)

وجد:

مراد از وجد واردی است که از حق تعالی بردل آید و باطن را از هیأت خود بگرداند

به احداث وصفی غالب چون حزنی و فرحی. (عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة، ص ۱۳۳)

وصال:

وصال نزد سالکین مرادف وصل است و اتصال...

آنچه اکثر بر آن‌اند آن است که وصل اشارت است به فنای عبد از اوصاف خود و

ظهور اوصاف حق در او. چون سالک متصف گردد به صفات حق، وفانی شود در ذات او

هر آینه به وصل حقیقی رسد ابداً، همچنان که در ازل بوده است.

(سیدصادق گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱۰، صص ۱۹۲-۱۹۶)

- ابونصر سراج ۱۳۲
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۱۳
 باباطاهر ۱۵
 باخرزی ۹۰، ۸۹، ۸۲، ۵۲، ۴۲، ۱۵
 ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵،
 ۱۶۱
 بانغزی (ابومحمد) ۱۳۳
 بایزید بسطامی ۱۶۲، ۱۲۲، ۴۳، ۲۳
 بشر حافی ۴۴، ۴۳
 جرجیس علیه السلام ۱۵۰
 جنید بغدادی ۱۴۸، ۱۰۷، ۷۵
 حارثه ۱۳۰
 حسین بن منصور ۷۳
 خضر علیه السلام ۱۵۲، ۶۴، ۵۱، ۴۰
 خواجه عبدالله انصاری ۶۹، ۵۱، ۲۴
 داوود علیه السلام ۶۶، ۶۵
 ذوالنون مصری ۱۰۴، ۶۹، ۲۷، ۱۵
 رابعه ۸۷، ۴۶، ۴۵
 راغب اصفهانی ۱
 زکریا علیه السلام ۱۴۹، ۳۳
 سعدی ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۲۳، ۲۲
 ۸۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۴۶،
 ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۲
 سلطان محمود ۱۵۸، ۷۰
- فهرست نام کسان**
 آدم علیه السلام ۱۶۰، ۶۰، ۵۹
 ابراهیم خلیل علیه السلام ۱۵۵، ۱۰۴
 ابراهیم خواص ۱۲۵، ۲۳
 ابن عربی ۱۲۶
 ابوالبراهیم مستملی بخاری ۵۲، ۱۹
 ابوالحسن خرقانی ۱۵۶، ۱۰۵، ۳۸
 ابوالحسن علوی ۱۲۵
 ابوالعباس سیاری ۲۳
 ابوالفتح رازی ۱۲، ۱۱، ۸، ۷، ۶، ۴
 ۱۳، ۲۱، ۴۳، ۸۸، ۴۱
 ابوبکر واسطی ۸۷
 ابوتراب نخشبی ۱۳۱
 ابوجهل ۱۶۰
 ابوحفص حداد ۴۴
 ابوسعید ابوالخیر ۶۸، ۱۷
 ابوسعید خراسانی ۱۲۷
 ابوسلیمان دارانی ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۰
 ابوطالب مکی ۱۵۲، ۱۴، ۲
 ابوعثمان ۱۶
 ابوعلی جوزجانی ۱۸

سليمان عليه السلام ۶۳، ۵۴	قابيل ۱۶۰
سنایی ۹۸، ۸۸، ۲۰	قنّاد ۱۵
شبللی ۱۲۲، ۹۴، ۸۸، ۱۶	کليم ۱۴۹
شعيب عليه السلام ۱۵۰	لقمان حکيم ۶۵
صالح عليه السلام ۱۵۰، ۶	محمد بن الفضل البلخي ۲۴
عايشه ۱۱۸، ۵۸، ۵۷	محمد بن علي بن مصطفی عليه السلام ۵۱، ۲۰، ۱۴
عبّادی (اردشير) ۱۵۰، ۸۹، ۲۵	۵۲، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۹۰، ۱۴۵، ۱۶۰
عراقی ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۳، ۹۷	مرتعی (ابو محمد) ۲۷
عطّار ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۸	مسیح عليه السلام ۹۴
۳۲، ۲۷، ۳۳، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶	معاذ بن اشرس ۱۲۵
۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵	مغربی (ابو عثمان) ۱۳۱
۵۶، ۵۷، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱	منصور حلاج ۷۳، ۷۲، ۳۷
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۷، ۹۵، ۹۶	۷۵، ۱۰۶، ۱۶۳
۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۲۰	موسی عليه السلام ۹۴
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۲	مولانا ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷
۱۵۶، ۱۶۳	۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸
عیسی عليه السلام ۱۵۱، ۱۲۸، ۱۲۷، ۶۱، ۳۴	۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۶۱
عين القضاة همدانی ۱۵۱، ۱۵۰، ۴۸، ۱۵	۶۴، ۶۵، ۶۶، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۶، ۹۸
غزالی (محمد) ۵۸، ۱۴، ۱۳، ۳، ۲	۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۱	۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
فاطمه عليه السلام ۱۱۷	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
فرعون ۱۶۰، ۱۰، ۹	

میبدی ۵، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳،

۱۴، ۵۷، ۵۸، ۷۱، ۷۲، ۸۱، ۸۲، ۸۳،

۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴،

۹۸، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹،

۱۱۸، ۱۶۳

نجم‌الدین دایه ۲۴، ۴۴، ۱۱۹

نجم‌الدین کبری ۱۹، ۳۲، ۳۳،

۳۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۲۳، ۱۴۱

نسفی (عزیزالدین) ۵۲، ۱۰۴

نصیرالدین طوسی ۲

نظامی گنج‌ای ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۸،

۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۰۱،

۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶

نمرود ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰

نوح علیه السلام ۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶

نهرجوری ۱۰۴

هاییل ۱۶۰

هارون ۱۵۰

هجوری ۱۸، ۲۵، ۲۷،

۴۳، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۸۵، ۸۶، ۱۱۸،

۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸،

۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۱

یحیی علیه السلام ۳۳

یحیی بن معاذ ۱۴۰

فهرست نام کتابها

- دیوان اشعار (عطار) ۴۸
 دیوان غزلیات شمس ۱۴۴، ۴۱
 رساله دل و جان ۲۴
 رُوح الجنان و رُوح الجنان ۸۸، ۸، ۶، ۱
 شرح تعرف لمذهب التصوف ۵۲، ۱۹
 فوائج الجمال ۷۵
 فيه ما فيه ۱۵۸
 قوت القلوب ۱۵۲، ۱۷، ۱۴
 كشف الاسرار ۱۱۸، ۹۸، ۷۱، ۵
 كشف المحجوب ۸۵، ۵۱، ۴۴، ۲۷، ۲۴
 ۱۴۱، ۱۳۱، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۱۹، ۱۱۸
 کیمیای سعادت ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷
 ۱۳۳، ۱۲۸
 لوايح ۸۱
 مثنوی ۱۵۲، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۰۹، ۸۶
 مجالس سبعه ۱۲۹
 مختارنامه ۴۸
 مخزن الاسرار ۱۴۲، ۱۰۱، ۵۹، ۵۸، ۳۵
 مرصاد العباد ۱۲۸، ۱۲۸، ۱۱۹، ۴۴، ۲۴
 مصیبت نامه ۹۵، ۷۲، ۵۵، ۵۳، ۴۷، ۴۶
 منطق الطیر ۷۱، ۷۰، ۶۸، ۶۶، ۴۷
 احیاء علوم الدین ۱۲۹، ۱۲۲، ۱۰۳، ۱۷، ۲
 ۱۵۱، ۱۴۲، ۱۳۴
 اسرار التوحید ۱۷
 اسرارنامه ۵۳
 اصول عشره ۱۹
 التصفية فی احوال المتصوفه ۱۴۹، ۸۹، ۲۵
 التعرف لمذهب اهل التصوف ۳۷، ۱۸، ۱۷
 السائر الحائر ۱۲۳
 اللمع فی التصوف ۱۳۲، ۹۴، ۱۵
 الهی نامه ۵۶
 الی الهائم الخائف من لومة اللائم ۳۲
 انسان کامل ۱۰۴، ۵۲
 اوراد الاحباب ۱۲۱، ۸۹، ۸۸، ۸۲، ۴۲، ۱۵
 ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۴
 تذکرة الاولیاء ۷۲، ۴۳، ۳۸، ۲۷، ۲۳، ۱۸
 ۸۷، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۲۵
 ۱۶۳، ۱۵۲
 ترجمه رساله قشیریه ۹۴، ۲۷، ۱۷، ۲
 ۱۳۰، ۱۲۱، ۱۱۷
 تمهیدات ۱۰۷، ۶۹
 حلیة الابدال ۱۲۶، ۱۲۵

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن مجید، ترجمه استاد محمدمهدی فولادوند، نشر دارالقرآن الکریم، «دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی» چاپ دوم، تهران، [بی تا].
- ۲- ابن الکرلایی: روضات الجنان و جنات الجنان، به تصحیح جعفر سلطان القرائی، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹.
- ۳- ابن عربی، محیی الدین: ده رساله مترجم، حلیه الابدال، ترجمان ناشناس، به تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷.
- ۴- انصاری، عبداللّه: مجموعه رسائل، رساله محبت نامه، رساله دل و جان، رساله واردات، به تصحیح و مقابله استاد فقید وحید دستگردی، چاپخانه مروی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۱.
- ۵- باخرزی، ابوالمفاخر یحیی: اوراد الاحباب و فصوص الاداب، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۴۵.
- ۶- جامی، عبدالرحمن: هفت اورنگ، ج اول، سلسله الذهب، تحقیق و تصحیح جابلقا داد علیشاه، اصغر جان فداء، طاهر احراری و حسین احمد تربیت، زیر نظر دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۷- حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد: دیوان اشعار، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، کتابفروشی زوار، تهران، [بی تا].
- ۸- حرّانی، ابو محمد حسن بن علی: تحف العقول عن آل الرسول، به تصحیح علی اکبر غفّاری، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۷۶.

- ۹- دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید، ۱۳۷۲.
- ۱۰- رازی، ابوالفتح: رُوحُ الْجَنَانِ وَ رُوحُ الْجَنَانِ، ج ۱، ۲، ۴، ۵، ۶ و ۷ به تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و به تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۲ هـ.
- ۱۱- راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین: مفردات فی غریب القرآن، انتشارات مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۱۲- سجّادی، سیّدجعفر، فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات طهوری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۳- سراج، ابی نصر عبدالله بن علی: اَللُّمَعُ فِی التَّصَوُّفِ، به تصحیح رینولدالین نیکلسون، چاپ لیدن، ۱۹۱۴.
- ۱۴- سعدی، مصلح‌الدین: بوستان، به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، شرکت سهامی، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۹ هـ.ش.
- ۱۵- _____: کَلِّیَّاتِ سَعْدِی، به اهتمام محمدعلی فروغی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۶- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم: مثنوی‌های حکیم سنایی، به انضمام شرح سیرالعباد الی المعاد، تصحیح و مقدمه سیّدمحمدتقی مدرس رضوی، انتشارات بابک، چاپ دوم، ۱۳۶۰.
- ۱۷- _____: حَدیقة الحَقِیقة وَ شَرِیعة الطَّرِیقة، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۸- شریف رضی: نهج البلاغه، به تصحیح دکتر صبحی الصالح، چاپ اول، بیروت، ۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م.

- ۱۹- طباطبائی، محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، مؤسسة الاهلی للمطبوعات، بیروت - لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. - ۱۹۹۱ م.
- ۲۰- طوسی، نصیرالدین: اوصاف الاشراف، انتشارات هدی، ۱۳۶۱.
- ۲۱- عبّادی، قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر: التصفیة فی احوال المتصوفه، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات محمدعلی علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
- ۲۲- غفمانی، ابوعلی حسن بن احمد: ترجمه رساله کشمیری، به تصحیح فروزانفر، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
- ۲۳- عراقی، فخرالدین: مجموعه آثار، به تصحیح و توضیح دکتر نسرین محتشم، انتشارات زوّار، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۲۴- عطّار نیشابوری، فریدالدین: اسرارنامه، با تصحیح و تعلیقات و حواشی دکتر میبدصادق گوهرین، انتشارات صفی علیشه، تهران، ۱۳۳۸.
- ۲۵- _____: الهی نامه، به تصحیح فؤاد روحانی، انتشارات کتابفروشی زوّار، تهران، ۱۳۵۱.
- ۲۶- _____: تذکرة الاولیاء، به تصحیح دکتر محمد استعلامی، چاپ دوم، انتشارات زوّار، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶.
- ۲۷- _____: دیوان اشعار، به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۲۸- _____: مختارنامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵.
- ۲۹- _____: مصیبت نامه، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، انتشارات زوّار، تهران، ۱۳۳۸.
- ۳۰- _____: منطق الطیر، به اهتمام و تصحیح میبدصادق گوهرین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۵.

- ۳۱- عین القضاة همدانی: رساله لوايع، به تصحيح و تحشيه دكتور رحيم فرمنش، ناشر کتابخانه منوچهری، چاپ دوم، [بی تا].
- ۳۲- عین القضاة همدانی: مصنفات، ج ۱، تمهیدات با مقدمه و تصحيح و تحشيه و تعليق عفيف عسيران، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۱.
- ۳۳- _____: نامه‌ها، ج ۲، به اهتمام علی نقی منزوی - عفيف عسيران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بهمن ماه ۱۳۵۰.
- ۳۴- غزالی، ابی حامد محمد بن محمد: احیاء علوم الدین، ج ۳، ۴ و ۵، ناشر: چاپ اول، دارالهادی، بیروت - لبنان، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م.
- ۳۵- _____: کیمیای سعادت، ج ۱، چاپ هفتم، کتابخانه مرکزی، ۲۵۳۵.
- ۳۶- کاشانی، شیخ عبدالرزاق، اصطلاحات الصوفیه یا فرهنگ اصطلاحات عرفان و تصوف، ترجمه محمد خواجوی، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۳۷- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، به تصحيح استاد علامه جلال الدین همایی، انتشارات هما، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
- ۳۸- کیلابادی، ابوبکر محمد، التعرف لمذهب اهل التصوف، به تحقیق دکتر عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، قاهره، ۱۳۸۰ هـ - ۱۹۶۰.
- ۳۹- کلینی، محمد بن یعقوب: اصول کافی، ج ۴، با عنایت شیخ محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۴.
- ۴۰- گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱ تا ۱۰، انتشارات زوار، ج ۱ و ۲ چاپ اول (۱۳۶۷) ج ۳ و ۴ چاپ اول (۱۳۶۸) ج ۵ و ۶ چاپ اول (۱۳۸۰) ج ۷ و ۸ چاپ اول (۱۳۸۲) ج ۹ و ۱۰ چاپ اول (۱۳۸۳)
- ۴۱- محمد بن منور: اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، به تصحيح محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۱، چاپ چهارم، ۱۳۷۶.

- ۴۲- مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل: شرح التّعرّف لمذهب التّصوّف، به تصحیح محمّد روشن، ج ۳، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۵.
- ۴۳- مکی، ابوطالب: قوت القلوب فی معاملة المحبوب و وصف طریق المرید الی مقام التوحید، ج ۱، ناشر احمدالبابی الحلبی، قاهره، ۱۳۱۰ ق.
- ۴۴- مولوی، جلال الدین محمّد: فیہ مافیہ، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰.
- ۴۵- _____: کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی، بدیع الزمان فروزانفر، ج ۲، ۳، ۴ و ۵، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳.
- ۴۶- مولوی، جلال الدین محمّد: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولدا نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، ج ۱ و ۳، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۴۷- _____: مجالس سبعه، با تصحیح و توضیحات دکتر توفیق هـ سبحانی، انتشارات کیهان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۲.
- ۴۸- میدی، ابوالفضل رشیدالدین: کشف الاسرار و عُدّة الابرار، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶ و ۹، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ هـ ش.
- ۴۹- نجم الدین کبری: اصول عشره، ترجمه و شرح عبدالغفور لاری، به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۵۰- _____: السائر الحائر، به اهتمام مسعود قاسمی، کتابفروشی زوّار، چاپ اول، ۱۳۶۱ ش.
- ۵۱- _____: إلی الهائم الخائف من لومة اللائم، به تصحیح دکتر توفیق سبحانی، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۵۲- _____: فوائج الجمال و فوائج الجلال، ترجمه محمّدباقر ساعدی خراسانی، به اهتمام حسین حیدرخانی مشتاقعلی، انتشارات مروی، چاپ اول، ۱۳۶۸.

- ۵۳- نجم رازی: مرصاد العباد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵.
- ۵۴- تفسیر، عزیزالدین: انسان کامل، به تصحیح ماییدان موله، انستیتو ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۴۱.
- ۵۵- نظامی گنجینه‌ای: مثنوی الامرار، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۸.
- ۵۶- هجویری، ابوالحسن علی: کشف المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۷۱.

کتابخانه عمومی مسجد